كتاب موضح الرسوم في علم النجوم عليه ١٧

آيا صوفيه
٢٧٠٩

I

شرح سی فصل المسمى بتوضيح الرسوم في علم النجوم تاريخ تاليف ٨٨٣

٢٧٠٩

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

قد وقف هذه النسخة سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم
مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان السلطان
الغازي محمود خان وقفا صحيحا شرعيا حرره الفقير أحمد شيخ زاده
المفتش بأوقاف الحرمين الشريفين
غفر لهما

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی بامد وستایش بلاریب ور دم حضرت احد حکیمی راکه دفاتر تقاویم وجود عالم
سفلی را محل حلول نتایج تشکلات اجرام علوی کردانید وترکیب نوع انسانی را ازجنس ما
خلق بارقام تسادیس وتثلیث سعادات فضل وکمال که آثار اتصالات اشعات بسایط سماویست
مرقوم ساخته ازمقارنات تربیعات ومقابلات نحوسات جهل وضلال درتنبیه وترغیب
اجتناب واحتراز دقیقهٔ اهمال نفرمود منجمی که فلک الافلاک را محرک کل کردانید بحرکت
شرقیه سبب وجود شب وروز که نتیجهٔ طلوع وغروبست ساخت ومنطقهٔ فلک ثوابت را
جهت تعیین وتبیین کمیت وکیفیت حرکات مختلفهٔ کواکب سیاره بدوازده خانه وبیست
هشت منزل پرداخت مهندسی که جسم کرهٔ عالم شکل مستدیریست ازبراهین حکمت
اوکه چون جهت اظهار اطوار قدرت کاملهٔ خود سر پرکار صنعت را مبداء وجود کون
کردانیده پای پرکار را باشارت کن دایر ساخت مرکز آن نقطهٔ خاک ومحیطش دایرهٔ فلک
الافلاک کشت الا له الخلق والامر فتبارک الله احسن الخالقین واشرف ادعیهٔ وافیه
والطف اثنیهٔ کافیه که من کل الوجوه فی جمیع الحدود مخبر حظوظ دینیه ومشعر خطوط یقینیه

باشد

باشد نثار روضهٔ مطهر وایثار رقیهٔ منور شمس فلک رسالت وقمر سماء هدایت فرخنده اختری
که باوجود عدم عرض ازعرصهٔ منطقهٔ فلک رسالت ودوام وجود استقبال کمالات
بدر نبوتش ازعقدهٔ غرض هیچ اهل کیدی غبار خسف نیافت وآفتاب حکمتش از
اجتماع هیچ اهل رأسی شایبهٔ کسف بر نتافت محبوب بارکاه صمد خاتم النبیین
ابو القاسم محمد علیه افضل الصلوات واکمل التحیات وآل واولاد واصحاب او
باد که هادیان صراط المستقیم وعارفان اسرار کلام قدیم اند وسلم تسلیما کثیرا اما بعد
بر رای صایب ارباب طبایع سلیمه وفکر ثاقب اصحاب اذهان مستقیمه سلمهم الله
تعالی عن الآفات الوهمیه واضح ومبرهن ولایح ومبین است که چون در اطوار اصدار
حالات عالم سفلی وترتیب ترکیب اجسام موالید ثلثه ملاحظه می افتد انواع وقایع
مختلفه واصناف حوادث متفرقه وتقلب اوان ودهور وتخلف ازمان وشهور
ونحوست وسعادت احوال مانندهٔ شقاوت واقبال درحوزهٔ احساس وادراک می آید
واکرچند بی قابلیت امهات نتواند بود چه محقق است که هیچ حال بلا محل وظهور بی
مظهر وماده بی هیولی صورت وجود نپذیرد اما فاعلیت آبا تقدمی دارد پس هر اینه
سبب حدوث تغیرات معانی مذکوره وموجب وقوع تصویرات صور مزبوره
نتواند بود الا باثر تنوع اوضاع اجسام فلکی وتواتر تفنن تشکلات اجرام سماوی واتصالات
وانصرافات اجرام متنیره بایکدیکر در اجزا واقسام اجسام مستدیره که اسباب خیر وشر و
نفع وضر وصلاح وفساد عالم سفلی اند ودر استشهاد صدق این مقوله ناطق است اتفاق

جمهور حکما بر آنک هر صورتی که بتقدیر حضرت حق عزّ اسمه از عالم علوی متنزل بعالم
سفلی میشود بعد از حصول کیفیّت انفکاک از جرهٔ مجرّدات یعنی عالم عقول واشتراک
بعقوهٔ نفوس ابتداءً بر صفحهٔ مطلس فلک الافلاک که محرّک کل ومصدر حرکت اولی وعلّت
وجود لیل و نهار است و باصطلاح اهل شرع عرش گویند منقوش ومصور گشته از انجا بر
صفحهٔ فلک البروج که منسوبٌ به کمیّات حرکات کواکب سبعهٔ سیّاره وکیفیّات اوضاع
واحوال اجرام علوی و سفلی است وکرسی عبارت ازوست حلول یابد و بعده فلک
زحل که معمار عمارات ربع مسکون ومُزارع مزارع سطح بسیط باسکون است مستعد ادراک
آن گشته وبعد الانصراف عنها کرهٔ سادس که حامل مرکز سعد اکبر و مدار دورهٔ حرکت زاوش
است که مبداء تربیت زمرهٔ ارباب علوم دینی و منبع تقویت فرقهٔ اصحاب رسوم
یقینی واقع است قابل آن نتیجهٔ نازله آمده علی هذا القیاس معنعن بکرات باقیهٔ علویه
وسفلیه عبور کرده شامل فنون حالات غریبهٔ متوافرهٔ وفایل ضروب مقالات بدیعهٔ
متکاثره گشته منتهی باجسام موالید ثلثه شود و چون ببراهین حکمیه و دلایل عقلیه ثابت
و راسخ است که اجسام لطیفه در قبول اثر از اجسام کثیفه اسرع واقدم توانند بود پس لامحاله
ظهور آثار ادوار انوار در طوایف اخیار وابرار از فرقهٔ اشرار زودتر وبیشتر بود چنانچه
اوّل در صنف انبیا که مرشدان جادهٔ یقین واولیا که مقرّبان درگاه ربّ العالمین اند ملاحظه
می افتد ومن بعدهم در شقّ حکما اکبار و علماء بامقدار که مخبران اسرار نجوم وحقایق اشیاء و
عارفان اطوار علوم و دقایق دنیا وعقبی ایشانند مشاهده میرود وبعد هذا در احوال زمرهٔ

حضرات

حضرات سلاطین عظام وخواقین کرام وملوک وحکّام که رافع اعلام عدل و داد وواضع
ارقام امن وامان جمیع امکنه و بلاد و دافع اقدام اهالی شرّ و فساد و قامع اغمام کدورت
از قلوب عباد اند مدرک میگردد وعلی الترتیب در طوایف باقیه از امرا وسپهسالاران
و وزرا واشراف و سادات ومشایخ وعمّال و نوّاب وصنّاع ومحترفه واهالی اسواق
وعوام خلایق ظهور اثر بود و چون مقرّر گشته که آثار نازله حاوی خیر وشر می باشد و
بمودّای نصّ قاطع ولا تلقوا بایدیکم الی التّهلکة واجبست اجتناب از شر واقتران بخیر
بعد از معرفت آن قبل وقوعها چنانچه گفته اند مصراع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد و این
منتج نشود الّا از علم ریاضی که ادقّ علوم است و فرع آن که موسوم بنجومست که محتویست
بحقایق حرکات ودقایق حالات اجرام سماوی و مراتبه در مرفنی الفاظ مبهمه واصطلاحات
مغلقه در عبارات وارد ست واز فهم مبتدیان بعید واقع شرط آنست که هر شخصی از اهالی
آن فن بقدر استعداد در تصحیح آن کوشد بنا علی ما مرّ درین وقت داعیهٔ خاطر فاتر محرّر این
سطور و مقرّر این مزبور اضعف عباد الله المجیب حسام بن شمس الدّین الخطیب المشتهر
بالخطابی اللاهیجانی غفر الله ذنوبه وستر باذیال الرّحمة عیوبه باعث شد بر آنک رسالهٔ سی
فصل حضرت قطب المحقّقین سلطان المدقّقین زبدة المهندسین مستخدم الفضلاء
الاوّلین مستجمع الکمالات الآخرین نصیر الملّة والدّین محمّد الطّوسی علیه الرّحمة والرّضوان
را که از مختصرات مصنّفات آنحضرتست درین علم هرچند اکابر سلف واساتذهٔ خلف
شروح مطوّل ومختصر مدلّل بسیار نوشته اند باوجود قلّت بضاعت وکثرت وقاحت

بقدر قابلیت خود توضیحی نماید تا وسیله شود مر داعی مخلص را بتقبیل تراب عتبهٔ رفیعه
و تلثیم رغام سدّهٔ منیعهٔ بندگان حضرت اعلی خاقانی سلطانی خدایگانی کشورستانی
پادشاهی اسلام پناهی ظلّ رافت و عطوفت حضرت آلهی قطب دایرهٔ فلک
الافلاک خورشید منزل سماک شعر انک افلاک بر در قدرش

روز و شب دست بر کمر زده اند ❀ با لب و چشم حاسدش دایم ❀
کوس شادی بخشک و تر زده اند ❀ طبل سلطانیِ تو شه مارا ❀
ماه و خور شام و صبح سحر زده اند ❀ سکّهٔ عیشِ شه بروز مراد ❀
سکّه داران بروی زر زده اند ❀ تیغ مهرش چو ماه بر سر خصم ❀
اهل خاور بباختر زده اند ❀ اهل افلاک پیش درگاهش ❀
همچو خدّام جمله سر زده اند ❀

معزّ الدّنیا و الدّین مغیث الاسلام و المسلمین
حافظ البلاد حامی العباد المختصّ بشمول عواطف الملک المنّان
السّلطان بن السّلطان السّلطان محمّد بن السّلطان مراد خان
سیّر الله تعالی فی اوتاد الارض سعود سلطنته و معدلته و اقباله کما نفذ فی بسیط
الملک جنود عظمته و حشمته و اجلاله علی مجاری مطالبه و مقاصده و آماله متّصله
بالخلود ملتصقه بالیوم الموعود و این کتاب را موسوم کردانیده شد بموضح الرّسوم
فی العلم النجوم نتصّد و ترقّب از ارباب الباب و اصحاب آداب صانهم الله تعالی
عن الشدّة و العذاب آنست که هر کجا بر سهوی و زلّی و خبطی و خللی مطّلع کردند

بقلم

بقلم کرم مرقوم رقم اصلاح کردانیده در افشای عیوب نکوشند مصراع
بزرکان خورده بر خوردان نکیرند ❀ و هرچه از متن است بسرخی و شرحش
بسیاهی محرّر میکردد تا دانند و من الله الاعانة و الهدایة و التّوفیق این مختصریست
بدانک قید مختصر کرد بعلّت آنک این نسخه در فنّ نجوم است و درین فن نسخ مطوّل
مثل زیجات و تحفهٔ شاهی و مجسطی و غیرها بسیار واقع است پس این رساله بنسبت
آنها مختصر باشد در معرفت تقویم بدانک تقویم در لغت راست داشتن و قیمت
کردن بود و در اصطلاح قوسی باشد که واقع شود میان نقطهٔ اوّل حمل که نقطهٔ اعتدال
ربیعی و مبدا اقسام اثنی عشره است و جرم کوکب بر توالی بروج پس اگر کوکب
عدیم العرض بود یعنی بر دایرهٔ منطقة البروج باشد آن قوس از منطقة البروج بود
و اگر کوکب را عرض باشد یعنی از منطقة البروج دور باشد درین محل دایرهٔ تصوّر باید
کرد که بر مرکز جرم کوکب کذشته با دایرهٔ منطقة البروج متقاطع شود پس آنچه واقع
بود از اوّل حمل تا موضع تقاطع دایرتین قوس تقویم کوکب ذو عرض بود از منطقة
البروج چه عرض دوری کوکب بود از دایرهٔ منطقة البروج و قوس قطعه را کویند
که از دوایر افلاک تصوّر کنند اعمّ از انک کوچک بود یا بزرک و آنچه حرکت یکروزهٔ
کوکب را تقویم بنسبت جزوست با کل و انک این دفتر متداول را تقویم کویند
بحسب عرف آن تسمیهٔ محلّ است باراده حال چه آن دفتر را تقویم کفته و مراد حرکت
کواکب است مشتمل بر سی فصل بباید دانست که این رساله را محتوی کردانید

برسی فصل علت آنست که چون این رساله در معرفت تقویم است و تقویم بجهت
دانستن شهور و سنین و غیرهاست و عدد ایام شهور اکثر تواریخ همه سی واقع است
و درجات بروج سی سی می باشد و شمس نیز در بعضی از بروج سی روز مکث میکند پس
بدین مناسبت برسی فصل نهاد والسلام **فصل اول در حساب جمل** در فصل
اول حساب جمل را مصدّر ساخت بجهت آنک جمیع نسخ و کتب که درین فن است
همه مقوم بارقام این حسابست پس دانستن این حساب مقدم باشد بنا بران حساب
جمل را مقدم داشت بر همه و این حساب را جمل ازان گویند که این ابجد و هوز الی آخرها
هشت کلمه است و هر لفظی یا ثلاثی بود یا رباعی و اقل جمع باتفاق جمهور سه است
اگرچه نزد بعضی دو را نیز جمع اعتبار کنند بدان وجه که نزد ایشان جمع عبارتست از
التقاء دو شیء یا زیاده در محل واحد پس هر لفظی ازین الفاظ هشتگانه جمله باشد
و جمع آن جمل و جملات نیز آید و علت بر ارقام مبنی گردانیدن این فن آنست
که اگر ملفوظ مکتوب کردندی دفترها احتمال آن نکردی و آنک بر ارقام هندسه و غیره
وضع نکردند جهت آنست که درین فن در هر یک سطر در هر خانه گاه بود که دو یا سه
یا چهار رقم در پی هم آید هر یکی مرکب از دو عدد چنانک یا یه کب مح که علامت حوتست
پانزده درجه و بیست و دو دقیقه و چهل و هشت ثانیه و درینجا مطلوب کیفیت جنس و
کمیت عدد است که آن برج حوتست بچند درجه و دقیقه و ثانیه نه آحاد و عشرات و
مئات و الوف که درین محل کمیت عدد معلوم میشود با مراتب عددیه نه کیفیت جنس

باوجود

باوجود آنک کمیت عدد و کیفیت جنس مطلوبست نه مراتب عددیه پس درینجا اگر بارقام
هندسه وضع کنند چنین باید نهاد ۱۱|۱۵|۲۲|۴۸ و ازین صورت چنان نماید که این عدد را
هشت مرتبه عدد است که از آحاد باشد تا عشرات الوف نه برج و درجه و
دقیقه پس بنا بدین برقم هندسه ننهاده اند و آنک بر حروف تهجی نهاده اند جهت
آنست که دران وقت این حروف برین ترتیب بوده باشد و آن برین ترتیب
است ۱ ابجد ۲ هوز ۳ حطی ۴ کلمن ۵ سعفص ۶ قرشت ۷ ثخذ ۸ ضظغ
الف یکی ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت ح هشت ط نه ی
ده ک بیست ل سی م چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد
ص نود ق صد ر دویست ش سیصد ت چهارصد ث پانصد خ
ششصد ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد غ هزار و این بیست و هشت
عدد است نه آحاد و نه عشرات و نه مئات و یکی الف و دیگر عددها را رقم
ازین حرفها مرکب کنند بدانک مراتب عدد بیست و هشت بیشتر نتواند بود
قبل از ترکیب و اصل همین است چه این را اعداد بسیطه گویند که آن نه آحاد است
یعنی از یکی تا نه که باضافه یکی یکی رود و حروف آن از الف بود تا طی و نه عشرات بود یعنی
از ده تا نود که باضافه ده ده رود و حروف آن از یی بود تا صاد و نه مئات بود که آن
از صد است تا نهصد و باضافه صد صد رود که حروف آن از قاف باشد تا ظی و این
بار نه بیست و هشت بود و یکی از مرتبه الف یعنی هزار که رقم آن غین است و این

بیست و هشت مرتبهٔ عددیه در تقابل بیست و هشت حروف ابجد باشد و در بعضی
نسخ الوف قید کرده اند و اولی آنست که الف گویند بعلت آنک مرتبهٔ الف یکی بیشتر
نیست و اگر بیشتر شود مرکب میشود از آحاد و الوف مثل بغ که دو هزار است یا
از عشرات و الوف یا از مئات و الوف و این اعداد بسیطه اصل باشد و باقی اعداد
که ازین عدد مرکب شود نهایت ندارد و آنرا اعداد مرکبه گویند و آن فرع است
و در ترکیب بیشتر را فراپیش دارند و کمتر را باز پس بدانک مصنف علیه الرحمه
قید کرده است که بیشتر را فراپیش دارند و کمتر را باز پس و ازینجا چنان مینماید که در همه
جا چنین باید کرد و حال آنک اگر ترکیب آحاد یا عشرات و مئات با الوف کنند
از الوف و ما تحته همین قاعده مرعی دارند بدین صورت مثالش یا یازده کب بیست
و دو لب سی و سه قمه صد و چهل و پنج غذفط یکهزار و هفتصد و هشتاد و نه و اما چون
عدد هزاران مضاعف گردد رقم آنرا بر حرف غ که رقم هزارست مقدم دارند همچنین
کر بغ دو هزار قغ صد هزار خلهغغذلجغشسد ششصد و سی و پنج هزار هزار و هفتصد و سی و
سه هزار و سیصد و شصت و چهار و هم برین قیاس چندانک باشد می باید نوشت
چون عدد الوف از یکهزار تجاوز کند که آن ما فوق الوفست آنرا بر الف مقدم باید داشت
چنانچه مصنف علیه الرحمه درین مثال آخر نموده است چه هر دو صورت را درین مثال
باز نمود تا موهم آن نگردد که مگر ما تحت الوف را با ما فوق الوف وصل کردن نمی توان
و اگرنه مثال آخر صورت زایدی دارد چه هر دو صورت را دران مثالها هفتگانه نموده است

و هرجا

و هرجا که آنجا هیچ عدد نباشد صفری بنهند بدین صورت ٥ صفر را بمعنی هیچ داشته
و بجهت حفظ مرتبهٔ عددی وضع کرده اند تا هرجا در مرتبهٔ عددی نباشد صفری
بنهند تا معلوم شود که دران مرتبه هیچ عدد نیست و آن کدام مرتبه است که خالی از عدد
است **فصل دوم در ایام جمعات یعنی روزهای هفته** چون این رساله
در معرفت تقویمست و تقویم بجهت معرفت ایام و لیالی و شهور و سنین و غیره
موضوعست و ماه و سال مرکب از ایام توانند بود پس بعد از دانستن حساب جمل
معرفت ارقام ایام در تقویم ضرور باشد چه در تقویم در جدول اول ایام جمعات
ثبت میکنند و نشانهای ایشان چنین باشد ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د
چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه و بعضی نشان شنبه صفر کنند بدین گونه ٥
باید دانست که چون علامت ایام جمعات از ارقام اعداد مأخوذ است بجهت آنک
اکثر اسامی این ایام مرکب است در تلفظ از اعداد و شنبه و چون اصل اعداد واحدست
پس یکشنبه را ابتداء هفته گرفته الف که علامت عدد واحدست بجهت او ثبت کردند
و دوشنبه را دو و سه شنبه را سه تا آخر علی الترتیب و آنک گفته که بعضی نشان
شنبه صفر کنند باعتبار بنی اسرائیل است که ایشان بمؤدای فی ستة ایام ایام
را شش گرفته اند که ابتدا یکشنبه و انتها بجمعه باشد پس بدین تقدیر شنبه داخل جمعات
نبود و چون شنبه را وجودی نباشد هیچ گرفته علامت او صفر باید کرد که بمعنی
هیچ موضوعست **فصل سوم در تاریخ عربی و آن معروفست** باید دانست

که هرچند تواریخ چند دیگر هست که مقدم است بحسب وضع بر تاریخ عربی و نیز مستنبط است از حرکت شمس مانند تواریخ عبریه و قبطیه و رومیه و ماقیدونیه بخلاف عربی که مبنی بر حرکت قمرست اما چون حضرت رسول علیه السلام اشرف بنی آدم است و این تاریخ از هجرت اوست از مکه بمدینه پس واجب بود که تاریخ عربی را بر همه تواریخ مقدم دارند و در سبب وضع این تاریخ استادان را اقاویل بسیارست چنانچه مولانا اعظم مولانا شمس الدین محمد واکنوی علیه الرحمه در زیج خود آورده که بعد از هجرت تا هفده سال که زمان خلافت بعمر رسید هر سالی را باسمی خوانده مستعمل میداشتند و بعد از آن بجهت رفع مغالط و اشتباه سال هجرت را مبدا ساخته وضع تاریخ کردند و مع هذا درینجا نظرست بجهت آنک چون تاریخ عبارتست از محل حدوث امر شایعی که آنرا مبدا تاریخ گویند و نسبت دهند ازمان مستقبله را بدو و درین حال اقرب امور شایعه زمان جلوس آن بزرگ بود مناسب آن بود که با وجود قطع نظر از طریقهٔ معهوده ابتدا تاریخ از وقت جلوس او کردندی همچنانک در تاریخ یزدجردیه و جلالیه و خانیه واقع است و همچنین در قول مولانا بدر الملة والدین رحمه الله علیه نیز قیل است که فرموده است که موسی اشعری از یمن ببعضی اصحاب خط نوشت که اکثر حجتها و قبالات که در نظر می آید تاریخ آن معلوم نیست و بنابران وضع تاریخ کردند و این هم موافق قول اولست اما بتحقیق اقرب آنست که چون تاریخ عربی مبنی بر سنین قمریه است و در هر تاریخی ضبط کسور لازمهٔ سالها واجب و آن مضبوط نگردد الا بدور معینی که آنرا دور کبس گویند چنانچه شرح آن بیاید و

مبدا تاریخ باید که موافق مبدا دور کبس آن سالها باشد تا در آن تاریخ ضبط کسور و رعایت ادوار آن صعب ننماید و یا قریب باشد چون تاریخ جلالی و در حین وضع این تاریخ هیچ امر شایعی که مناسب مبدا تاریخ بود و اقرب باشد بمبدا دور کبس قمری نبود الا هجرت حضرت رسول علیه السلام که روز دوشنبه هشتم ربیع الاول واقع شده بود و اول محرم همان سال که باصطلاح ایشان ماه اول گیرند از سال بحسب امر اوسط روز پنجشنبه و بحسب رویة الهلال روز جمعه بوده است و آن سال سال اول دور کبیسهٔ قمریه بوده چه رفع کسور لازمهٔ سنین قمریه در سال مقدم شده بوده بنابدین همان سال را مبدا تاریخ کردند و نیز که ابتدا ظهور ملت اسلام و قوت آن در آن سال بوده است و اگرنه بتقدیری که آن دو بزرگ فرموده اند سال رحلت حضرت رسول علیه السلام هم مشهور و این امر هم امری شایع بود و اقرب بزمانی که ایشانرا وضع تاریخ مطلوب بود و السلام و اول ماهها را بدیدن ماه نو شناسند درین قول احتراز کرده است از اصطلاح اهل حساب که ایشان بترتیب یکی را سی و یکی را بیست و نه گیرند تا آخر سال بحسب وضعی که از امر اوسط استخراج کرده اند و حال آنک بحسب رویت که بمؤدای سیر تقویمیست و اهل شرع در ملت اسلام اعتماد بران کرده ابتدا شبانروز را از غروب شمس گیرند گاه باشد که دو سه ماه متوالی سی سی واقع شود و چهار هم اتفاق افتد یا دو ماه متواتر بیست و نه آید و سه نیز ممکن بود و ازین تقدیر لازم آید که ماهی که ایشان سی گرفته باشند بیست و نه روز آید یا برعکس بود

واهل حساب ماه اول را از سال سی روز گیرند و ماه دوم را بیست و نه و همچنین
یکی را سی و یکی را بیست و نه تا آخر سال باید دانست که ماههای قمری بر سه قسم بود
که آن وسطی و وضعی و اصطلاحی باشد و وسطی بر دو قسم شود وسطی حقیقی و غیر
حقیقی و چون سنین مرکب از شهورست لامحاله سالها نیز بر همین نهج باشد اما شهور
اصطلاحی شهوری بود که مبنی بر رویت اهله باشد و آن بحسب سیر تقویمی بود که
سیر مرکب است و درین قسم کسور لازمهٔ شهور معین نشود و ضبط کبایس متعذر بود و
دوم شهور وضعی و این آن بود که اهل حساب بکار دارند اما شهور وسطی حقیقی آن باشد که
از اجتماع حقیقی گیرند که آن مقارنهٔ مرکز جرم قمرست با مرکز جرم شمس و معه هذا آنچه مستعمل بیست
آنست که از اجتماع وسطی غیر حقیقی گرفته اند که آن مقارنهٔ مرکز تدویر قمرست با مرکز جرم
آفتاب بسیر وسط نیرین و وسط شمس برصد سمرقند در شبانروزی نط ح نط لز یه بود
اما حصول وسط قمر چنان بود که حرکت مرکز تدویر او کد که نح یح بود بر توالی بروج و این
حرکت حامل است و حرکت مایلش ماط د بر خلاف توالی و حرکت ممثل او هم بر خلاف
توالی د ی نح که این را حرکت عقدتین گویند و چون این هر دو حرکت شرقیه را بر هم افزائیم
چنین شود ماب یح و اینمقدار را چون از حرکت مرکز که بر توالیست نقصان کنیم چنین
آید لدی له و این حرکت وسط قمر باشد در شبانروزی از موضع اجتماع وسطی غیر
حقیقی بحسب رصد جدید سمرقند و بحسب این حرکت قمر یکدورهٔ خود از نقطهٔ مفروض
تا عود بهمان نقطه بمدت کز ر ی ی کد لح و کسری قطع کند و درین مدت آفتاب از نقطهٔ معین

یعنی از موضع اجتماع یح کو نه مه ند ه ی که تو حرکت کرده باشد و قمر اینمقدار را بمدت
ی اد ای لد ح از ایام تا خوامس قطع کند و چون اینمقدار را بر ایام و ساعات یکدورهٔ
او افزائیم چنین شود کط ح مو ه لد نه کو و این را جمع اول خوانیم و درین دو شبانروز
و کسری که مضافست بر یکدورهٔ قمر آفتاب ی یح ه کد لا لز رفته باشد و قمر اینمقدار را
بمدت د م و ی ط ساعات و دقایق تا روابع قطع کند و اینمقدار را چون بر جمع اول
افزائیم حاصل آید مبلغ دوم این کط ی کو با مه د کو و درین سه ساعت و کسری شمس
چندین حرکت کرده بود ط ی لا لب ا ر کد از دقیقه تا سابعه و اینمقدار را قمر بمدت نو کز
نه کد دقایق و ثوانی تا روابع رود و چون این را بر مبلغ دوم افزائیم کط ی ی لط لز لد کو
شود از ایام تا خامسه و درین نو کز نه کد شمس م لد ند د کد حرکت کرده باشد از ثانیه تا
سادسه و این را قمر به ا ند دقیقه و ثانیه قطع کند تا دوم باره مرکز تدویر قمر بمرکز جرم
شمس رسد و این را چون با آنها جمع کنیم چنین شود کط ی ید نح لز لد کو و این ما بین
الاجتماعین الوسطیین باشد بحسب رصد سمرقند بتحقیق و این را یکماه قمری وسطی
گویند و ظن داعی آنست که تا غایت هیچ کس اینمعنی را اینچنین باستقصا نرساینده باشد و اگر
رسانیده اند بدین کمینه نرسیده است و این بموجب دیگر ارصاد مختلف باشد چنانچه بحسب
رصد بعضی از متقدمان بین الاجتماعین الوسطیین کط ی مد باشد و بموداى رصد مراغه که
بدست قطب الافاضل مولانا محیی الدین مغربی علیه الرحمه باتمام پیوسته است بعد از وفات
خواجه قدس سره چنانچه مشهورست کط ی مو د د و اینمقدار را یکماه قمری وسطی خوانند

بهرسه تقدیر اما چون قاعدهٔ اهل حساب آنست که هرچه از نصف زیاده باشد یکی گیرند
واین ساعات وکسور بهرسه تقدیر از نصف شبانروز زایدست واول شهور
سال محرم را گیرند پس محرم را سی روز گرفتند وچون تمام نبود از ماه صفر باقی را
برا او جبر کردند وباقی را بر ربیع الاول افزوده سی گرفتند وعلی هذا القیاس بطریقی
که نموده خواهد شد در جداول براندند واین را شهور وضعی گویند وصورت جدول
بطرق ثلثه مذکوره اینست

جدول ایام شهور وضعی بطرق ثلثه	محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	جمادی الاول	جمادی الآخر	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذو القعده	ذو الحجه
[illegible]	ل	كط	ل	كط	ل	كط	ل	كط	ل	كط	ل	كط
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

شهور وضعی

جدول معرفة ایام ما بین الاجتماعین الوسطیین با کسور که از آن شهور وسطی خوانند بحسب رصد مراغه

اسامی شهور عربیه	ایام وکسور با مر اوسط	باقی کسور تا تمام شبانروز	فاضل کسور بعد از اتمام آن	جمیع فواضل کسور یعنی ایام ناقصه	عدد ایام شهور
محرم	كط ب مو د ك	ا له نو م			ل
صفر	كط ب مو د ك		ا ب و م		كط
ربیع الاول	كط ب مو د ك	ط ما د ح		يد لح ر ح	ل
ربیع الآخر	كط ب مو د ك		د ى لح ك		كط
جمادی الاول	كط ب مو د ك	ح ط مح ك		نه ه لو م	ل
جمادی الآخر	كط ب مو د ك		ى لو ك ح		كط
رجب	كط ب مو د ك	و لب لو م		ير كه لح ك	ل
شعبان	كط ب مو د ك		و ح كو م		كط
رمضان	كط ب مو د ك	ه ه ل ح		لح ند ل ح	ل
شوال	كط ب مو د ك		ر م لح ك		كط
ذو القعده	كط ب مو د ك	م لح لح ك		ك كو لو م	ل
ذو الحجه	كط ب مو د ك		ط ب م ح		كط

فاضل در هر سال — شهور وضعی

جدول

جدول معرفة ایام وکسور ما بین الاجتماعین الوسطیین که از آن شهور وسطی خوانند بحسب رصد جدید سمرقند

اسامی شهور عربیه	ایام وکسور با مر اوسط	باقی کسور تا تمام شبانروز	فاضل کسور بعد از اتمام آن	جمیع فواضل کسور که از ایام ناقصه فوت شد	عدد ایام
محرم	كط يه مح نح لو لا كو	ا لو و كه ٧ لد			ل
صفر	كط يه مح نح لو لا كو		ا كد مر يد نو نه		كط
ربیع الاول	كط يه مح نح لو لا كو	ط مح نط ر لد مه		يد نا م نه كه لح	ل
ربیع الآخر	كط يه مح نح لو لا كو		ه نه لد كط نح مد		كط
جمادی الاول	كط يه مح نح لو لا كو	ح ى ٧ نه لو ه		نه لط لا رك ى	ل
جمادی الآخر	كط يه مح نح لو لا كو		ى لح ما مد ه لو		كط
رجب	كط يه مح نح لو لا كو	و نه مد لو م لح		ير ر نه كه نط ه	ل
شعبان	كط يه مح نح لو لا كو		ه نا ح نط مر لا		كط
رمضان	كط يه مح نح لو لا كو	ه كد نر كه مد و		لح لو ه لو نو ند	ل
شوال	كط يه مح نح لو لا كو		ر لح نو يد مد ك		كط
ذو القعده	كط يه مح نح لو لا كو	د نر ح ر مر يد		ك ه نط نه ه يو	ل
ذو الحجه	كط يه مح نح لو لا كو		ح مو مح كط ما نه		كط

تا بر قاعدهٔ نموده شهور وضعی قمریه یکی سی ویکی بیست ونه آید ودر آخر ذو الحجه در هر سال
بحسب رصد قدما ح مح ساعات ودقایق وبحسب رصد مراغه ط ب م از ساعات
تا ثوانی وبحسب رصد جدید سمرقند ح مو مح كط ما نه بماند واین را فضله سال
خوانند وازین بیش وکم نباشد ونشان روزها نشان عدد روزها بود چنانچه ثبت
کنند ودرین قول احتراز کرده است از ایام شهور رومیه که ایام بعضی از سی زیاده
است یک روز وشباط در هر سال متوالی بیست وهشت باشد ودر سال چهارم
که کبیسهٔ ایشانست بیست ونه روز شود وعبارت از آنکه نشان روزها نشان
عدد او بود آنست که هر روزی را از شهور علامت رقمی بود که آنرا جهت علامت

عدد آن روز وضع کرده باشند چه درین محل کمیت عدد مطلوبست نه کیفیت روز چنانچه
روز اول را که از عدد واحد مطلوبست الف که جهت علامت واحد موضوعست ثبت
کنند و دوم را بی و سوم را جیم و علی هذا الی آخرها و روز اول را از ماه غره خوانند بدانک روز
اول را غره ازان گویند که روز اول ماهها عربیه از رویت هلال وجود پذیرد و غره سفیدیی
را گویند که بر پیشانی اسپ سیاه یک رنگ باشد و چون ابتدا دور از مغرب بمشرقست و هلال
را شب اول بعد از غروب شمس از جانب مغرب بینند و سفیدی هلال بر کبودی فلک مثل
سفیدی پیشانی آن اسپ باشد پس بدین سبب روز اول را از ماه عربی غره گویند و اینمعنی
هیچ متعلق بشهور شمسیه نباشد و روز سی ام را سلخ خوانند جهت آنک سلخ عبارتست
از پوست کندن و در روز سی ام صباح قمر مطلقا از نور مسلوخ باشد و برنگ اصلی خود
نماید و چون رنگ اصلیش مشابه رنگ آسمانست فرق نتوان کرد چه تمیز کواکب از فلک
بواسطهٔ روشنی تواند بود که فارقست چرا که اگر منع رویت بواسطهٔ غلبهٔ ضوء شمس بودی
در دیگر ایام نیز بایستی دیدن قمر متعذر بودی پس معلوم شد که در صباح سی ام مطلقا صفحهٔ
مضیء جرم قمر از جانب سکان ارض منحرفست و احساس نور نمیشود کانه که مسلوخ است بخلاف
صباح روز بیست و نهم که در بعضی از صباحها بیست و نهم که ماه بسی خواهد گذشت و قمر سریع السیر
بود قبل از اجتماع جرم قمر را مضیء رویت افتد و این وقتی باشد که قمر در حین اجتماع در حضیض
تدویر باشد که درین محل حرکت فلک تدویر که حرکت خاصه گویند موافق حرکت وسط بود و غایت
سرعت قمر باشد چنانچه درین صباح بعد قمر از شمس بدرجات سواء درجه باشد قبل از اجتماع و رویت

واقع شود

واقع شود و بعد از یکساعت و کسری بحد تحت الشعاع رسیده درهمین شبانروز باجتماع رسد و
منصرف شود چنانک در شب سی و یکم رویت حاصل آید پس بدین سبب روز سی ام را سلخ
گفته و آخر ماه قید نکرده است تا شامل روز بیست و نهم نشود که روز مشترک و یوم الشک است
و چون ماه باخر رسد در تقویم بر حاشیه از جانب دست راست بر صفحهٔ اول نام آن ماه
که نو شود نوشته باشد و ابتدا این تاریخ از هجرت پیغامبر علیه السلام گیرند از مکه بمدینه
باید دانست که چون ارقام اعداد شهور از ابتدا با انتها رسد در هر ماهی بعد از نهایت ماه
مقدم بدایت ماه تالی تواند بود و هر اینه علامت روز اول را که بمنزلهٔ واحدست رقم واحد
وضع باید کرد فلاجرم هرجا در جدول ایام شهور رقم الف که علامت واحدست و دالست
بر اول ماه بابد اسم ماه مطلوب باید بنابران اسم هر ماهی از شهور عربیه و غیره که خواهد در امدن
موازی رقم الف باید نوشت تا چون گویند که فلان روز اولست بگویند فلان ماه را و چون
تواریخ را اکثر مقدم بر تقاویم کواکب داشته در جداول دست راست نویسند لامحاله اسم ماه نیز
در ذیل ایشان انجا که محل یابد و اقرب باشد باید نوشت و اگر در برابر همان روز که رقم اول ماه
نوشته اند بر حاشیهٔ دست چپ هم اسم ماه نویسند هیچ فساد لازم نیاید و کیفیت ابتدای
این تاریخ و سبب وضع را ذکر رفته است و در هر سی سال یازده بار در آخر ماه ذوالحجه یک
روز زیادت کنند تا سی روز شود و آن روز را کبیسه خوانند و آن زیادت سدس
و خمس شبانروزی باشد باید دانست که کبیسه در لغت انباشتن جایی بود بچیزی
و در اصطلاح اصحاب نجوم آنست که کسوری را که لازمهٔ هر سالست جمع کرده بشبانروزی

رساینده در آخر ذو الحجه که آخر شهور سالست افزایند تا در آن سال ذو الحجه سی روز باشد و آن را کبیسه و آن سال را سال کبیسه خوانند و آن کسور لازمه چون بحسب ارصاد متقدمان ه مح بوده است و مصنف علیه الرحمه تصنیف این رساله پیش از رصد خود کرده فلاجرم اعتماد بران نموده فرموده که در سی سال یازده روز افزایند چه بتقدیر متقدمان این کسور سدس و خمس شبانروز باشد بلا زاید و نقصان چنانچه چون کد را که عدد ساعات شبانروز است بر ه قسمت کنند خارج قسمت د مح باشد و این خمس شبانروز بود و اگر بر و قسمت کنند خارج د برآید که سدس شبانروز شود و چون این خمس و سدس را جمع کنند ح مح آید و چون دور کبس عبارتست از مقدار عددی که این کسور لازمه مر تاریخی با مقدار مرتفع گردد بلا زاید و نقصان و اقل عددی که این ح مح با آن مرتفع شود طلب کردند سی بود بآن تقدیر که چون این ح مح را در ل ضرب کنند حاصل رکد شود و این مبلغ را چون بر کد قسمت کنند خارج قسمت یا باشد پس معلوم شد که این کسور در سی سال یازده روز صحیح شود بلا زیاده و نقصان و این یازده از سی سدس و خمس باشد چنانچه سدس سی ه و خمس آن و بود و چون هر دو را جمع کنند یا شود و درین صورت از جمع سدس و خمس شبانروز عدد سدس و خمس دور کبس حاصل شود که آن ایام کبایس این دور کبس بود و بدین وجه در سال شانزدهم کبیسه افتد چه در سال پانزدهم نه ساعات آید بی زیاده و چون این نه ساعات از نصف شبانروز زیاده نیست بشبانروز محسوب نمیدارند بخلاف آنها که نصف را هم یکی محسوب میدارند و نیز بخلاف قول مولانا محی الدین مغربی علیه الرحمه که مولانا شمس الدین محمد وابکنوی در زیج خود آورده است و آن در هر سال ط مح ساعات و کسور است و بدین تقدیر لا محاله در سال

پانزدهم

پانزدهم کبیسه واقع شود و ناچار در دور کبس و ترتیب سنین کبایس هم تغییر لازم آید چنانچه آن را هم در جدول نموده شود اما بحسب رصد جدید سمرقند چون این کسور در هر سال ه مو کط ما نه ساعات و کسور است بی خلاف در سال شانزدهم کبیسه افتد و لاجرم چون این نکته از آنست که مصنف علیه الرحمه قید کرده است در دور کبس و ترتیب سنین کبایس این نوع هم تغییر آید نسبت با آن هر دو نوع اول و ان شاء الله تعالی طریق این را هم باز نموده شود و ترتیب حصول سنین کبایس و دور کبیسه نوع اول اینست که درین جدول باز نموده میشود

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]			[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	ی			ی			ی		ی			ی		ی	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]			[illegible]		[illegible]	[illegible]			[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		ی			ی		ی			ی			ی		ی
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

باید دانست که چون ترتیب حصول ایام کبایس درین نوع در هر دوری که سی سال باشد برین نهج به یو یح کا کد کو کط واقع است پس برین اعتبار چون خواهند که سال کبیسه را معلوم کنند که کی است از سالهای تاریخ هجری سی طرح کنند و آنچه از سی کمتر بماند برین حروف عرض کنند اگر موافق یکی از آنها آید آن سال سال کبیسه بود و الا فلا و چون معلوم شود که سال کبیسه است یا نه

وخواهند که حقیقت کسور را در آن سال بدانند همین عدد را درین جدول در آورده بازاء آن عدد
ساعات وکسور که نوشته یابند کسور آن سال باشد بحقیقت واین صورت هم شاهد آن
معنیست که در سبب وضع این تاریخ مذکور شد که علت موافقت ابتداء دور کبس بوده است
باسال ابتداء تاریخ هجری نه آن دو قول آن دو بزرگ اما در نوع دوم که بحسب رصد مراغه
باشد چون بدین اعتبار کسور در هر سالی ط یه م ساعات وکسور است واین زیاده است
از کسور نوع اول بچندین که ه م دقایق وکسور واین در پانزده سال و ح ساعات وکسور
بود و در سی سال یه ک باشد پس بدین وجه در سال پانزدهم ه ح ح ایام وکسور آید ولابد چون
درین سال این کسور از نصف شبانروز زیاده است در سال پانزدهم کبیسه افتد و در سی سال
یا یه ک ایام وکسور حاصل شود که دوازدهم ناقصه باشد ایام آن پس لاجرم درین صورت
دور کبس از سی تجاوز کند وکسور این نوع بتمامی مرتفع نشود الا بمدت بسیار وآنچه این فقیر
متعرض گشته آنست که سه دور نهاده شده است اصغر واکبر واعظم واما دور اصغر آنست
که چون این کسور لازمه را که هست ط یه م در هشتاد و شش که عدد این دور اصغر است کبیسه ضرب
کنیم لح ا ط ک ایام وکسور حاصل آید پس معلوم شود که درین مدت سی و سه بار کبیسه واقع
گشته ط ک دقیقه وثانیه فاضل آید که آن رفع نشود الا بدور اکبر که آن انصد و پنجاه و چهار از
ادوار صغری حاصل آمده باشد که آن ۱۳۲۴۴ سال باشد که درین مدت ایام کبایس ادوار
۴۵۱ اکانه صغاره این مقدار ایام بود ۴۹۲۸ واز ضرب ط ک که در هر دوری مانده است
در عدد ادوار صغار که اجزاء یک دور اکبر است وآن هست ۱۵۴ حاصل لح نزک شود و جهت

اینمقدار

اینمقدار در هر دوری از ادوار کبار یک روز دیگر بر آن ایام کبایس افزائیم یعنی بر ۴۹۲۸
تا ایام کبایس یک دور اکبر ۴۹۲۹ اما درین صورت در هر دوری - م دقیقه و
ثانیه کم آید واین - م را چون در ۵۴۰ عدد ضرب کنیم یکشبانروز حاصل شود و چون
این - م کم می باید کرد پس معلوم شود که در هر پانصد و چهل دور اکبر که اجزاء یک دور
اعظم است ۵۳۹ روز اضافه شود بر ایام کبایس ادوار اکبر چنانچه چون ۵۳۹ بار بر ایام
کبایس ادوار اکبر که هست ۴۹۲۸ یک روز افزایند تا ۴۹۲۹ روز شود در نوبت ۵۴۰
بحال خود باید گذاشت تا همان ۴۹۲۸ باشد واز این تقدیر لازم آید که این کسور درین دور
اعظم مرتفع گردد چنانچه زیاده ونقصان نماند و چون اعداد سالها یک دور اکبر را که هست
۱۳۲۴۴ سال در اعداد اجزاء یک دور اعظم که هست ۵۴۰ ضرب کنیم حاصل شود ۷۱۵۱۷۶۰
سال واین سالها یک دور اعظم است و چون ۴۹۲۸ را که عدد ایام کبایس یک دور اکبر است
در ۵۴۰ که عدد ادوار کبار واجزاء یک دور اعظم است ضرب کردیم حاصل شد ۲ ۶۱۱۲۰
ایام و چون لح نزک را در ۵۴۰ ضرب کردیم حاصل شد ۵۳۹ ایام این را بر ۲۶۱۱۲۰ ایام
افزودیم شد ۲۶۱۶۵۹ ایام واین ایام کبایس باشد بی زیاده ونقصان در یک دور اعظم
کبیسه که هست چندین سال ۷۱۵۱۷۶۰ پس معلوم شد که کسور نوع دوم که بحسب رصد
مراغه واقع است در هر هفت هزار هزار وصد و پنجاه ویک هزار وهفتصد وشصت سال
مدت دویست وشصت ویک هزار وششصد و پنجاه ونه روز کبیسه وتمام مرتفع گردد
بی زاید ونقصان وطریق معرفت سال کبیسه بدین نوع چنانست که از اول سال تاریخ

هجرت تا سال مطلوب مثنا دو شش طرح کرده باقی را در جدول آینده طلب
کنند اگر بازاء آن عدد در جدول رقم ک که علامت کبیسه است یابند آن سال سال کبیسه باشد والا
فلا و چون معلوم کرد که کبیسه است یا نه و خواهند که کسور که دران سالست تحقیق کنند که
چندست طک دقایق و ثوانی را که فضلة الدور ست در عدد طرح ادوار ضرب کرده حاصل
را بر ساعات و کسوری که در موازی عدد آن سال مطلوب در جدول دارند بر افزایند تا حاصل
جمع آنچه بر آید کسور آن سال باشد بتحقیق و اگر کسور از کد ساعات درگذرد کد را طرح کرده سال
مقدم را کبیسه کرده باقی کسور مطلوب بود در سال مطلوب البته و تا غایت هیچ کس از متقدمین
و متأخرین این معنی را چنین باستقصا نرسانده است تا معلوم باشد و صورت جدول اینست

جدول معرفة دور کبیس عربیه و ایام کبایس آن بحسب رصد مراغه بقول مولانا محی الدین

اعداد سنین	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	ط به م					
ب	ط به م	ه له م		ح که ک	ک	
ج	ط به م		د لح ه			۱
د	ط به م	با ط ک		ـه ه م	ک	
ه	ط به م	ا نو م		که د ک		
و	ط به م		ر لو ه			۲
ز	ط به م	ر لا ک		نو له م	ک	
ح	ط به م		ا ما ک			۳
ط	ط به م			ی ند ه		
ی	ط به م	د لح ط		ک و م	ک	
یا	ط به م		ه نط ک			۴
یب	ط به م	ط له ه		ید له ه	ک	
یج	ط به م	ح یه ک		لح مد م		

اعداد سنین	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مد	ط به م	ـ مه م		لها ر ک		
مه	ط به م		و له ه			۱۷
مو	ط به م	ح یر ک		له به م	ک	
مز	ط به م		ح نو ک			۱۸
مح	ط به م			ی ح ه		
مط	ط به م	د لط ک		نط ک م	ک	
ن	ط به م		د لح ک			۱۹
نا	ط به م	ی ند ه		لح و ه	ک	
نب	ط به م	ا ا ک		که خ م		
نج	ط به م		ح با ک			۲۰
ند	ط به م	و لو ه		ر کد ه	ک	
نه	ط به م		ـ لو م			۲۱
نو	ط به م			با ط ک		

جدول معرفة تتمة دور کبیس عربیه و ایام کبایس آن بحسب رصد مراغه بمذهب محی الدین

اعداد سنین	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ید	ط به م		ح یز ک			۵
یه	ط به م	ه ه ه		لح ی ه	ک	
یو	ط به م		د که م			۶
یز	ط به م	با کد م		ـه له ک	ک	
یح	ط به م	ـ به ه		لا یح ه		
یط	ط به م		ر ح م			۷
ک	ط به م	ر مو م		لو لح ک	ک	
کا	ط به م		ا لو ه			۸
کب	ط به م			ی لح م		
کج	ط به م	د ح م		نط نا ک	ک	
کد	ط به م		ه د ه			۹
که	ط به م	ط مح ک		ید لو م	ک	
کو	ط به م	ح له م		لح کط ک		
کز	ط به م		ح مه ه			۱۰
کح	ط به م	و ه ک		ر ند م	ک	
کط	ط به م		د ر ک			۱۱
ل	ط به م	با م ه		ـه ک ه	ک	
لا	ط به م	ـ کر ک		لا له م		
لب	ط به م		و مه ک			۱۲
لج	ط به م	ح ـ ه		نه خ ه	ک	
لد	ط به م		ا ی م			۱۳
له	ط به م			ی لح ک		
لو	ط به م	د کد ه		نط لو ه	ک	
لز	ط به م		د یع م			۱۴
لح	ط به م	ط نه م		ید ا ک	ک	
لط	ط به م	ح مو ه		لح ید ه		
م	ط به م		ح کو م			۱۵
ما	ط به م	و ک م		ر لط ک		
مب	ط به م		ـ نه ه			۱۶
مج	ط به م	با له ک		ـه کد م	ک	

اعداد سنین	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نز	ط به م	ـ خ ه		لا ـ ه	ک	
نح	ط به م		و ند م			۲۲
نط	ط به م	ح له م		له کر ک	ک	
س	ط به م		ح م ه			۲۳
سا	ط به م			ط نه م		
سب	ط به م	ک ند م		نط ه ک	ک	
سج	ط به م		د لح ه			۲۴
سد	ط به م	ی کط ک		لح ل م		
سه	ط به م	ا لو م		که مح ک		
سو	ط به م		د لو ه			۲۵
سز	ط به م	و نا ک		ر ح م	ک	
سح	ط به م		ـ لا ک			۲۶
سط	ط به م			با له ه		
ع	ط به م	د لح ک		ک مو م	ک	
عا	ط به م		ه نط ک			۲۷
عب	ط به م	ح یع ه		له به ه	ک	
عج	ط به م		ح کد م			۲۸
عد	ط به م			ط لر ک		
عه	ط به م	ه ی ه		لح ه ه	ک	
عو	ط به م		ک ـ م			۲۹
عز	ط به م	ی مد م		لح له ک	ک	
عح	ط به م	ا لـ ه		که له ه		
عط	ط به م		ر م م			۳۰
ف	ط به م	ر و م		لو لح ک	ک	
فا	ط به م		ـ و ه			۳۱
فب	ط به م			با لح م		
فج	ط به م	د له م		ک لا ک		
فد	ط به م		ه مد ه			۳۲
فه	ط به م	ط د ک		ید لو م		
فو	ط به م		ح ط ک			۳۳

اما در قسم سوم که بحسب رصد جدید معتبر سمرقند است چون درین قسم این کسور کمتر است
از کسوری که در نوع اولست یعنی کسور ح مو مح کط ما نه از ح مح کمترست بچندین
یا نو لج مح پس هر اینه در مدت سی سال لج نه ط کد دقایق وکسور از یازده شبانروز
نقصان شود و دور کبس بی تمام نگردد چنانچه شرح داده شود و بدین تقدیر در سال
پانزدهم این کسور ه نه ایام و ساعات نیاید بلکه ه نام نه که لج ایام وکسور آید که قدر
لط ر لد مه دقایق وکسور از نصف شبانروز کمتر باشد لامحاله درین قسم در سال پانزدهم کبیسه
نگیرند بخلاف دو قسم دیگر که در یکی بحسب اختلاف رای نصف را یکی محسوب داشته کبیسه
گیرند بعضی و در دوم بحسب زیادتی کسور بی خلاف کبیسه شود ولکن درین قسم ترتیب
سنین کبایس تا بسی سال رسیدن از قاعده بهزیجوح کادوط تجاوز و تغییر نیابد بخلاف قسم
دوم که ازین ترتیب متغیرست چنانچه در جدول هریکی ظاهرست اما باید دانست که کسور
نوع ثالث مرتفع نگردد بتمامی الا در مدت پنج دور که آن اصغر و اوسط و اکبر و اعظم و کامل
باشد چنانچه هر دوری از ادوار صغری مدت چهل و یکسال بود که درین مدت پانزده کبیسه
واقع شود اما ایام این کبایس چهارده تامه بود و یکی ناقص باشد بچندین د نو مه ه مح دقایق و
و دوم دور اوسط آن بود که مرکب بود از ٣٣٦ دور اصغر جهت کسوری که باقی مانده است
چنانک چون در ٣٣٥ دور اصغر هر بار ١٥ روز کبیسه افتد در دور ٣٣٦ که یک دور اوسط
است ١٤ روز کبیسه افتد تا در یک دور اوسط که آن مدت ١٣٧٧٦ سال باشد مدت ٤٦٠٣
روز کبیسه شده و کد د ک نه دقایق وکسور فاضل بماند و این هم مرتفع نشود الا بدور اکبر و دور اکبر

آن بود

آن بود که مرکب باشد از ششصد دور اوسط جهت آنکه چون این کسور را که
مه کد د ک نه است در خ ضرب کنیم ١٤ لو له نه ایام وکسور حاصل شود پس معلوم شد
که چون در هر ٥٩٩ دور اوسط ٤٦٠٣ روز کبیسه اتفاق افتد در دور ٦٠٠ ایام کبایس
٤٦٠٤ روز واقع آید تا در یک دور اکبر که آن مدت ٨٢٦٥٦٠٠ سال باشد مدت
٢٧٦١٩٠٠ روز کبیسه شده باشد و له نه ثانیه و ثالثه فاضل مانده و این رفع نشود مگر
چنانک چون این له نه را در مبلغ بغتن که اعداد ادوار کبری است که اجزای یک دور
اعظم باشد ضرب کردیم حاصل ضرب لج نز ک ساعات وکسور شد پس موضح گشت که در
هر دوری از ادوار اعظم یک روز دیگر با ایام کبایس ادوار کبری اضافه شود به مه م
دقیقه و ثانیه کم تا چون در هر ٢٤٤٩ نوبت از ادوار کبری هر نوبتی ٢٧٦١٩٠٠ روز
کبیسه افتد در نوبت ٢٤٥٠ که یک دور اعظم است ایام کبایس ٢٧٦١٩٠١ واقع
شود چنانچه در مدت یک دور اعظم که آن ٢٠٢٥٠٧٢٠٠٠٠ سال باشد مبلغ چندین
٦٧٦٦٦٥٥٠٠١ ایام کبایس حاصل شده باشد و مه م دقیقه و ثانیه باقی مانده تا با تمام و
این تمام مرتفع نشود الا بدور کامل که مطلقا هیچ فاضل و باقی نماند و کسور پاک گردد
در دور کامل و این چنان بود که چون مه م دقیقه و ثانیه را که در هر دوری از ادوار
عظما نقصان میشود در نم ضرب کردیم حاصل کد ساعت صحیح شد بلا زاید و نقصان
پس معلوم شد که این عدد مضروب فیه که ٥٤٠ است اعداد ادوار عظما توانند بود که
اجزای یک دور کامل بود و کد که حاصل ضرب است عدد ساعات یکشبانروزاست چون

عدد مضروب که ـ م بود ناقص بود پس حاصل ضرب را نیز که عدد ساعات یکشبانروز است درین یک دور کامل از ایام کبایس که درین مدت از ادوار حاصل آمده باشد نقصان باید کرد بنابرین لازم اید که چون از مر ۳۹ ۵ دور عظمی در هر دوری ایام کبایس ۱۰۰۵ ۶۷۶۶۶۵ روز شود در ۰۰۰۵ چون یک روز کم میشود ایام کبایس ۵۰۰۰ ۶۷۶۶۶۵ روز واقع شود چنانچه در هر یک دور کامل که ۱۰۹۳۵۳۸۸۰۰۰۰ سالست مقدار ۹۹۳۷۰۰۵۳۹ ۳۶۵۳ روز کبیسه شود بلا زاید و نقصان و این کسور بدین مقدار سنین مرتفع گردد و هر چند این صورت طولی دارد و بعضی طوایف را متعذر بلکه محال نماید اما جهت تحقیق باز نموده شد تا صورت استقصا بظهور پیوندد و رفع اشتباه واقع آید که این کسور را مرتفع شدن ممکنست بانه و چون جداول ادوار اربعه اوسط و اکبر و اعظم و کامل طولی داشت بهمین جدول دور اصغر که بر ما سال دایرست اکتفا نموده شد و جدول اینست

جدول معرفة دور کبیسه و ایام کبایس آن بحسب رصد جدید معتبر سمرقند

اعداد سنین	کسور لازمهٔ سال	باقی کسور تا تمام	فاضل کسور بعد از اتمام	جمیع فواضل کسور	کبایس	ایام کبایس
ا	ح مو مح کط ما نب					
ب	ح مو مح کط ما نب	و کو لح ح لب لو		بر لح کو نط لب کد	ک	
ج	ح مو مح کط ما نب		ب ک ی کط د لو			۱
د	ح مو مح کط ما نب			با و نخ خ مد ع		
ه	ح مو مح کط ما نب	د و کب ۷ لد ح		نط خ لر لا کو ح	ک	
و	ح مو مح کط ما نب		د م ک خ ر ب			۲
ز	ح مو مح کط ما نب	ی لب نه لب با لو		لح کر د کر ع کد	ک	
ح	ح مو مح کط ما نب	ا مو ب ب ل کد		کب لح مر نز کط لو		
ط	ح مو مح کط ما نب		ر ح ۷ کر ی ع			۳
ی	ح مو مح کط ما نب	ح ب مه د ح ح		نه مر ند لو ب ح	ک	

بقیهٔ جدول

بقیهٔ جدول معرفة دور کبیسه و ایام کبایس آن بحسب رصد جدید معتبر سمرقند

اعداد سنین	کسور لازمهٔ سال	باقی کسور تا تمام	فواضل کسور بعد از اتمام	جمیع فواضل کسور	کبایس	ایام کبایس
یا	ح مو مح کط ما نب		ح لح خ کو لح ب			
یب	ح مو مح کط ما نب			ط ک ما لو ید کد		
یج	ح مو مح کط ما نب	ه نه لد لد ی کد		خ ر که که نه لو	ک	
ید	ح مو مح کط ما نب		ب ند ح نه لو ع			۵
یه	ح مو مح کط ما نب			با م ت که خ ح		
یو	ح مو مح کط ما نب	د لب کد ه ح ع		ک کر له ند نط ب	ک	
یز	ح مو مح کط ما نب		ه ید یط کد م کد			۶
یح	ح مو مح کط ما نب	ط خ نز ه لح کد		ید ا ب ند لا لو	ک	
یط	ح مو مح کط ما نب	ا ب لح له نز ب		کب مر مو کد ب ع		
ک	ح مو مح کط ما نب		ر لد کط لخ مد ح			۷
کا	ح مو مح کط ما نب	ر لح مو لو لد ع		لو لا لح لح که ب	ک	
کب	ح مو مح کط ما نب		ا ر نو یز و کد			۸
کج	ح مو مح کط ما نب			ط ند م کب مر لو		
کد	ح مو مح کط ما نب	ه لح لو ر ۷ ب		خ ما لح ب لا ع	ک	
که	ح مو مح کط ما نب		د لا ر کب ی ح			۹
کو	ح مو مح کط ما نب	با مه ط ح ح ع		ب ید ه نا نا ب	ک	
کز	ح مو مح کط ما نب	ب خ که لح کر لو		لا ا لد لا لب کد		
کح	ح مو مح کط ما نب		ه ع بر نا لح لو			۱۰
کط	ح مو مح کط ما نب	ط کد خ لط ه ب		ید له ا ک ند ع	ک	
ل	ح مو مح کط ما نب	ح لح نه ط کد ح		لح لا مد ه لو ح		
لا	ح مو مح کط ما نب		ح ح لا ک بر ب			۱۱
لب	ح مو مح کط ما نب	ر ک ع ی ا لو		لو نه با مط خ کد	ک	
لج	ح مو مح کط ما نب		ا ما نه یط لط لو			۱۲
لد	ح مو مح کط ما نب			ی لا لح مط ک ع		
له	ح مو مح کط ما نب	ک مه لر م خ ح		نط نه کب نط ب ح	ک	
لو	ح مو مح کط ما نب		ک ب ه ع مح ب			۱۳
لز	ح مو مح کط ما نب	با ی ما له لو		ب ع مط لح کد کد	ک	
لح	ح مو مح کط ما نب	ب کد کر با ند کد		لا لو لب ع ه لو		
لط	ح مو مح کط ما نب		و کب لو ر مو ع			۱۴
م	ح مو مح کط ما نب	ح نا ح ب لب ح		نه ح نط مر لا ح	ک	
ما	ح مو مح کط ما نب	ح ک لو مه ه ع		لح نه مح ر ط ب		

فایده باید دانست که چون خواهند که در سالی مطلوب کبیسه را معلوم کنند که هست یا نه از اول تاریخ هجری تا سال مطلوب چهل و یک چهل و یک طرح کرده آنچه کمتر از چهل و یک بماند درین جدول در ارند اگر بازاء آن عدد در جدول سنین کبایس رقم ک یابند آن سال کبیسه باشد والا فلا مثلا خواستیم که در سال ۸۸۳ هجری که سال تالیف است معلوم کنیم که کبیسه هست یا نه پس از سالها هجری یعنی از ۸۸۳ ادوار چهل و یک کا طرح کردیم بعد از ۲۱ طرح باقی ماند ۲۲ این را در جدول دور کبس در اوردیم چون بازاء این رقم ک نبود بلک در سال مقدم بود معلوم شد که در سال مقدم کبیسه بوده است

فایده چون خواهند که در سالی بدانند که در ان سال اعم از انک کبیسه شده باشد یا نه کسور چه مقدار واقع است بتحقیق نگاه کنند که از اول تاریخ هجری تا سال مطلوب چند طرح رفته است و چه باقی مانده عدد طرح را در د لو مه ه یح که فضلة الدور است ضرب کرده حاصل را از کسوری که بازاء عدد باقی طرح که سال مطلوبست در جدول فاضل کسور یا در جدول جمع فواضل کسور دارند نقصان کنند تا آنچه باقی بماند کسور آن سال باشد بتحقیق و اگر حاصل ضرب را از کسوری که در ازاء آن سال در جدول فواضل یا جدول جمع فواضل دارند نتوان نقصان کردن از کد نقصان کرده باقی را بر کسوری که در یکی ازان دو جدول دارند بیفزایند و یک روز از ایام آن سال کبیسه نقصان کنند تا آنچه بر اید بعد از زیاده و نقصان ایام و کسور آن سال مطلوب بود بتحقیق مثلا در سال تاریخ مذکور یعنی ۸۸۳ چون اعداد طرح ۲۱ بود و باقی عدد ۲۲ فضلة الدور یعنی

د لو مه ه یح

د لو مه ه یح را در کا ضرب کردیم حاصل شد ا کط ه نط مو یح ساعات و کسور و بازاء کب عدد که سنین باقیه است بعد از طرح ادوار کبایس در جدول دور کبس رفتیم یافتیم در جدول فاضل کسور ا د نو لخ و کد ساعات و کسور پس حاصل را خواستیم از فاضل کسور درین سال نقصان کنیم نتوانستیم پس از کد نقصان کردیم باقی ماند کب ط کد لح نه این را بر فاضل کسور این سال افزودیم شد لح ه نح نط لو و یک روز جهت کد از ایام سال کبیسه مقدم نقصان کردیم ماند با ساعات و کسور باقی شد لح ه نح نط لو ایام و ساعات تا خوامس و این ایام و کسور این سال باشد بتحقیق بی اعتبار کبیسه مقدم والسلام **فصل چهارم در تاریخ رومی و نام ماهها ایشان اینست تشرین الاول** لا **تشرین الآخر** ل **کانون الاول** لا **کانون الآخر** لا **شباط** کح کط **آذار** لا **نیسان** ل **ایار** لا **حزیران** ل **تموز** لا **آب ماه** لا **ایلول** ل باید دانست که بعد از تاریخ هجری ذکر تاریخ رومی کرد جهت آنک از تواریخ مشهوره شمسیه که اکنون اصحاب تنجیم بکار میدارند اقدم تاریخ رومی است و هر چند تاریخ قبطی و عبری نیز هستند که مقدم برین تاریخ اند اما چون مشهور نبودند و درین بلا مستعمل نه آنرا نیاورد و سالها و ماهها این تاریخ شمسی اصطلاحی تواند بود نه حقیقی و وسطی جهت آنک اگر شهور این تاریخ وسطی بودی چون شمسی است و شمس بحرکت وسط خود که آن در یک شبانروز نط ح نط لر یح نه می باشد برجی را که سی درجه است بمدت سی روز و ده ساعت و بیست و نه دقیقه و کسری قطع کند که آن کسر بحسب ارصاد مختلف است پس بایستی که اینمقدار ایام و ساعات و دقایق را یکماه گرفته عمل کردندی و اگر حقیقی

بودی پس بایستی که مدّت زمان قطع آفتاب هر یک برج را بسیر تقویمی خود که آن بر
ترتیب لا و لالب لا و لا لا شش مهست یـ لل کط و کط لل شهور دیگهست واقع است یکماه
محسوب داشتندی و مع هذا شهور ایشان خارج این دو قسم است و همچنین چون سالها مرکب
از ماهها ست و این ل ے کط و کسری ایام و ما تحت را که حصّهٔ یکماه وسطی شمسی است و در
کسری اختلاف ارصاد ست در یـ ضرب کنند بحسب ارصاد مختلفه حاصل شود بدین ترتیب
برصد بطلیموس شه ه نو یـ و برصد بتّانی شه ه مو کـ و برصد حاکمی که مصنّف علیه الرحمه
اعتماد بران کرده تصنیف زیج کرده است شه ه مط و برصد خانی که مولانا محیی الدّین مغربی
و مولانا شمس الدّین محمّد و ایکنوی بران رفته اند شه ه مح و برصد جدید سمرقند شه ه مط
بایستی اینقدار را یکسال مجری داشتندی یا از وقت تحویل شمس بحمل تا وقت تحویل دیگر بحمل
را یکسال وسطی یا حقیقی گرفتندی و حال آنکه ایشان چنین نمیکنند بلکه یکسال ایشان شه و
صحیح است بلا زاید و نقصان فایده بدانکه در جمیع تواریخ شمسیه در شهور وسطی و حقیقی
فرقی باشد چنانچه در همه تاریخ شمسی یکماه وسطی ل ے کط و کسری باشد و یکماه حقیقی مدّت زمان
قطع شمس بود هر برجی را بحسب سیر تقویمی خود و بدین تقدیر ایام شهور حقیقیه همیشه مختلف
افتد بخلاف وسطیه که همه مساوی هم باشد چه در قسم اوّل حرکت شمس بر حوالی مرکز خارج مرکزش
احساس افتد که درین حرکت زوایای متساویه در ازمان متساویه قطع کرده شود و این حرکت
مفرد باشد و در قسم ثانی که سیر تقویمی است حرکت آفتاب بر گرد مرکز عالم محسوس شود و درین
قسم چون حرکت مرکبست زوایای متساویه با زمان متساویه حرکت کرده نشود بواسطهٔ آنکه
بجهت خروج

بجهت خروج مرکز خارج از مرکز ممثّل که بعینه مرکز عالمست در تحت یکنصف فلک ممثّل از
فلک خارج از نصفی زیاده واقع شود و در تحت نصفی دیگر کمتر از نصفی و چون تساوی
حرکت آفتاب در اجزاء فلک خارج مرکز است پس دران نیمهٔ فلک ممثّل که زیاده از
نصفی از فلک خارج واقع است آفتاب زیاده تر مکث کند بحسب زیادتی اجزای
فلک خارج و در نصفی دیگر کمتر درنگ سازد هم بحسب نقصان فلک خارج از اجزاء
فلک ممثّل و چون میل فلک خارج در فلک ممثّل بجانبی است که نقطهٔ اوج منتصف
آن نیمه است و آن اکنون نصف شمالیست پس آفتاب را در بروج شمالی مکث بیشتر
افتد از بروج جنوبی بحسب سیر تقویمی پس ایام شهور بهار و تابستان باید که زیاده
باشد از ایام شهور پائیز و زمستان امّا چون یکسال شمسی عبارتست از مدّت زمان
یک دورهٔ آفتاب در فلک البروج بحرکت خاصّهٔ خود و آن بهر دو تقدیر نتواند بود الّا
شه روز و ربع الّا کسری چنانچه باز نموده شده است پس در سنین وسطی و حقیقی فرق
نبود البتّه و چون رومیان سال را شه و ایّام و ساعات کیرند بی کسری پس سنین
ایشان نیز اصطلاحی باشد و تاریخ اغطس را هم سالها رومی باشد و همچنین تاریخ انطیقی
نیز رومی باشد امّا مشهور تاریخ اسکندریست و در مبداء این تاریخ خلاف کرده اند چنانچه بعضی
بعد از وفات اسکندر ذو القرنین گویند بدوازده سال و این امریست محال بعلّت آنکه اگر از
سال وفات کیرند بتقریب وفات نوعی بود امّا بعد از چند سال هیچ نسبتی ندارد و بعضی
دیگر از اوّل حکومت سولوقس بن انطیوخوس گرفته اند که شهر انطاکیه را بنا بامر او

بوده است و او استیلا یافته بر شام و عراق و بعضی از هند و چین و سریانیان و جهودان
بشام برین تاریخ عمل میکرده اند و مهمانا بعد از باسکندر فیلقوس نسبت کرده و باسم مشهور گشته است
چنین آورده اند در کتاب خویش اوساپیوس و اینانوس و این قولی عزیب و سخنی بعیدست
چه تاریخی که مشهور بنام پادشاهی شده باشد و چند سال بر وگذشته بعد از اشتهار تمام بی وجه
مناسبتی منتقل باسم شخصی دیگر ساختن نامصحح مینماید و بغایت قباحت دارد و امری ناممکن است
که با وجود اشتهار آن شخص مقدم مطلقا متروک و منعدم گردد ولیکن آنچه بصحت اقربست
آنست که جبیب بن بهربن مطران الموصلی آورده است که باستدعا اسکندر بن فیلقوس در
ابتدا خروج جماعت رهبانان در بیت المقدس وضع این تاریخ کرده اند مبنی بر سال تالی
آن سال چه قاعدهٔ ایشان چنان بودی که از مبدا تاریخ خود هر یکهزار سال که منقضی گشتی
آنرا طرح کرده ابتدا بهزارهٔ دیگر کردندی و دران سال هزاره تمام شده بود و اول هزارهٔ
دیگر سال تالی آن سال واقع شده و خروج اسکندر امری شایع و مناسب مبدا تاریخ شد
پس ابتدا این تاریخ آنرا ساختند و چون ازین حال هزار سال بر آمد هیچ امری که مناسب
مبدا تاریخ بود متفق هزارهٔ دیگر نشد و همچنین ماند تا غایت و بعضی نیز از سال
معاودت اسکندر گیرند از ظلمات ازین جمله چهار ماه سی روز سی روز باشد و آن تشرین الآخر
و نیسان و حزیران و ایلولست و روزهای هفت ماه دیگر غیر از شباط
سی و یک روز سی و یک روز و آن تشرین الاول و کانون الاول و کانون الآخر
و آذار و ایار و تموز و آب باشد و شباط در سه سال پیاپی بیست و هشت روز بیست

ومشت روز

ومشت روز باشد و در سال چهارم بیست و نه روز بود و روز بیست و
نهم کبیسه باشد بباید دانست که در تاریخ رومی خمسهٔ مسترقه نباشد چون تاریخ خالی بخلاف
باقی تواریخ شمسیه و چون پیش ایشان این کسور لازمه ربع صحیح شبانروزست پس در هر چهار
سال ازین ارباع یک روز تمام حاصل آید آنرا در آخر شباط ماه افزایند تا آن سال شباط
ماه بیست و نه روز شود و آنرا کبیسه گویند و آن در بیست و هشت سال هفت نوبت
اتفاق افتد بر ترتیب جزما نه بط لج کر پس دور کبس ایشان مبنی بر بیست و هشت
باشد و چون سال اول این تاریخ سال سوم بوده است از سال کبیسهٔ ایشان پس طریق
استخراج سنین کبایس این تاریخ بحساب چنان بود که همیشه یکعدد بر سالهای ناقصهٔ این تاریخ
افزوده حاصل را بر د قسمت کنند اگر باقی قسمت چیزی نماند آن سال سال کبیسه بود و الا
بسیطه باشد مثلا درین سالهای ناقصه این ١٧٩٠ یکعدد افزودیم شد ١٧٩١ این را بر
د قسمت کردیم باقی ماند از قسمت د معلوم شد که این سال بسیطه است فایده
اگر سالهای ناقصه را بی زیادتی بر د قسمت کنند و از قسمت د عدد باقی ماند آن سال کبیسه
باشد و الا فلا اما بطریق جدول چنان بود که از سالهای ناقصهٔ این تاریخ بیست و هشت
بیست و هشت طرح کنند تا بیست و هشت یا کمتر بماند و آنچه بماند یکعدد بر افزایند و در
جدول در آرند اگر بازاء آن در جدول ک که علامت کبیسه است یابند آن سال کبیسه بود و الا
بسیطه باشد و جدول کبیسهٔ ایشان اینست که بر صفحهٔ آینده موضوعست
ملاحظه نمایند والسلام

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جدول تعرف کبیسه رومی					
ا	ح و				
ب	ح و	ح ب			
ج	ح و	ح ح	و	ک	
د	ح و	ح ح			۱
ه	ح و				
و	ح و	ح ب			
ز	ح و	ح ح	و	ک	
ح	ح و	ح ح			۲
ط	ح و				
ی	ح و	ح ب			
یا	ح و	ح ح	و	ک	
یب	ح و	ح ح			۳
یج	ح و				
ید	ح و	ح ب			
یه	ح و	ح ح	و	ک	
یو	ح و	ح ح			۴
یز	ح و				
یح	ح و	ح ب			
یط	ح و	ح ح	و	ک	
ک	ح و	ح ح			۵
کا	ح و				
کب	ح و	ح ب			
کج	ح و	ح ح	و	ک	
کد	ح و	ح ح			۶
که	ح و				
کو	ح و	ح ب			
کز	ح و	ح ح	و	ک	
کح	ح و	ح ح			۷

همیشه پپل ایشان یعنی اوّل تشرین الاوّل وقتی باشد که شمس در حوالی منتصف درجهٔ میزان بود و ابتداء سال اوّل تاریخ ایشان روز دوشنبه بوده است و جهت معرفت مدخل پپل ایشان ضرب کنند سالهاء تامّه این تاریخ را در پنج و بر حاصل دایما دو عدد برافزایند و بر چهار قسمت کنند اگر ما بین القسمة چیزی نماند آن سال کبیسه باشد و اگر باقی چیزی ماند آن سال بسیط پس اگر سال کبیسه بود بران خارج قسمت یکعدد برافزایند و اگر بسیط بود دو عدد و حاصل را بر هفت قسمت کنند آنچه از قسمت باقی ماند رقم جمعات سر سال مطلوب باشد مثلا درین سال سالهاء تامّه ۱۷۸۹ این را در ۵ ضرب کردیم حاصل شد این ۸۹۴۵ بر وی ۲ عدد افزودیم شد ۸۹۴۷ این را بر ۴ قسمت کردیم خارج شد ۲۲۳۶ و باقی ماند ۳ معلوم شد که سال بسیط بوده است چون سال عمل بسیط بود بر خارج قسمت ۲ عدد افزودیم شد ۲۲۳۸ این را بر هفت قسمت کردیم باقی ماند ۵ و این علامت پنجشنبه بود که رقم جمعات سر این سال باشد فهو المطلوب یعنی رقم اوّل تشرین الاوّل رومی و چون عدد ایام شهور ظاهر است ازینجا مدخل شهور باقیه هم معلوم توان کرد و نشان روزها رقم عددهای آن روزها باشد یعنی در تقویم مطلوب کمیّت است پس بجهت آنکه معلوم کنند که هر روزی ازین عدد چند گذشته است رقمی که بجهت آن مقدار عدد وضع کرده اند ثبت کنند و بحث این در تاریخ عربی و ضوح

یافته است

یافته است و مبداء این تاریخ از عهد اسکندر بن فیلقوس رومی گیرند و الغیب عند الله وصورت اختلاف و کیفیت حقیقت مبداء این آنست که در سابق مذکور شده است ولفظ و الغیب عند الله دالست بر اقاویل مختلفه فصل پنجم در تاریخ فارسی و نام ماههاء ایشان و عدد ایام اینست فروردین ل اردیبهشت سه خرداد صه تیر تک مرداد قنه شهریور رقف مهر رے آبان رم آذر رع دی شه بهمن شل اسفندارمذ شس خمسه شسه بدانکه این تاریخ را گاه بقدیم قید کنند و گاهی بفارسی وغرض آنست که ابتداء این تاریخ از اوّل عهد جمشید است پس قدیم باشد و فارسی گفتن را فایده آنست که تخت سلاطین در اصطخر فارس بوده و وضع این تاریخ در آنجا شده است و اکنون بیزدجردی مقیّد است و این چنانست که دائب اهل فارس چنان بوده که هر پادشاهی بزرگ که بر تخت نشیند تجدید تاریخ بنام او کنند و همچنین این قاعده مطّرد بوده تا زمان یزدجرد بن شهریار بن کسری پرویز بن هرمز انوشیروان عادل که آخر ملوک عجم بوده است تا چون بعد از زمان او کسی که قابل تجدید تاریخ باشد واقع نشد فلاجرم بنام او باقی ماند الی یومنا هذا و اوّل این تاریخ روز سه‌شنبه بوده است و روزها هر ماهی سی روز سی روز باشد و پنج روز در آخر آبان ماه یا در آخر اسفندارمذ ماه افزایند و آنرا خمسهٔ مسترقه خوانند یعنی پنجهٔ دزدیده بباید دانست که سالها و ماههاء این تاریخ هم شمسی وضع است بدو وجه اوّل بجهت خالی بودن از کسور و کبایس و دوم بعلت خمسهٔ مسترقه که در آخر آبانماه یا اسفندارمذ ماه افزایند چه حقیقت این آنست که چون شمس در پنج

برج سی و یک روز سی و یک روز مکث کند که آن حمل و ثور و سرطان و اسد و سنبله باشد
و در یک برج که جوزاست سی و دو روز و در دو برج که قوس و جدیست بیست و نه روز
بیست و نه روز و در چهار برج باقی که آن میزان و عقرب و دلو و حوت بود سی روز
سی روز پس بایستی که شهور ایشان نیز برین ترتیب بودی چون بخلافست معلوم شد
که تصرف کرده آن هفت روز را که از بروج شش گانهٔ شمالیه اخذ کرده اند دو روز
از الجمله بجهت دو برج جنوبی که آن قوس و جدیست جبر کرده اند تا همه سی شود
و آن روز باقی را در آخر شهور الحاق کرده پس هراینه سالها و ماهها این طایفه
وضع بود و پنج روز دزدیده تواند بود و چون سالها این تاریخ از کبایس خالیست
سیصد و شصت و پنج روز باشد همیشه و خمسهٔ مسترقه را بعضی در آخر ماه هشتم یعنی آبانماه
و بعضی در آخر ماه دوازدهم یعنی اسفندارمذ افزایند و این اولی بود بعلت آنکه در زمان
پیشتر این تاریخ را بدو نوع عمل میکردند یکی بسیط و دیگری کبیسه اما بسیطه مثل آنکه
اکنون مستعمل است و کبیسه چنان بوده که کسور لازمه را ربع صحیح میگرفته و موقوف
میداشته اند تا صد و بیست سال که یک دور اصغر کبس ایشان بوده است پس یکماه
که سی روز است در آخر آن سال همی افزوده و خمسه را همیشه در آخر آن ماه کبیسه الحاق میکرده
اند چنانکه در آن سال فروردین مکرر میگشت و این فروردین مکرر را که درین سال
کبیسه که سیزده ماه بودی آمد اسفندارمذ ثابت میخواندند و فروردین سال آینده یعنی
صد و بیست و یکم که اول دور دیگر باشد فروردین منتقله میخواندند در همین دور اول

چه اسفندار

چه اسفندار ثابت محاذی فروردین افتاده بود درین دور پس بدین تقدیر چون
خمسهٔ مسترقه همیشه در آخر اسفندار ثابت است در دور اول در آخر فروردین منتقله
باشد چه همیشه بدین در آخر شهور منتقله باشد و در دور دوم که اسفندار ثابت یعنی
ماه کبیسه در محاذی اردیبهشت منتقله آید خمسه در آخر اردیبهشت منتقله باشد و علی
هذا اسفندار ثابت که ماه کبیسه است بحسب ادوار موازی یک یک ماهها آید و خمسه
با او در آخرها آن ماهها منتقله افتد تا بهزار و چهارصد و چهل سال که دوازده
دور اصغر که یک دور اعظم است که هر دوری از آن ادوار دوازده گانه صد و
بیست سال بود اسفندار ثابت محاذی اسفندار منتقله افتد و خمسه بهمان طریق
در آخر اسفندار منتقله افتد و دایم برین نهج دایر بود تا در وقت اضطراب دولت
ایشان چون از ابتداء دور اعظم هشت دور اصغر که جمع آن نهصد و شصت سال
باشد منقضی گشته بود و اسفندار ثابت مطابق آبانماه منتقله افتاده پس درین وقت
خمسهٔ مسترقه در آخر آبانماه منتقله افتاد و همچنان بماند و آن رسم مندرس گشت و چون
مجوسی مبنی برین تاریخست ایشانرا تصور آن شد که مگر خمسهٔ مسترقه در آخر آبانماه
می باید که اگر تغییر کنند همانا خلل در دین ایشان ظاهر گردد و دیگران بتقلید متابعت
ایشان کردند اما چون منجمان بعد از آن چنانچه در تاریخ ملکی واضح است بعون
اینمعنی رسیدند معلوم شد که واضع این تاریخ خمسهٔ مسترقه را در آخر اسفندارمذ
وضع کرده است و در آبان بعلت کبس افتاده ایشان نیز بر همان قانون اصل

بر آخر اسفندارمذ الحاق کردند و این ماهها را ماههای قدیم خوانند بجهت آنک وضع
اسامی این شهور از عهد جمشید ست و مبدا این تاریخ از اول عهد ملک یزدجرد بن شهریار
گیرند که آخر ملوک عجم بوده است یعنی این تاریخ که مقید بیزدجرد ست اما کیفیت وضع
این همانست که مذکور شده است و نشان روزها رقم عدد هر روز باشد چنانچه در
تاریخ هجری و رومی گفته شده است و گاه باشد که روزها را بنام هر روزی بنویسند
و نام روزها پنجه دزدیده همچنین باید دانست که اصحاب تاریخ قدیم برانند که حضرت
حق عز اسمه از جمع ملایکهٔ قدسی و پنج ملک را اختیار کرده بجسب مناسبت برین سی و
پنج روز موکل گردانیده است از انجمله سی فرشته را بر ایام شهور و آن برین نهج است
اورمزد ٭ بهمن ٭ اردیبهشت ٭ شهریور ٭ اسفندارمذ ٭ خرداد ٭ مرداد ٭ دیبادر ٭ آذر ٭
آبان ٭ خور ٭ ماه ٭ تیر ٭ گوش ٭ دیبمهر ٭ مهر ٭ سروش ٭ رش ٭ فروردین ٭ بهرام ٭ رام ٭
باد ٭ دیبدین ٭ دین ٭ ارد ٭ اشتاد ٭ آسمان ٭ رامیاد ٭ مار اسفند ٭ انیران و پنج را بر ایام
خمسهٔ مسترقه و آن اینست آهنود ٭ اشنود ٭ اسفندمذ ٭ وهشت ٭ مشتهوش و اصحاب این
تاریخ دوازده اسم انتخاب کرده دوازده ماه را بآن نامها منسوب گردانیده اند چنانچه مشهورست
و از هر ماه در هر روزی که در اسم موافق آن ماه بودی دران روز جشنی کردندی چنانک روز
نوزدهم فروردینماه و سوم اردیبهشت ماه و ششم خردادماه و سیزدهم تیرماه و هفتم مردادماه
و چهارم شهریورماه و شانزدهم مهرماه و دهم آبانماه و نهم آذرماه و پانزدهم دیماه و دوم بهمنماه
و پنجم اسفندارمذماه و این روزها را معزز و مکرم داشتندی چنانچه اکنون نیز از انجمله روز سیزدهم

تیرماه را

تیرماه را یوم الارتفاع خوانند و در بعضی ولایت تعویذها و طومارها نویسند و پندارند که آن از
آیین مجوس است بنا برانها بعضی از منجمان ایام شهور را در تقاویم بدین نامها قید کنند و این
فقیر تقویمی بخط مصنف علیه الرحمه در ولایت مازندران یافت هم از استخراج او بعرض و
طول ساوه بدو زیج استخراج کرده و درانجا این ایام را باسامی مقید کرده و هم ایام اسابیع نیز
باسم ثبت کرده بود و طریق معرفت مبادی سنین این تاریخ آنست که از اول تاریخ تا سال
مطلوب آنچه دارند بر هفت قسمت کرده اگر باقی از قسمت چیزی نماند سر سال دوشنبه بود و
اگر چیزی باقی ماند از سه شنبه که مبدا تاریخست شمرده آنجا که برسد آن روز مدخل آن سال
مطلوب بود مثلا درین سال که ١٢٤٨ ناقصه است این را بر ٧ قسمت کردیم باقی قسمت
یکعدد ماند معلوم شد که مدخل این سال پنجشنبه است فایده اگر سه عدد بر سالها تامه
یا دو عدد بر سالهای ناقصه افزوده بر هفت قسمت کنند و باقی قسمت را از یکشنبه بشمارند
هم همین نتیجه دهد و چون مدخل سال معلوم کرده باشند و خواهند که مدخل ماهی از شهور سنهٔ
ناقصه بدانند نظر کنند که شهور تامه چندست بر ایام شهور تامه علامت سر آن سال ناقصه که
معلوم کرده اند بر افزایند و بعد از ان آن حاصل جمع را بر هفت قسمت کنند آنچه از قسمت
باقی ماند علامت سر ماه ناقصه بود مثلا درین سال پنجسال معلوم کردیم بود پنجشنبه
رقم او ٥ خواستیم که مدخل مردادماه ناقصه بدانیم ایام شهور تامه معلوم کردیم بود ١٢٠ و
بجهت علامت سر سال ٣ عدد بروی افزودیم شد ١٢٣ این را بر ٧ قسمت کردیم باقی از
قسمت ماند ٤ و این مدخل مرداد باشد که ماه پنجم ناقصه است نوعی دیگر جهت معلوم کردن

مدخل شهور بجدول و آن چنانست که چون سر سال معلوم کرده باشند یعنی علامت مدخل فروردین علامت سر سال را در عرض جدول دارند و در طول جدول اسامی شهور مطلوبه را طلب کرده در ملتقاء هر دو رقمی که یابند علامت سر ماه مطلوب بود چنانچه درین سال علامت پپل بود د محاذی مرداد در ملتقاء هر دو یافتیم رقم د و این علامت مدخل مرداد بود و جدول اینست والسلام فایده اگر بر علامت مدخل فروردین که بعینه مدخل پپل است دو عدد بر افزایند مدخل اردیبهشت بود و علی هذا بر علامت مدخل هر ماهی که دو عدد اضافه کنند علامت مدخل ماه تالی او بود الی آخرها

جدول معرفة مدخل سنین و شهور یزدجردیه							
عدد سنین / اسامی شهور	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
فروردین	ج	د	ه	و	ز	ا	ب
اردیبهشت	ه	و	ز	ا	ب	ج	د
خرداد	ز	ا	ب	ج	د	ه	و
تیر	ب	ج	د	ه	و	ز	ا
مرداد	د	ه	و	ز	ا	ب	ج
شهریور	و	ز	ا	ب	ج	د	ه
مهر	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
آبان	ج	د	ه	و	ز	ا	ب
آذر	ه	و	ز	ا	ب	ج	د
دی	ز	ا	ب	ج	د	ه	و
بهمن	ب	ج	د	ه	و	ز	ا
اسفندارمذ	د	ه	و	ز	ا	ب	ج

فصل ششم

در تاریخ ملکی در عهد سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی تاریخی نهاده اند و نام ماهها این تاریخ نام ماهها پارسیانست و عدد روزها هر ماهی سی روز سی روز باشد بدانک چون سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی بر تخت فارس نشست حکم کرد بر حکماء عصر خود که بنام او رصدی بندند چون حکماء زمان مقتضی آن ندیدند بدفع آن مشغول گشته عذر گفتند که آنرا مدت سی سال می باید تا تمام شود یا نه و بعد از چند مدت بواسطهٔ تساهلی که در ضبط کسور حرکات بجهت متعذر بودن واقع میشود آن کسورها و را ایام مجتمع گشته تفاوتهاء فاحش در تقاویم ظاهر گردد و محتاج برصدی دیگر گشته این زیج منسوخ گردد پس هر آینه اولی آن باشد

که بنام پادشاه چیزی بسازیم که ابد الدهر بماند و آسانتر و زودتر دست دهد و محتاج بتجدید نگردد پس از تاریخ فارسی هر چه رفته بود ترک کردند و همان سال را که سلطان جلال الدین بر تخت نشسته بود ابتداء تاریخ گرفته اسامی شهور فرسیه را نقل بدین تاریخ کرده بجهت تمیز و تفرق شهور و سنین فرسیه را قید بقدیم و شهور و سنین این تاریخ را مقید بجلالی و ملکی کردند و روز نوروز را که آفتاب بحمل رسد سر سال گرفته نوروز سلطانی گفتند و این تاریخ را موسوم بملکی و جلالی و تاریخ محدث ساختند و شهور این تاریخ شمسی اصطلاحیست بجهت آنک اگر حقیقی بودی خمسهٔ مسترقه لازم سال نبودی و هر ماهی بقدر مکث شمس بودی در هر برجی هر چند بعضی ماهها را نیز شمسی حقیقی گیرند تا همچنانک اول فروردین مطابق اول فصل بهار حقیقی است اوایل هر سه ماه دیگر مطابق اوایل فصول باقیهٔ حقیقیه باشد لکن منجمان بجهت سهولت وضع ارقام تقاویم کواکب در اوراق دوازده گانه تساوی مرعی داشته اند اما بهر دو تقدیر سنین این تاریخ شمسی حقیقی باشد چنانچه شرح آن بیاید و پنجهٔ دزدیده در آخر اسفندارمذ ماه گیرند علت این همانست که در فصل پنجم مذکور شده است و بهر چهار سال یا پنج سال یکبار یک روز دیگر بجهت کبیسه در آخر پنجه افزایند تا شش روز شود بباید دانست که معرفت کسور سنین شمسیه و طریق ضبط آن کما هو حقه بغایت تعذری دارد و تا غایت از اکابر سلف کسی متعرض بحال او کما وجب نشده اما چون مقصود از شرح توضیح نکات مبهمه و تصریح مضمرات مغلقه است برین حقیر واجب شد تعرض رسانیدن بعون الله تعالی و بفر دولت

قائمهٔ حضرت خداوندگاری و این چنانست که یکسال شمسی حقیقی عبارتست از آنکه آفتاب
چون از نقطهٔ مفروض منصرف شود بحرکت خود خواه سیر تقویمی فرض کنیم خواه سیر وسط
درین صورت که دوره است هر دو یک حکم دارد و حقیقت آنرا کماهی در فصل چهارم بوجهی
متعرض گشته که کم کسی را دست داده است عود بهمان نقطه کند و این مدت سیصد و شصت و
پنج روز و ربع الاکسری بود و آن کسور بحسب ارصاد متقدمان و متأخران متفاوت
چنانچه در فصل رابع در بحث سنین رومیه نموده شده است اما آنچه این فقیر باستقصا
رسانیده بحسب رصد جدید سمرقند که اکنون اعتماد بر آنست این کسور ه مط ه ح و ه ه
از ساعات تا سادسه است اما دور کبس عبارتست از اقل مدتی که کسوری که در سالها
اقتضا کند در آن مدت چندان مجتمع شود که چون آنرا بایام مرفوع سازند آن کسور منتهی
شود و در مرتبهٔ کسیر هیچ باقی نماند و بحسب ارصاد قدیم و حدیث چون سالها را کسور
مختلف میشود بدان سبب ادوار کبایس نیز مختلف میگردد و این ضعیف بحسب اصول
چهار رصد مثال باز نماید سه را مجملا که آن رصد بطلیموس و حاکمی و خانی باشد و یکی را
مفصل که آن رصد جدید معتبر سمرقندست اما رصد بطلیموس سال شمسی بموجب این
رصد هست چندین شه نه ه وکسر این از ربع شبانروز به ح ثانیه کمترست و چون این
ح ثانیه را مجموع ثوانی یک شبانروز که هست ۸۶۴۰۰ ثانیه نسبت دهیم همچو نسبت یکی
باشد بسیصد زیرا که ۸۶۴۰۰ را که مجموع ثوانی شبانروزست چون بر ح قسمت کنیم خارج
قسمت باشد چندین ۳۰۰ و این عدد سالها دور کبس است و چون کسور سال را که هست

چندین

چندین ه نه ه در ه ضرب کنیم حاصل شود کط لو و چون این را بر که قسمت کنیم
خارج قسمت اله شود و چون این را بسط کنیم چنین باشد عه و این ایام کبایس
بود در ۳۰۰ سال و چون این عدد را نصف صحیح هست پس مطلوب ما که
می باید در اقل عدد حاصل شود از نصف این عدد حاصل است و آن هست
له که ایام کبایس او باشد ۳۷ و این یک دور کبس شد و چون صد و پنجاه را
که عدد یک دور کبس است بر ۳۷ که عدد ایام کبایس اوست قسمت کردیم
خارج شد عه و باقی ماند ۲ پس معلوم شد که ازین ایام کبایس دو خامسا بوده
که در سال پنجم واقع شده است و باقی را بوعا که در سال چهارم شده باشد و آنچه
مصنف علیه الرحمه در زیج خود از مبدا این تاریخ تا مدت سیصد سال بحسب
استخراج تقویم آفتاب در اول هر سال معین کرده در جدول نهاده است باصول
رصد حاکمی اعتبار کرده و آن آنست که مدت یکسال شمسی شسه ه مط است و این
کسور را چون در ۱۳۲ ضرب کردیم شد له مه ح چون این را بر که قسمت کردیم
خارج شد ۷ نط له ایام و دقایق و ثوانی که له ایام باشد الا له ثانیه که یک جزو
کم باشد از صد و بیست جزو شبانروزی که در هر دوری اینمقدار باقی ماند پس
معلوم شد که در هر ۱۳۲ سال ۳۲ روز کبیسه افتد الا یک جزو از صد و بیست
و آن معتد به نیست چه آن در هر ۱۵۸۴۰ دور که ۲۰۹۰۸۸۰ سال باشد یک
روز تمام شود که در آن نوبت دور آخرین ۷ روز کبیسه شود که درین مقدار سنین

اینمقدار ایام یعنی ۹۶۸۷۹۹۴ کبیسه شده باشد و کسور مرتفع گشته بکلی و ازین ایام
۳۴ کانه کبایس که در یک دور اصغر افتد ۲۸ را بوعا بود و ۴ خاموسا و حضرت
مصنف قدس سره و شارح زیج او هیچ یک بتعرض اینمعنی ملتفت نشده اند و دیگر
آنکه بحسب اصول رصد خانیست که مولانا محی الدین برین رفته و مولانا شمس الدین
محمد نیز در زیج خود آورده است و این چنانست که یک سال شمسی باین رصد هست
شصه وه و این کسور نه دقیقه از ربع شبانروز کمترست و چون این نه را
در تک ضرب کردیم حاصل شد کد که عدد ساعات یکشبانروز است و این
حصهٔ نقصانست درین مدت و چون تک را بر کد که مخرج ربع است قسمت
کردیم خارج شد له و چون این عدد ایام کبایس است در تک سال بتقدیر آنک
کسور را ربع گرفته باشند و درین مدت تک حصهٔ نقصان کد است که عدد
ساعات یکشبانروزست پس آ عدد از له نقصان کردیم باقی کط ماند و این
عدد ایام کبایس صحیح باشد در مدت تک سال پس معلوم شد که باین رصد
یک دور کبس صد و بیست سال باشد و ایام کبایس او بیست و نه و ۱۲۰ را که
عدد سنین دور کبس است چون بر ۲۹ که عدد ایام کبایس است قسمت کردیم
خارج شد چهار و باقی ماند ۴ و چون باقی قسمت را از عدد ایام کبایس یک
دور نقصان کردیم باقی ماند که پس معلوم شد که در هر یک دور کبس ۲۵
کبیسه را بوعا افتاده باشد و ۴ خاموسا والسلام اما بحسب اصول رصد جدید

معتبر سمرقند

معتبر سمرقند که درین روزگار زیجات مستعمل مبنی برین رصد است این کسور
چون ه مط نه ح و ه مه می باشد و این کسور مرتفع نشود الا بهر دویست و شصت و
هشت سال که درین مدت مقدار ۶۵ روز کبیسه شود و نط کط که لا بط از ثانیه تا خامسه
باقی آید که حصهٔ نقصان بود و آن معتد به نباشد بجهت آنکه آن بهر ۵۵۴۱ دور
ازین ادوار یکشبانروز حاصل شود که درین مدت در ۱۴۵۵۴ نوبت در هر نوبتی در مدت
۲۶۸ سال که یک دور است مقدار ۶۵ روز و در نوبت ۱۴۵۵۵ ازان دور ۶۴
روز کبیسه اتفاق افتد و بدین تقدیر در هر ۳۸۹۹۴۰ سال مبلغ ۹۴۵۷۴ ایام کبیسه
افتاده باشد و این کسور مرتفع شده و درین طریق در هر دور اصغر که آن مدت
۲۶۸ سال باشد ازین ایام کبایس ۶۵ کانه که واقع شود ۷ روز کبیسهٔ خاموسا افتد
و ترتیب آن چنین بود که ا در سال ۳۶ که بعد از ۸ کبیسه بود و ۲ در سال ۶۹ که بعد از
۱۶ کبیسه بود و ۳ در سال ۱۰۲ که بعد از ۲۴ کبیسه باشد و ۴ در سال ۱۳۵ که کبیسهٔ
۳۴ باشد و ۵ در سال ۱۷۲ که کبیسهٔ ۴۲ بود و ۶ در سال ۲۰۵ که کبیسهٔ ۵۰ باشد و
۷ در سال ۲۳۸ که کبیسهٔ ۵۸ باشد و باقی ۵۸ کبیسهٔ دیگر را بوعا بود قاعده چون
خواهند معلوم کنند که سال مطلوب کبیسه هست یا نه و این را بدو نوع ایراد کردیم هم
بحساب و بجدول اما نوع اول بحساب چنان بود که چون ابتداء دور کبس بقدر
۴۵ سال مقدم بوده است بر ابتداء وضع این تاریخ چنانچه ابتداء این در سال ۴۵
ناقصهٔ دور کبس بوده پس همیشه ۴۵ بر اعداد سالهای ناقصهٔ این تاریخ برافزاییم و از

حاصل ۲۶۸ کانه طرح کرده هرچه کمتر از ۲۶۸ باقی ماند بر ۴ قسمت کنیم اگر از قسمت
چیزی باقی نماند آن سال کبیسه باشد و اگر باقی ماند بقدر باقی قسمت کبیسه در سالهای
مقدم بوده باشد بر سال مطلوب مثلا درین سال که ۴۰۹ ناقصه است ازین
تاریخ ۴۵ بروی افزودیم شد ۴۵۴ ازین مبلغ ۲۶۸ طرح کردیم باقی ماند ۱۸۶
این را بر ۴ قسمت کردیم باقی ماند ۲ پس معلوم شد که این سال بسیطه است و کبیسه
دو سال برین مقدم بوده است و درین مدت ۵ کبیسه خاموسا شده باشد درین دور
ناقصه و چون درین نوع جدولی که مبنی برین دور باشد طولی داشت بنابرین از
عرض آن دست باز داشت و جدولی دیگر که مبنی بر ۳۳ سال باشد دور آن وضع کرد
چنانچه درین صورت در هر دوری که آن ۳۳ است ۸ روز کبیسه واقع شود و ه هد
مه ند مه از دقایق تا سادسه بماند و طریق رفع آن را هم باز نموده شود ان شاء الله تعالی
اما نوع دوم بجدول و آن چنان بود که ۴۵ عدد بر سالهای ناقصه این تاریخ افزوده حاصل
را بر ۳۳ که عدد یک دور است قسمت کنیم و خارج قسمت را که عدد ادوار تامه است نگاه
داریم و باقی قسمت را که البته از ۳۳ کمتر تواند بود در جدول در اورده اگر در ملتقا او رقم
ک که علامت کبیسه است یابند آن سال کبیسه بود والا بسیطه باشد و اگر خواهند که کسور
آن سال را بتحقیق بدانند که چه مقدار است ه ه د مه ند مه را که فضلة الدور است و حصه
اضافه است در عدد خارج قسمت که عدد ادوار تامه است ضرب کرده حاصل را همیشه بر کسوری
که در موازی عدد باقی قسمت که سال مطلوبست در جدول دارند بر افزایند اگر از نصف زیاد

شود و بعد

شود و بعد از طرح کد بوده باشد همان سال کبیسه بود و کسور که لازمست کسور حقیقی
باشد والا بسیطه باشد و کسور کسور تحقیقی بود مثلا بر سالهای ناقصه این تاریخ
که بود درین سال ۴۰۹ اینمقدار ۴۵ سال افزودیم شد ۴۵۴ این را بر ۳۳ که
عدد یک دور است قسمت کردیم خارج شد ۱۳ و باقی ماند ۲۵ این را در جدول بردیم
یافتیم بازاء سال مقدم که هست ۲۳ کسور سال این لد نه مه - لو کر نه و بازاء این سال
باقی یعنی ۲۵ کسور این بعد از طرح کد که هست ۷۱ نه - نا ح مه پس معلوم شد که این سال
بسیطه بوده است و سال مقدم بر و عدد کبیسه شده و قرض تمام شده درین سال و فضل
مانده و چون جهت تحقیق کسور این سال فضلة الدور را که بود این ه به د مه ند مه در عدد
خارج قسمت که عدد ادوار تامه است و هست چندین ۱۳ ضرب کردیم حاصل شد
اح ه مح نو نا مه این را بر کسوری که بازاء باقی قسمت در جدول داشتیم یعنی بر ۷۱ نه - نا
ح مه افزودیم شد - لط ل نا ح ع ل و این کسور لازمه سال مطلوب باشد بتحقیق و کبیسه دو
سال پیش از باقی بوده باشد یعنی کبیسه در سال ۲۳ شده و باقی در ۲۵ است فایده چون
خواهند بدانند که درین دور ناقصه چند کبیسه شده و کبیسهٔ آخر چند سال مقدم بوده است
بر سال مطلوب باقی قسمت را که آن عدد سالهای دور ناقص است بر ۴ قسمت کنند خارج
قسمت عدد ایام کبایس باشد درین دور و بر باقی قسمت همیشه یکعدد برافزایند جهت
آنکه همیشه سال کبیسه بر مخرج ربع که چهارست بیکعدد مقدم باشد چه در آن سال
کسور از نصف شبانروز تجاوز کند تا حاصل عدد سال مقدم بر سال مطلوب بود که

کبیسه دران سال بوده باشد واین نکته را تا غایت هیچ فردی متعرض نگشته و همیشه
برحساب ایشان سال کبیسه یکعدد مقدم افتد مثلا عدد باقی قسمت که عدد سالها
دور ناقص است این ٢٥ این را بر ٤ قسمت کردیم خارج شد ٦ واین عدد کبایس
ایام کبایس باشد درین دور ناقصه و باقی ماند ١ چون یکعدد جهت علت معلوم
بروی افزودیم شد ٢ پس معلوم شد که کبیسه دو سال مقدم بوده است برین
سال که در سال ٢٣ بوده باشد و درین دور ناقصه شش کبیسه شده و جدول اینست

جدول معرفة دور کبس شمسی حقیقی وایام ان در تاریخ جلالی برصد جدید سمرقند

عدد سنین	کسور لازمهٔ سال شمسی	جمع کسور سنین	فواضل کسور بعد از اسقاط ایام	جمع فواضل کسور سنین		
ا	ه مط نه ح و ه مه					
ب	ه مط نه ح و ه مه			با لح ل ح لح ما ل		
ج	ه مط نه ح و ه مه	و ل به نط لط مه		ر کر مه ح د ل به	ک	
د	ه مط نه ح و ه مه	ح مه نط نط ل لح ح		لح ر ح ح کر لح ح		
ه	ه مط نه ح و ه مه		ح و نه ح لو لح مه			١
و	ه مط نه ح و ه مه			ی نه ل ح ما د ل		
ز	ه مط نه ح و ه مه	ر نه بد نط نه ک مه		نو مد مه ح مر نه نه	ک	
ح	ه مط نه ح و ه مه	ا کو نط نط ه بد ح		ک لد ح ح ند مو ح		
ط	ه مط نه ح و ه مه		د لح نه ا ا لو مه			٢
ی	ه مط نه ح و ه مه			ی نه ل ا ح کر ل		
یا	ه مط نه ح و ه مه	ر لح ند لح مد ما		نو ا مه ا لح نه	ک	
یب	ه مط نه ح و ه مه	ی ح نط لح لر نا ح		لا نا ح ا ل ط ح		
یج	ه مط نه ح و ه مه		د م نه ا لا نط مه			٣
ید	ه مط نه ح و ه مه			ط کط ل ا لو ه ل		
یه	ه مط نه ح و ه مه	ح ما لد لح ر لح مه		نه لح مه ا مه ما نه	ک	
یو	ه مط نه ح و ه مه	ی نا نط لح ی لا ح		لا لح ح ا مط ل ح		
یز	ه مط نه ح و ه مه		ی تر نه ا لو ی مه			٤

و اول روز فروردینماه روزی بود که آفتاب در نیم روز آن روز بحمل از انتقال کرده باشد و بعضی اول فروردین و اوایل دیگر ماهها نیز روزی را گیرند که دران روز یا در شبی که پیش از ان روز باشد آفتاب انتقال کرده بود از برجی ببرجی مصنف علیه الرحمه درین

قول

قول سنین این تاریخ را شمسی حقیقی خواسته بعلت آنکه چون اول شهور سال فروردین است پس لامحاله اول فروردین اول سال تواند بود وابتدا هر سال باشد پس هرگاه که در ابتدا سال خلاف شود لاجرم در انتها نیز خلاف باشد و سال حقیقی نبود و از قید آنکه در نیم روز آن روز

بقیه جدول معرفة دور کبس شمسی حقیقی وایام ان در تاریخ جلالی برصد سمرقند

عدد سنین	کسور لازمهٔ سال شمسی	جمع کسور سنین	فواضل کسور بعد از اسقاط ایام	جمع فواضل کسور سنین		
یح	ه مط نه ح و ه مه			ح مو ل ی د لح ل		
یط	ه مط نه ح و ه مه	ط کد بد نر نط نه مه		بد له مه ی ی که نه	ک	
ک	ه مط نه ح و ه مه	د لد نط نر مح ه ح		ک که ح ی نو نه ح		
کا	ه مط نه ح و ه مه		ی لد نه ی لح مه			٥
کب	ه مط نه ح و ه مه			ح د ل ی ل لو ل		
کج	ه مط نه ح و ه مه	ی لد نر ک ل مه		لح نه مه ی لر کر نه	ک	
کد	ه مط نه ح و ه مه	د ر نط نر نه ی ح		نط مه ح ی مد لح ح		
که	ه مط نه ح و ه مه		ا لا نه ی نا ح مه			٦
کو	ه مط نه ح و ه مه			ر ک ل ی نر نط ل		
کز	ه مط نه ح و ه مه	ی ه بد نو نه ط مه		لح ط مه د ک ه نه	ک	
کح	ه مط نه ح و ه مه	ه ح نط نو مح نط ح		لح نط ح د نا ما ح		
کط	ه مط نه ح و ه مه		ما ح نه د لح لا مه			٧
ل	ه مط نه ح و ه مه			و ل ل د که کر ل		
لا	ه مط نه ح و ه مه	با لح بد نو کر مو مه		نه کو مه د ل لح نه	ک	
لب	ه مط نه ح و ه مه	ه مح نط نو ک نو ح		لح نو ح د لط د ح		
لج	ه مط نه ح و ه مه		ح ه نو د مو ند مه			٨

آفتاب از حوت بحمل رفته باشد ظاهرست که احتراز کرده است از اقاویل مختلفه
چه در قبل و بعد نیم روز قیل است بلکه در نصف النهار نیز اما در نصف النهار
بجهت آنکه چون پیش منجمان ابتدا شبانروز از نصف النهارست تا نصف النهار
دیگر پس اگر تحویل شمس در عین نصف النهار باشد بعضی بران باشند که تعلق بروز
مقدم دارد و درین قول سر سال که روز نوروز بود در روز گذشته را باید ساخت
واین سخت شنیع است وطایفه دیگر گویند که متعلق است بروز موخر چه ابتدا روز موخر

از نصف النهار این روزست و چون تحویل در نصف النهار این روز شده همان ابتدا
روز موخرست و درین صورت همین روز را نوروز عالم و سر سال باید گرفت
چه هر روزی را حکم از ابتدا آن روز توانند بود نه از انتها و ایشان محق باشند همچنانک
درینجا اتفاق اکثر این زمره است بدلیل آنک ابتدا شبانروز را از نصف النهار
محسوب داشته اند جهت تعیین مواضع کواکب و گروه دیگر برانند که اگر قبل از
نصف النهار تحویل کند همین روز را باید سر سال گرفت و اگر بعد نصف النهار
باشد روز آینده را چه این سخن که در نیم روز انتقال کرده باشد لفظ ماضی است و دلالت
بر قبل از نصف النهار میکند همچنانک منجمان این روزگار برین عمل میکنند جهت
آنک ایشان ابتدا روز را از طلوع شمس گیرند و چون حکم درینجا بر اقربست و پیش از
نصف النهار با بتدا روز نزدیکترست همین روز را حکم بود که هنوز بیشتر موجودست
و بعد از نصف النهار چون روز بیشتر گذشته است و قاعده آنست که هرچه از نصف
تجاوز کند بکلی محسوب بود پس درین وقت کانه که این روز گذشته است و
آن روز گذشته را حکم نکنند و روز دیگر را گیرند و این هر دو قول قرین هم اند بدلیل
آنک چون تقویم کواکب نصف النهاریست و می باید که در نصف النهار این روز
آفتاب تحویل کرده باشد پس بهر دو تقدیر درین نصف النهار آفتاب در اول دقایق
حمل باشد و حکم واحد باشد اما آنچه مولانا شمس الدین محمد وابکنوی آورده که اگر تحویل در
روز باشد همین روز را اعتبار باید کرد و اگر در شب باشد روز دیگر را چه بموجب

شرح

شرع ابتدا شبانروز از غروب شمس است ازینجا لازم آید که اگر بغروب چند دقیقه ساعت
روز مانده باشد هم همان روز را اعتبار کنند و مع هذا این نیز همان سخن طایفه اولست
که اگر قبل از نصف النهار تحویل کند روز مقدم را اعتبار کنند چرا که اینجا سخن بر دو وجه
پیشتر شنوانده بود همان آنک ابتدا شبانروز یا از نصف النهار گیرند یا از غروب شمس
ولا محاله هرگاه که ابتدا از غروب باشد اواخر این روز متعلق بود بشبانروز گذشته
همچنانک اگر ابتدا شبانروز از نصف النهار گیرند پس اگر تا نصف النهار آینده دقیقه
چند باقی بوده تحویل شود همان متعلق بود بروز مقدم پس این هر دو قول یک صورت
دارد و اعتراضی که او برین قول کرده که روز گذشته را موسوم بسر سال کردن و نوشتن
که تحویل شمس در روز دوم یا شب دوم فروردینماه شنیع است بر قول او نیز وارد است
چه دران صورت هم شبانروز گذشته باشد و چون ابتدا هر روزی از وقت طلوع شمس
است وانتها وقت غروب و شب بموجب رویة الاهله که اهل شرع برانند بر
روز مقدم است و حکم بر نصف بیشتر چنانک این قاعده در جمیع محاسبات نجومیه
مطردست باید که قبل از نصف النهار همین روز را اعتبار کنند و بعد از نصف النهار
روز دیگر را چه آن باول روز نزدیکست و این دور و دیگر آنک چون هرچه از
نصف گذشت یکی میگیریم پس اگر از ابتدا شبانروز که غروب گذشته است گیریم تا
بعد از نصف النهار تحویل زیاده بر سه ربع شبانروز گذشته باشد و اگر از ابتدا روز
گیریم که آن طلوع شمس است تا بعد از نصف النهار تحویل هم زیاده از نصف روز گذشته باشد

بر دو تقدیر روز گذشته را چرا باید مجری داشتن بمعنی حال و بعضی که شهور جلالیه را حقیقی
خواستند همچنین همین حال در اوایل جمیع شهور مرعی دارند در تحویل شمس باوایل بروج اما
اکنون چون این قاعده متروکست ماهها این تاریخ اصطلاحی مستعمل است نه حقیقی
و آن ماهها را جلالی یا ملکی خوانند چنانچه درین فصل در بحث کیفیت وضع تاریخ گذشت
و ابتدا این تاریخ از کبیسهٔ ملکشاهی گیرند دلیل این سخن آنست که چون در سال وضع این
تاریخ از اول دور کبیسهٔ شمسی که آن ۲۶۸ سال باشد ۳۵ سال گذشته بود و سال ابتدا این
تاریخ سال پنجاه و چهارم بود از اول دور کبس و در آن ۳۵ سال گذشته ۱۳ روز کبیسه
واقع شده بود و درین سال وضع تاریخ کسور آن کبیسهٔ مقدم جبر شده و چندین ـ نظ لـ وطم
کسور باقی مانده که ابتدا کبیسهٔ دیگر یعنی ۱۴ شود پس این سال را با وجود این کسور
منسوب بملکشاه کردانیده کبیسهٔ ملکشاهی گفتند و اول آن سال که ابتدا سنین این
تاریخست روز جمعه بوده است فایده اگر خواهند که مدخل سالی یا ماهی را معلوم
کنند ازین تاریخ بر دو قسم بود قسم اول در دانستن مدخل سال مطلوب و آن چنان بود که چون
اول دور کبس که وضع این تاریخ در وی اتفاق افتاده است روز سه شنبه بوده است
بیست و سوم ماه سنه ۱۴۱۷ از تاریخ اسکندر بن فیلقوس المایقدونی مطابق ۶ فروردین پنجاه
قدیم سنه ۳۹۵ از تاریخ ملک یزدجرد بن شهریار پس فضلة الجمعات سه شنبه باشد و رقم آن دو بود
بر سالها ناقصهٔ این تاریخ ۵۳ بر افزائیم تا سالها حاصل شود از اول دور کبس پس آنرا بر ۱۲۰ قسمت
کنیم و خارج قسمت را مضاعف ساخته فضلة الجمعات که ۳ است بروی افزوده آنرا محفوظ گوئیم

وباقی قسمت

وباقی قسمت را که فضلة الادوارست در ۲۹ ضرب کنیم و هم بر ۱۲۰ قسمت کنیم و باقی قسمت
اگر از ۳۰ کمتر باشد طرح کنیم و اگر ۳۰ باشد یا بیشتر یکی گرفته بر خارج قسمت افزائیم و حاصل
جمع را هم بر فضلة الادوار افزوده محفوظ را نیز با وی جمع کنیم و بر ۷ قسمت کنیم آنچه از
قسمت باقی ماند علامت سر سال مطلوب باشد و اگر هیچ نماند پس سال مطلوب شنبه
باشد مثلا درین سال که مست ازین تاریخ ۱۴۰۰ مبلغ ۳۵ بروی افزودیم شد ۱۴۳۵
این را بر ۱۲۰ قسمت کردیم خارج شد ۳ و باقی ماند فضلة الادوار ۹۳ خارج قسمت را
مضاعف کردیم شد ۶ فضلة الجمعات بروی افزودیم شد محفوظ این ۹ پس فضلة
الادوار را در ۲۹ ضرب کردیم حاصل شد ۲۶۹۷ این را هم بر ۱۲۰ قسمت کردیم خارج
شد ۲۱ و باقی ماند ۷۷ و چون این از ۳۰ زیاده بود یکی گرفته بر خارج قسمت افزودیم
شد ۲۲ این را با فضلة الادوار جمع کردیم شد ۱۱۵ محفوظ را بروی افزودیم شد
۱۲۴ این را بر ۷ قسمت کردیم باقی ماند ۵ و این علامت سر سال مطلوب باشد که پنجشنبه
است فایده اگر فضلة الجمعات را که ۳ است ترک کرده همین عمل کنند و باقی از
قسمت بر ۷ اگر هیچ نماند سر سال پنجشنبه گیرند و اگر عددی باقی ماند از چهارشنبه بشمارند
هم همین چنانچه درین صورت ۲ باقی ماند از چهارشنبه شمردیم پنجشنبه سر سال بود اما بجهت
مدخل اوایل شهور چون بر مدخل سال که همان مدخل فروردینست ۲ عدد برافزایند
مدخل اردیبهشت باشد و علی هذا بر سر هر ماهی که دو عدد برافزایند مدخل ماه تالی او باشد و اگر
خواهند این عمل مدخل شهور از جدولی که بجهت مدخل سنین و شهور فرسی نهاده شد هم حاصلست

چنانک چون مدخل فروردین راکه اینجا حاصل کرده اند دران جدول برده بازاء آن
در تقابل شهور مطلوب رقم علامت مدخل آن ماه بردارند غرض حاصل بود والسلام
ودر تقویم پنج جدول باریک بر صفحهٔ دست راست پیش از تقویم کواکب کشیده
باشد و در یکی روزهای هفته برقم نوشته بود و در چهار دیگر روزهای ماهها را این
چهار تاریخ مر روزی برابر آن روز که افتد از روزهای هفته و نام سرماهها بر جانب
دست راست آنجا که سرماه باشد بنویسند باید دانست که چون تقویم جهت
معرفت احوال کواکب وکیفیت تاریخ است وتواریخ وسنین وشهور وی مترکب
از ایام جمعات میشود پس هر اینه چون در تقویم در آیند اول بجدول روزها در آیند
وپس بازاء مر روزی عدد ایام از شهور تواریخ طلب دارند تا گویند فلان روز چندم
فلان ماه از فلان تاریخ وپس بازاء روز وماه مواضع کواکب طلب کنند چنانک
گویند فلان روز چندم فلان ماه از فلان تاریخ کوکبی دران برج است بچندین
درجه ودقیقه باقی سایر حالات را نیز چنین گویند فلاجرم در اول جدول ایام
ومتعاقب آن تواریخ مبداوله وبعد ازان مواضع کواکب ثبت باید کرد والسلام

فصل هفتم در ستارگان سبعهٔ سیاره وترتیب افلاک ایشان بدین گونه

است که بر صفحهٔ
آینده برکشیده
شده است

الدوایر

الدوایر الفلکیه

بدانک چون حکما در اصل وضع این علم بسبب
رصد در احوال حرکات اجرام سماوی
نظر کردند در بادی النظر
چنان یافتند که کواکب
مجموعا از مشرق طلوع
میکردند و در مغرب
غروب مینمودند این حرکت
را حرکت اول گفتند بجهت آنک اول
حرکتی که احساس افتاد این حرکت بود وشرقیه خواندند
بعلت آنک از مشرق بمغربست وچون دورهٔ این حرکت قریب بشبانروزی
تمام میشد حرکت یومیه نیز گفتند پس چون نیک تأمل نمودند حرکتی دیگر در اجرام
کواکب یافتند ابطی از حرکت اول وآن از مغرب بود بجانب مشرق که جمیع کواکب بدین
حرکت متحرک بودند واین حرکت را موسوم بغربیه کردانیدند وحرکت ثانیه هم خواندند پس
بدین تقدیر حرکات اجرام سماوی بر دو قسم منقسم شد یکی حرکت اول وشرقیه ودوم ثانیه
وغربیه وچون کواکب در فلک مرکوز اند بمنزلهٔ نگین در انگشتری پس هر اینه حرکت کواکب از فلک
ایشان بود نه از ذات ایشان چه ایشان مظروفند وافلاک ظرف وحرکت مظروف لازم حرکت
ظرفست پس دانستند که حرکت اول را محرک جسمی دیگرست که در وی هیچ کوکبی نیست بدین وجه آنرا

حرکت فلک اطلس همه کنند اما چون در قسم ثانی که حرکت عرضیه است نظر کردند هشت حرکت
مختلف یافتند از مغرب بمشرق و چون یک جسم بسیط قابل دو حرکت مختلف نتواند بود چنانچه
حقیقت این سخن در بحث رجعت و استقامت درهمین فصل بیاید و هر حرکتی را محرکی باید پس
لامحاله افلاک کواکب بر هشت مقرر شد و کیفیت ترتیب آن بطریق کسف و انکساف ثابت
شد چنانک در وقت قران که در وی عرض هر یکی هر دو در جهت متفق و مساوی بود دیدند
که قمر عطارد را پوشانید و عطارد زهره را و زهره مریخ را و مریخ مشتری را و مشتری زحل را و
زحل بعضی از ثوابت را چنانچه بکرات در تجربه آمده و ثوابت هیچ کدام یکدیگر را کسف نکردند
معلوم شد که هر کوکبی را از سیارات یک فلک است بجز ثوابت که همه بر یک فلک اند و همیشه
فلک کوکب کاسف زیر فلک کوکب منکسف تواند بود نسبت با مرکز کره و نسبت با محیط
بعکس بود ولیکن چون هر کوکب که با آفتاب قریب شود قبل از حال قران بجهت غلبه
ضوء شمس در تحت شعاع او مختفی گردد قاعده کسف و انکساف در وی مترتب نشود
نتوان دانست که فلک آفتاب زیر فلک مریخ و زبر فلک زهره است مگر بحسب اختلاف
منظر که آن در زهره بیشتر و در آفتاب کمتر و در مریخ مطلقا نیست چه اختلاف منظر زاویه
باشد که حادث شود از دو خط که یکی از مرکز عالم و یکی از موضع ابصار سکان ارض مستخرج
گشته هر دو بجرم کوکب بگذرد و بمنطقة البروج منتهی شود و قاعده این زاویه لامحاله
نصف قطر زمین باشد و منتهی بنقطه گردد پس هر اینه هر چند اجزاء زاویه از جانب قاعده
بطرف نهایت رود حادتر باشد و از اینجا ظاهر شود که هر فلکی که از زمین دورتر باشد اجزاء

این زاویه

این زاویه حادتر افتد پس چون این اختلاف منظر در فلک قمر بیشتر
از همه بود و در فلک عطارد از قمر کمتر و در زهره
از عطارد کمتر و در شمس اقل از زهره
و در مریخ نبود بعلت آنک
چون قاعده این زاویه علت
وجودش نصف قطر زمین
است و کره زمین چون بعد فلک
مریخ رسد محسوس بحس بصر نیست و بمنزله
لا وجود لها واقع پس وجود این زاویه با فلک مریخ مترتب نشود

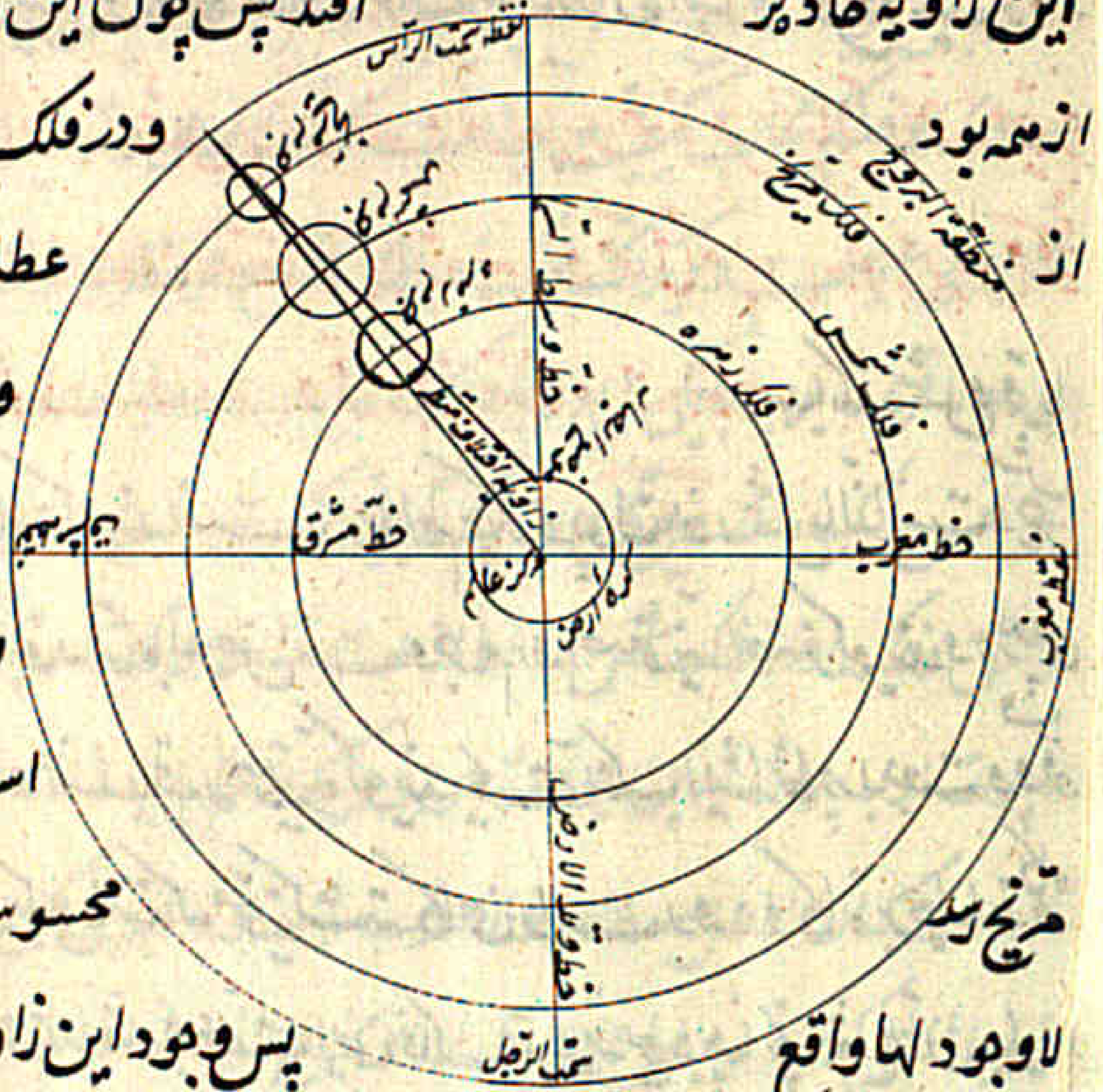

و بدین دلیل معلوم شود که فلک شمس زیر فلک مریخ و زبر فلک زهره است و صورت دایره اختلاف
منظر اینست که نموده شد و دورترین افلاک از زمین فلک زحل باشد و نزدیکترین فلک
قمر از ترتیبی که مذکور گشته معلوم شود که دورترین افلاک بنسبت سکان ارض از افلاک
سبعه سیاره فلک زحل باشد هر چند که فلک اطلس که فلک تاسع است از جمیع افلاک ابعد است
از زمین و فلک قمر از همه نزدیکتر است و نشانهای این کواکب در تقویم حرف آخر باشد
از نامهای ایشان بباید دانست که چون علامت بجهت تمیز و فصل تواند بود عند الحاجت
پس اگر حرف اول علامت کردندی التباس لازم آمدی میان زهره و زحل که هر دو را حرف
اول زی است و همچنین میان مریخ و مشتری که هر دو را حرف اول میم است و بعضی کواکب

نود حرف وسط نیست چون مریخ و زهره بخلاف حرف آخر که در آن التباس واقع نمیشود و این
هفتگانه شمس و قمر را نیرین خوانند شمس را نیر اعظم و قمر را نیر اصغر و پنج باقی را خمسهٔ متحیره
کویند از جهت آنک هر یکی را از ایشان استقامتی باشد پس وقوفی و پس رجوعی پس وقوفی
دیگر پس باز باستقامت شوند و شمس و قمر را جز استقامت نبود بدانک شمس و قمر را
نیرین بجهت کثرت ضوء ایشان کویند نسبت با اجرام دیگر و چون نور شمس بالذاتست و جرمش
اعظم نیر اعظم کویند و چون نور قمر بالعرض است و جرم او اصغر نیر اصغر کویند و در بعضی
حال قایم مقام شمس دارند و خمسهٔ باقیه را متحیره کویند بجهت آنک ایشانرا در رجعت و وقوف
و استقامت و وقوف دیگر بکسی مانند که متحیر کشته کاهی راست رود و کاه برجا ماند و کاه
باز کردد و متفکر و سرکردان باشد و علت این فلک تدویر بود چنانچه شرح آن بیاید
در فصل پانزدهم و شمس و قمر را چون این حال نیست شمس را بجهت عدم تدویر بقول اصح
و قمر را بجهت راجح نبودن حرکت فلک تدویر بر حرکت حامل چنانچه در فصل نهم ذکر رود و
ایشانرا متحیره نکویند و زحل و مشتری و مریخ را علوی خوانند و زهره و عطارد و قمر را
سفلی کویند و روش این ستارکان مختلف بود چنانچه در فصل نهم یاد کنیم چون
فلک آفتاب از افلاک سبعهٔ سیاره وسط واقع است و جرمش اشرف و انور و اعظم و دانهٔ
نفیس که در وسط قلادهٔ واقع شود آنرا شمسهٔ آن قلاده خوانند پس آفتاب را نیز بدان مناسبت
شمس کفتند و چون او وسط است سه کوکب که فلکشان بالا فلک او بود علوی باشند و سه
کوکب دیگر که فلکشان زیر فلک شمس است سفلی بوند اما ازین کواکب خمسهٔ باقیه زحل و مریخ

را لخنسین

را خنسین کویند زحل را نحس اکبر و مریخ را نحس اصغر بجهت آنک زحل هر دو کیفیت یعنی
سردی و خشکی مخالف کیفیت حیاتست که آن کرمی و تریست پس طبع مرک دارد و مرک
کو پستی عظیمست و دیکر آنک فلک او با فلک شمس و قمر بنظر عداوت واقع است که با شمس تربیع
بود و با قمر بمقابله چه با یکی رابع و با دیکری سابع است و نیز خانهاش در تقابل خانهای نیرین افتاده
پس نحس بزرک باشد و مریخ چون بیک کیفیت که یبوستست مخالف حیاتست و بیکیفیت حرارت
موافق و فلک او از فلک شمس ساقط از عداوت و مودت و با فلک بمودت که تثلیث است
و بیوت او با بیوت نیرین بمودت من وجهی که از حمل باسد و از عقرب بسرطان بود و من وجهی
بعداوت که آن از حمل بسرطان و از عقرب باسد بود محبت کل و عداوت بعض پس مریخ را
فساد از زحل کمتر بود و بدلیل قلت فساد او نحس اصغر باشد و مشتری و زهره را سعدین خوانند
مشتری را سعد اکبر بجهت آنک مشتری هر دو کیفیت موافق حیاتست بعکس زحل که آن حرارت
و رطوبتست و نیز فلک او با فلک شمس بتسدیس است که ثالث بود اکرچه از فلک قمر ساقط است
و خانهاش با خانهای نیرین بمودت واقع که تثلیث است چنانچه از قوس باسد و از حوت بسرطان
پس او سعد اکبر باشد اما چون زهره بیک کیفیت که آن رطوبتست با حیات موافقت دارد و بکیفیت
دیکر که آن برودتست مخالفت و خانها او با خانهای نیرین بعداوت بعض من وجهی که آن تربیع
بود از ثور باسد و از میزان بسرطان و من وجهی دیکر بمحبت بعض که آن تسدیس باشد از ثور بسرطان
و از میزان باسد و فلک او از فلک شمس ساقط و با فلک قمر بتسدیس پس او سعد اصغر باشد بعکس
مریخ و باقی ستارکانرا که در فلک هشتم باشند ثابته و جمله در فلک هشتم باشند و بالای او فلک

نهم بود این ستارگان را ثوابت بعلت آن گویند که ایشان را بحسب وضع با یکدیگر غیر مختلف
یافته اند و در اوضاع با هم ثابت دیده و نیز در اول امر حرکت ایشان را در حوزهٔ احساس نیاورده
اند بنابرین ثابته خوانده اند که آنرا فلک الافلاک و فلک اطلس خوانند بدانک چون فلک
بمعنی محرّک است و فلک نهم جمیع افلاک باقیه را حرکت دهد بحرکت شبانروزی او را فلک
الافلاک گویند و چون در وی هیچ ستاره نیست چه هیچ ستاره در فلک یافت نیست که او را
بغیر از حرکت طلوع و غروب که حرکت شرقیّه است حرکت دیگر که غربیّه است بنود و اطلس
بمعنی ساده است او را فلک اطلس هم گویند و او همهٔ افلاک را از مشرق بجانب مغرب حرکت
میدهد حرکت شبانروزی چنانک ذکر رفته است بعلت ظرفیّه و مظروفیّه بلک بجهت
قوت محرکهٔ خود که دارد و دیگر افلاک از مغرب بمشرق حرکت کنند هر یکی بحرکت خاص
هرچند چون افلاک باقیه در جوف فلک تاسع اند او ایشان را بحرکت شرقیه با خود میبرد امّا افلاک
از حرکت خاصهٔ خود باز نمانند چه فرض کنیم که آسیایی متحرک بحرکت شرقیّه و مورچهایی چند بر دامنهٔ
آسیا حرکت دارند بحرکت غربیّه بخلاف حرکت هرچند این آسیا ایشان را بحرکت قسری دور دهد امّا
ایشان بحرکت خاصه که حرکت ارادیست از دورهٔ خود باز نمانند غایتش آنک تا مورچه را از
نقطهٔ مفروض در دامنهٔ این آسیا مفارقت کرده باز بهمان نقطه عود نمودن آسیا چندین بار ایشان را
دور معکوس داده باشد امّا این دور معکوس هیچ مانع دور اصل نشود و علی هذا در حرکات کواکب
نیز نسبت با حرکت یومیّه همین صورتست فصل هشتم در بروج و اجزاء آن و سیر کواکب
دران بدانک چون اول تحقیق کمیّت افلاک کواکب و تعیین ترتیب آن بتقدیم واجب است و پس

اقسام بروج

اقسام بروج بنابرین بعد از ذکر کواکب شروع در تقسیم بروج کرد دور فلک را که همه کواکب
بران حرکت میکنند بدوازده بخش راست کرده اند و هر یکی را برجی خوانند و هر برجی را
سی بخش کرده اند و هر یکی را درجه گویند و نام برجهاء دوازده گانه و نشانهاء ایشان در
تقویم بدین گونه باشد حمل ٠ ثور ا جوزا ب سرطان ج اسد د سنبله ه میزان و عقرب ز
قوس ح جدی ط دلو ی حوت یا حکما تمام دور فلک هشتم را که کواکب ثابته بروی اند بجهت
آنک کمیّت حرکات کواکب و کیفیت حالات و عوارض که کواکب را در حرکات واقع شود نسبت
با وی مقدر و مقرر می سازند بنا بر ثبوت او و حرکت افلاک کواکب و یا بطوء او و سرعت حرکت
افلاک باقیه بدوازده قسمت متساوی کرده اند از قطب تا قطب و هر یکی را برجی گفته و چون
دور فلک که سیصد و شصت است آنرا بر دوازده قسمت کنند خارج سی باشد پس طول هر برجی
سی درجه باشد و عرضش صد و هشتاد درجه بدین سبب این فلک را فلک البروج و منطقهٔ او را منطقة
البروج گویند و بعد ازان بجهت سهولت ادراک ثوابت تا هرگاه خواستند از ثوابت ستاره را
بکسی تفهیم کنند گویند فلان کوکب که بر فلان عضو فلان صورت شمالی یا جنوبی یا در صورت
فلان برج واقع است از عظم چندم پس تمامی ستارهاء ثابته را در شش مقدار نهاده از ایشان چهل
و هشت صورت تصور کرده اند ازان جمله بیست و یک بر شمالی منطقة البروج و دوازده که
مشهورست بر منطقة البروج و پانزده باقی بر جانب جنوبی منطقه امّا از صور شمالی ا صورت دب
اصغر که بخرسی ماند در وی هفت ستاره است دو از عظم ثانی و یکعدد از عظم سوم و چهار باقی از
عظم رابع و این صورت را بنات النعش صغری هم گویند و بیرون ازین صورت یک ستاره است

درعظم ثالث که جمله هشت باشد و ستاره جدی بر سر دنبال این صورتست ٢ دب الاکبر و این سر
دو دب بر پای ایستاده اند و دنبال کشیده و درین دب اکبر بیست و دو ستاره است شش
از قدر دوم و هشت از قدر ثالث و هشت از رابع و بیرون ازین صورت هشت ستاره است
یکی در قدر سوم و دو در چهارم و یکی در پنجم و چهار مظلم ٣ صورت تنین در وی سی و هفت ستاره
است هشت از عظم سوم و بیست و هفت از عظم چهارم و دو از قدر سادس و این صورت
همچون ماریست دراز و بسیار پیچش و کرده و کرد بر کرد قطب شمالی فلک البروج است ٤ قیقاوس
است و این صورت چون مردی باشد کلاهی دراز بر سر نهاده و بر یک زانو نشسته و دست دراز
کرده و در وی یازده ستاره است یکی در عظم سوم و سه در قدر رابع و سه در مرتبهٔ پنجم و بیرون از
صورت نه ستاره باشد هشت از عظم چهارم و یکی از قدر پنجم وعلی هذا القیاس ٥ صورت عوا باشد
یعنی بانک کننده چون مردیست بر پای ایستاده و هر دو دست دراز کرده ٦ صورت فکه و یرا اکلیل
نیز خوانند یعنی افسر و هر دم عامه اورا کاسهٔ شکسته و کاسه درویشان کویند ٧ صورت جاثی الرکبه
یعنی زانو زده چون کسی است که بزانو درآمده باشد ٨ صورت لورا یعنی چنک رومی و بعضی
اورا کشف خوانند که بصورت سنک پشت ماند ٩ صورت دجاجه یعنی مرغ خانکی وی چون بطی
است کردن دراز کرده و هر دو پر کشاده چون پرندکان ١٠ صورت ذات الکرسی است یعنی
خداوند کرسی چون زنی است بر تختی نشسته بماند ١١ برساوس و یرا حامل راس الغول نیز خوانند
یعنی برندهٔ سر غول که در پا بانهام دم راه کند چون مردیست ایستاده بر پای و بدست او سریست
بریده سخت زشت ١٢ ممسک العنان یعنی دارندهٔ عنان چون مردیست که بیک دست عنان کرفته

دارد و بدیکر

دارد و بدیکر دست تازیانه ١٣ صورت حوا یعنی مار افسای یکی ماند بر پای ایستاده ماری بدست
کرفته ١٤ صورت حیة الحوا یعنی مار مار افسای چون ماریست و مار افسای میان او بدو دست
بدو جا کرفته دارد و مار سر و دنبال بر آورده دارد تا از سر مار افسای بلندتر شده اند ١٥ صورت
سهم یعنی تیر و نوک تیر خوانند از بهر آنک چیزی درازست بی صورت پس مرنامی احتمال کند که
مانندهٔ آنچیز افتاده باشد ١٦ عقاب بود چون عقابی پر کشاده نشسته است ١٧ صورت
دلفین است و این جانوریست دریایی براو
همچون چنک آدمی را دو دست دارد و با
کشتیها پیش انس باشد و غرقه شدکان را برهانند
اکر مرده دریابد و اکر زنده ١٨ صورت
فرس اولست و قطعة الفرس هم کویند چون سر
اسپی است با کردن کاه او ١٩ صورت فرس
یعنی اسب بزرک و این چون نیمهٔ اول اسب است
با دو پر اما پای ندارد ٢٠ صورت اندرمیدا کویند
و نیز و یرا المراة التی لم تر بعلها خوانند یعنی
زنی است شوی ندیده و نیز و یرا امراة المسلسله
خوانند یعنی زنی بزنجیر بسته و وی چون زنیست
ایستاده و این زنجیر بر زانوی نخستین شوهر میکند

جدول معرفة صورتهای شمالی و عدد کواکب هر صورت داخل

عدد صور	اسامی صور		عظم اول	عظم دوم	عظم سوم	عظم چهارم	عظم پنجم	عظم ششم	مظلم	سحابی	جمع کواکب هر صورت	جمع کواکب درون و برون
ا	دب اصغر	درون		ب	ا	د					ز	ح
		برون			ا						ا	
ب	دب اکبر	درون		و	ح	ح					کب	ل
		برون			ا	ب	ا		د		ح	
ج	تنین				ح	کا		ب			لا	
د	قیقاوس	درون			ا	ب	د				یا	ک
		برون				ج	ا				ط	
ه	عوا	درون			د	ط	ط				کب	کج
		برون				ا					ا	
و	قصعة المساکین		ا	ا			ا	ا		ا	ه	
ز	جاثی علی رکبتیه	درون			و	یو	ب	د			کح	کط
		برون					ا				ا	
ح	چنک رومی		ا		ط						ی	
ط	الدجاجه	درون		ا		ط	ب				یز	یط
		برون			ا		ا				ب	
ی	ذات الکرسی				د	ب	ا	ب			ط	
یا	برساوس	درون		ب	ه	یو	ب				کو	کط
		برون					ب		ا		ج	
یب	ممسک العنان		ا	ا	ب	ز	ب	ا			ید	
یج	حوا	درون			ه	یج	و				کد	کط
		برون				ه	ب				ز	
ید	حیة الحوا				ه	یب	ا				یح	
یه	سهم					ا	ج	ا			ه	
یو	عقاب	درون		ا		ا	ج				ه	یا
		برون			د	ا	ا				و	
یز	دلفین					ب		ج			ه	
یح	قطعة الفرس				ه		ه		د		ید	
یط	فرس اعظم			د	د	ط	ج				ک	
ک	مراة المسلسله				د	یه	و				که	
کا	المثلث				د	ا					د	

تا چون آویخته بود بران وصورت ۲۱ مثلث بود واین را صورت همچون نام اوست وستارها
این صورتها تا تمام چهل وشش در داخل صورت وبعضی خارج از هر عظمی وایشانرا بجملگی جهت
سهولت ادراک واختصار کلمات درجدول گذشته وضع کردیم والسلام اما بدانک مجموع ستارهای
صور بیست ویک کانهٔ شمالیه ۳۶۰ است ازین جمله از عظم اول ۳ واز عظم دوم ۱۸ واز قدر
سوم ۸۱ واز مرتبهٔ چهارم ۱۷۷ واز عظم پنجم ۵۸ واز قدر ششم ۱۳ ومظلمه ۹ وسحابی ۱ بود
والسلام اما از صور دوازده کانهٔ منطقة البروج صورت ۱ حملست یعنی بره واین مانند
گوسفندیست بدو دست فروخفته وازپس همی نگرد تا دهان او برپشت رسیده است وصورت
۲ ثور بود یعنی گاو نر واین برصورت نیمهٔ پیش گاوست سر بسینهٔ خود فروکرده زیراکه از
ناف بریده است ونیمهٔ پسین او برجای نیست وصورت ۳ جوزا باشد وآن توامانست
همچون دو کودک برپای ایستاده هریکی دست در دیگری پیچیده دارد تا بازوی او برگردن
دیگری نهاده وصورت ۴ سرطانست که مانند خرچنگ است صورت ۵ اسدست مانند شیری
وصورت ۶ خوازون که سنبله است وویرا عذرا نیز گویند بتازی همچون کنیزکی با دو پرو
دامن فروگذاشته وصورت ۷ میزانست همچون ترازویی وصورت ۸ عقربست مانند گزدمی
وصورت ۹ رامی است یعنی اندازندهٔ تیر وکمان هم گویند برصورت حیوانیست نیمهٔ اولش بشکل
آدمی تیر در کمان نهاده وکشیده دارد ونیمهٔ دیگرش مانند تنهٔ ستور وسر دنبال او چون سر اژدها
دهان گشاده وازنیمهٔ انسانی گیسوها فروگذاشته وسپر در روی کشیده وصورت ۱۰ جدیست یعنی
بزغاله واین صورت را تا بروی وشکم چون نیمهٔ اول بزیست وباقی چون نیمهٔ پسین از ماهی تا دنبال

وصورت ۱۱

وصورت ۱۱ ساکب الما یعنی ریزندهٔ آب است وبتازی دلو گویند چون مردیست ایستاده
وهر دو دست دراز کرده وبیک دست کوزهٔ دارد نگونسار کرده تا آب ازان میریزد وبزیر
پایش همی رود وصورت ۱۲ حوتست وسمکه نیز گویند مانندهٔ دو ماهی است دنبال یکی از
دنبال دیگری در آویخته بر رشتهٔ دوالی اندر که خیط الکتان خوانند یعنی ریسمان کتان وحمل
را کاه بود که کبش هم گویند یعنی میش نر واین صواب ترست زیراکه سرو دارد وبقیاس این
بایستی که جدی را نیز تیس نام کردندی که سرو دارد ودندان وویرا مگر خوانند واین جانوریست
دو پای واسامی این صورتها، دوازده کانه را با کواکب که در هر صورتی هست وکیفیت داخلی و
خارجی ستارها وعظم ومقدار درین جدول
وضع کردیم تا ادراک آن آسان باشد وکلمات
بطول نکشد وجدول اینست

جدول معرفة صورتهاء منطقة البروج وکواکب داخلی وخارجی از هر عظمی												
اعداد صور	اسامی صور		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	حمل	درون			ب	د	و	ا			يج	يح
		برون			ا	ا	ج				ه	
ب	ثور	درون	ا		د	ا	ی	ا			ك	مج
		برون		ب		ا	ی				يج	
ج	جوزا	درون		ب		ط	ب				يح	كه
		برون				د	د				ح	
د	سرطان	درون				د	ا			ا	ط	يج
		برون				ب	ب				د	
ه	اسد	درون	ب	ب		ح	ح	د			كد	كط
		برون				ا	د				ه	
و	سنبله	درون	ا		و	ه	ح	ب			لط	كط
		برون				ه	ج	ب			ی	
ز	میزان	درون		ب	ا	د	ب				ط	يح
		برون				ج	ه	ا			ط	
ح	عقرب	درون		ا	يح		ب				كا	كد
		برون					ب			ا	ج	
ط	قوس				ط	ط	ی	ب		ا	لا	
ی	جدی				د	ط	ط	و			كح	
يا	دلو	درون	ا		ط	ح	يج	ا			مب	مه
		برون				د					د	
يب	حوت	درون			ب	ل	ج	د			لد	لح
		برون				د					د	

ومجموع ستارها این دوازده صورت
۳۴۶ است ازین جمله اندر عظم نخستین
۵ بود ودر عظم ثانی ۹ ودر قدر سوم ۶۴
ودر مرتبهٔ چهارم ۱۳۳ واز عظم خامس ۱۰۵
واز مرتبهٔ سادس ۲۷ واز سحابی ۳ اما صور
پانزده کانهٔ جنوبیه ۱ صورت قیطس واین
جانوریست دو پای ودو دست دارد ودو دنبال

چون مرغ و ٢ صورت جبار یعنی بزرگ منش چون مردیست کمر و شمشیر بسته و ٣ صورت نهر یعنی جوی و در وی پنجهاست و ٤ صورت ارنب یعنی خرگوش و شکل او چون نام اوست و ٥ صورت کلب الاکبر یعنی سگ بزرگ چون سگ تازی بود و ٦ صورت کلب متقدم یعنی سگ پیشین و ٧ صورت شجاع و این مانند ماری بود دراز و باریک و ٨ صورت سفینه و این صورت بکشتی ماند و ٩ صورت کاس یعنی جام و او را باطیه نیز خوانند و ١٠ صورت غراب یعنی کلاغ و صورتها ایشان چون نامها ایشانست و ١١ صورت قیطورس و این صورت را نیمه انسیست و نیمه مثل اسپ همچون قوس و چنین صورتها مرکب اوفتد بزبان یونانی آوردن و صورت ١٢ سبع است یعنی شیر و قیطورس دستهاء او را گرفته دارد و از زمین برداشته و ١٣ صورت مجمره است که چون عود سوز بیت و ١٤ صورت اکلیل جنوبی است یعنی افسر و ١٥ صورت حوت جنوبی یعنی ماهی و این همچون حوت است و اسامی صور را با کواکب و کیفیت داخل و خارجی و عظم آن درین جدول نهادیم جهت سهولت ادراک و اختصار کلمات و جدول اینست

جدول معرفة صور جنوبیه و کواکب ثابته که در وی است از داخل و خارج و مقدار											
عدد صور	اسامی صور	عظم اول	عظم دوم	عظم ثالث	عظم رابع	عظم خامس	عظم سادس	مظلم	سحابی	مجموع	مجموع داخل و خارج
ا	قیطس دریائی			د	ح	د				ه	
ب	جبار	ب	د	ح	ه	د			ا	لح	
ج	نهر	ا		د	کز	ب				لد	
د	ارنب			ب	و	د				یب	
ه	کلب الاکبر درون	ا		ه		ز	ه			یح	ل
	کلب الاکبر بیرون		ا	ا	ط				ا	یا	
و	کلب المتقدم	ا		ب	ا	ز	ا			یب	
ز	سفینه	ا	و	ی	ه	ا				لح	
ح	شجاع درون		ا	د	ط	ی				لح	مح
	شجاع بیرون		ه	ه						ی	
ط	باطیه				ز					ز	
ی	غراب			ه		ا	ا			ز	
یا	قیطورس	ا	ا	ز	ه	ح				کب	
یب	شیر قیطورس			د	ط	و				یط	
یج	مجمره				ه	ب				ز	
ید	اکلیل جنوبی					و				و	
یه	حوت جنوبی درون			ه	ط	ب				یو	لو
	حوت جنوبی بیرون			د	یج	ا	ب			ک	

درین ١٥ صورت جنوبی مجموع ستارها

داخل و خارجی

داخل و خارجی ٣١٦ است ازین جمله از قدر اول ٧ و از عظم دوم ١٨ و از مرتبهٔ ثالث ٦٧ و از قدر چهارم ١٤٩ و از عظم پنجم ٦٤ و از قدر سادس ٩ و از سحابی ٢ چنانچه مجموع ستارها در سه قسم که در صور چهل و هشت گانه اند ١٠٢٢ عدد باشد از اینها در عظم اول ١٥ و از قدر دوم ٤٥ و از مرتبهٔ ثالث ٢١٢ و از عظم رابع ٤٥٩ و از قدر خامس ٢٢٧ و از مرتبهٔ ششم ٤٩ و از مظلم ٩ و از سحابی ٦ و این ستارها آنست که حکما بحسب مشاهدهٔ آثار ایشان را اعتبار کرده اند و آنچه از ایشان اثری ملاحظه نرفته از قبیل ستاره محسوب نداشته و آنها را نیاز گفته اند فایده ستارهای قدر اول را جرم هر یکی مثل صد و شش بار و نصف عشر جرم زمین است و جرم ستارهاء قدر دوم مثل صد و یکبار و خمس عشر جرم زمین و جرم ستارهاء قدر ثالث چند نود و یکبار و خمسان جرم زمین و ستارهاء قدر رابع چند شصت و یکبار و نصف جرم زمین و جرم ستارهاء قدر خامس چند چهل و یکبار و نصف عشر زمین و ستارهاء قدر سادس چند هجده بار و ربع جرم زمین است و سحابی را در قدر ششم شمرند چه جرم او را قدری بنود و بعد ازین تقسیم بروج و تقویمات صور چون دوازده صورت که بر منطقهٔ فلک البروج بود هر یکی در داخل قسمی بود از اقسام دوازده گانه بحیثیتی که حد اول و آخر هر قسمی محیط بود بران صورت و لفظ برج بران اقسام اسم جنس بود چون حیوان و انسان و غیرهما چه لفظ برج شامل هر دوازده میشود و ازینجا امتیاز کل واحد من غیره نمیشود فلاجرم بجهت فصل محتاج بعَلَم شدند تا عند الحاجت معلوم توان کرد که مطلوب کدام برج است و چون این صور دوازده گانه مختلف بودند بحسب هیأت پس بموجب وقوع هر صورتی در هر قسمی بروج را معلم ساختند و آن قسم را مضاف

بهمان صورت کرده‌اند چنانچه در قسمی که صورت حمل بود گفتند برج حمل یعنی قسمی که صورت
حمل در ویست و قسم دوم را که صورت ثور بود برج ثور خواندند و برین نهج الی آخرها
اما علامات که جهت بروج بحسب ارقام موضوعست که حمل را ه و ثور را ا و علی هذا
تا حوت را یا هرچند این علامات بحسب کمیت وضع کرده‌اند نه جهت کیفیت و در عدد
ابتدا ابو احد و رقم الف جهت عدد واحد موضوع اما ما را غرض از وضع ارقام آنست که در هر
آنی معلوم کنیم که کوکب مفروض از ابتداء اقسام دوازده‌گانه که ابتداء دورست و اجزاء آن
از منطقهٔ فلک ممثل بود که آن در سطح منطقة البروج است و اجزاء آن موازی اجزاء منطقة
البروج واقع چند را قطع کرده است چه هرچه در وی مقدر شد کانه که در منطقة البروج مقدر
گشته است و چون برج حمل قسم اولست پس تا مادامی که کوکب در برج حملست هنوز هیچ قسمی ازین
اقسام دوازده‌گانه تمام قطع نکرده بود و چون وضع علامت جهت اقسام منقضیه است
و هنوز از اول اقسام هیچ قسمی منقضی نگشته است پس درین وقت هیچ عدد موجود نبود و
صفر علامت باید نهاد که بمعنی هیچ موضوعست و چون کوکب با اول برج ثور رسد از اول
حمل تا اول ثور یک قسم تمام منقضی شده باشد پس هر اینه جهت یک قسم گذشته الف که علامت
عدد واحدست باید نهاد تا معلوم گردد که یک قسم تمام گذشته است و جهت اجزایی که
از قسم دوم گذشته باشد و گذرد عدد آن اجزا وضع کنند و علی هذا الی آخرها و هر درجه را بشصت
بخش کرده‌اند و هر یکی را دقیقه خوانند و همچنین هر دقیقه را بشصت ثانیه و ثانیه را
بشصت ثالثه تا بعاشره و تا آنجا که خواهند بخش میکنند چون بعد از قسمت بروج و درجات

بمرتبهٔ اول

بمرتبهٔ اول دقیقه آمده چه اجزاء درجاتست بحسب دقت بنابران او را دقیقه گویند و چون این
قسمت دیگر باره واقع شده بر دقت اول مضاف گردانیده ثانیه خوانده‌اند یعنی دقت ثانی و
علی هذا در قسمت سوم ثالثه و چهارم رابعه و پنجم خامسه تا قسمت دهم که دقت عاشره است و چون
درین اقسام اجزا باریک میشود هر اینه بدقت موسوم کردند و عدد درجات از بیست و نه در
نگذرد جهت آنکه چون سی شود برجی گردد و علت سی بودن اجزاء هر برجی همانست که بالا ذکر
رفته است و عدد دقایق و ثوانی تا عواشر هیچ از پنجاه و نه در نگذرد چه هرگاه که بشصت
رسد رفع دقیقه بدرجه شود و ثوانی بدقایق و علی الترتیب تا عواشر که بتاسعه رفع شود و علت
شصت بودن این اجزا آنست که درین فن در اغلب محل محتاج میشوند بکسور تسعه و اقل عددی
که اکثر کسور صحیح از وی مستخرج شود مانند نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و عشر بغیر تسع
و ثمن و سبع که صحیح بیرون نمی‌آید مگر با کسور اما چون اقل عددست و اکثر کسور تسعه از وی صحیح
بیرون می‌آید برهمین مقرر داشتند و در تقویم بعد از جدولهای تواریخ هفت جدول متساوی
جهت مواضع کواکب سبعهٔ سیاره در نیم روز هر روزی برکشند و در هر جدولی بازای
هر روزی سه رقم بنویسند یکی رقم برج بود و یکی رقم درجه و یکی رقم دقیقه و آن
موضع کواکب باشد و آنقدر درجات و دقایق که تا آن نیم روز رفته باشد از آن
برج چنانچه در پیشتر ذکر رفته چون معرفت ایام اسابیع و شهور و سنین تواریخ بتقدیم واجبست
تا مواضع حرکات کواکب را اسناد بهر روزی از چندم هر ماهی در سنهٔ هر تاریخی کنند پس اول
جداول ایام و تواریخ برکشند در دفتری که آنرا بحسب عرف چنانچه مذکور شده تقویم گویند و بعد از آن

جهت مواضع کواکب سبعه متفت جدول وجدولی دیگر جهت راس و دیگر جدول جهت
تعیین ساعات النهار هر روزی هم برکشند و دران جداول کواکب بازاء هر نیم روزی
سه رقم که آن علامت برج و درجات و دقایق منقضیه باشد تا آن نیم روز وضع کنند و آن
قوسی بود از دایرهٔ مدار کوکب که واقع باشد میان اول حمل و جرم آن کوکب بر توالی بروج
و چون دایرهٔ نصف النهار دایرهٔ عظیمه ایست که بر سمت راس و سمت قدم بلا مفروض و نقطه
شمال و جنوب و دایرهٔ معدل النهار و منطقة البروج بگذرد و لا محاله دایرهٔ افق را بر زوایا قایمه
قطع کند پس کوکب در شبانروزی دو نوبت بدین دایره رسد یکنوبت در نیمهٔ روز
و دیگر در نیمهٔ شب و ازین جهتست که اهل خطای ابتداء شبانروز را از اول نیمهٔ دوم شب
گیرند اما چون کوکب مماس دایرهٔ افق گردد و از انجا تجاوز کرده تا بدایرهٔ نصف النهار
رسیدن لحظه فلحظه ارتفاع او در تزایدست و مقنطرات ارتفاع متغیر پس از ازمنهٔ دیگر اعتماد
را نشاید در ضبط مواضع کواکب مگر در دایرهٔ نصف النهار که آنجا کوکب را ارتفاع بغایت
رسیده بود و مابین دو نصف النهار فضل اجزاء برج که با کوکب بدین دایره رسیده احساس
بوجه اسهل افتد چنانچه در نصف النهار مقدم معلوم شد که کدام جزو از اجزاء برج با کوکب مماس
این دایره شده بود و نصف النهار تالی هم معلوم گردد که کدام جزوست که با کوکب باین دایره
رسید و فضل بین الجزئین چندست آن مقدار قوسیست که کوکب در مابین آن نصف النهار
که تمام شبانروزست قطع کرده باشد از اجزاء فلک البروج و این صورت در دیگر اوقات تعذری
دارد چه مقنطرات ارتفاع هر روزی مساوی مقنطرات ارتفاع روز دیگر نیست جهت اختلاف موضع

شمس در هر وقتی

شمس در هر وقتی بنابدین منجمان ما ابتداء شبانروز نصف النهار را گرفته وضع ارقام تقویم
کواکب بازاء او کردند و ابتداء کواکب با آفتاب کنند پس بماه پس کواکب پنجگانه بر ترتیب
افلاک نهند جهت آنکه شمس اشرف اجرام سماوی و نیر اعظم و روح نامیه است و فلک
قمر بسکان ارض اقربست و محتاج الیه خلایق بحسب اختیارات امور چه اثرا و را در خیر
و شر احوال عالم سفلی دخل بیشتر از دیگرهاست و چون درجه و دقیقه کوکب روز بروز زیادت
شود کوکب مستقیم بود و چون در نقصان باشد راجع بود و اگر زیادت و نقصان
نبود مقیم باشد چون حرکت تقویمی کوکب مرکبست از چند حرکت بسیط و این رجعت
و استقامت و اقامت جاریست در ترکیب حرکت حامل و تدویر و حرکت تدویر را جهت
غیر شامل ارض بودن هر دو نصف اعلا و اسفل احساس افتد و آن در نصف اعلی بر توالی
بود و در نصف اسفل بخلاف توالی پس اگر حرکت تدویر بر حرکت حامل راجح شود کوکب راجع
نماید بقدر فضل حرکت یعنی حرکت کوکب بر خلاف توالی بروج احساس افتد درین محل و این
وقتی بود که کوکب در نصف اسفل تدویر باشد و اگر مجموع حرکتین متفق شوند کوکب
مستقیم باشد یعنی حرکت کوکب بر توالی باشد درین وقت و این نیز گاهی بود که کوکب
در نصف اعلا تدویر باشد و چون این هر دو حرکت در حین اختلاف بر یکدیگر راجح نبوند
کوکب مقیم نماید و درین وقت کوکب بر منتصف نصفین اعلا و اسفل تدویر بود و بر خط
مستقیم فرود آید و غایت سرعت در استقامت وقتی بود که کوکب بحوالی ذروهٔ تدویر رسد
و در رجعت گاهی باشد که کوکب بحوالی حضیض تدویر باشد و در دیگر اجزا متفاوت باشد در هر دو حال

وچون حرکت تدویر قمر بر حرکت حامل زیاده نیست قمر راجع نشود امّا بقدر زیاده ونقصان
حرکت تدویر با حرکت حامل در نصف اسفل واعلا ر تدویر سریع وبطی نماید وصورت
اتفاق واختلاف تدویر را با حامل با حالات از رجعت واستقامت وغیرها نسبت بافلک
البروج درین شکل ملاحظه نمایند وشکل اینست

اما چون کوکب را حرکت بقدر حرکت وسطش
باشد آنرا وسط نویسند برقم چنین سط و
اگر این مقدار حرکت تجاوز کند زاید نویسند
چنین ند وچون این زیادتی مر روز متواتر
باشد زاید متزاید نویسند برقم چنین ندمد واگر از مقدار
حرکت وسط زیاده باشد ومر روزه نقصان کرد زاید متناقص نویسند چنین ندمقصه
وچون از حرکت وسطش کمتر باشد ناقص نویسند چنین قصه واگر از مقدار حرکت وسطش
کمتر بود ومر روز کمتر از آن شود که بود ناقص متناقص نویسند چنین قصه مقصه وچون از وسطش
کمتر بود ومر روز زیاده شود ناقص متزاید نویسند چنین قصه مد ورجعت راع واستقامت
را مت ومقیم را مقیم نویسند وحرکت تدویر قمر بعکس تداویر کواکب خمسه باشد والسلام
فصل نهم در مقدار روش ستارگان چون از ترتیب افلاک واحوال کواکب
فارغ شد شروع کرد در بیان حرکات کواکب ومقدار روش ایشان بدانکه آفتاب
دوری دوازده برج را در سالی تمام وبرجی بماهی قطع کند شمس دور منطقة البروج را که منطقه

فلک هشتم است وآن بعینه دایرهٔ مدار اوست بمدت یکسال تمام کند بلک یکسال شمسی
عبارتست از مدت زمان قطع شمس بحرکت خاصهٔ خود دایرهٔ منطقة البروج را یعنی از زمانی
که شمس از اوّل حمل بگذرد ودوازده برج را قطع کرده باز باوّل حمل رسد واین مدت سیصد و
شصت وپنج روز وربعی الا کسری باشد چنانچه کیفیت آنرا در فصل ششم باستقصا رسانیده
شده است ویک برج را بحوالی یکماه اصطلاحی وسم وسطی قطع کند چراکه یکماه شمسی وسطی ل، کط
ایام وساعات ودقایق وکسری باشد ویکماه شمسی اصطلاحی سی روز ویکماه شمسی حقیقی بین
التحویلین وآنرا جز در وقت استخراج معلوم نتوان کرد واین همیشه در حوالی سی روز باشد یا
بیک روز کمتر یا بدو روز زیاده تر وازین دورتر نباشد بنا برین حوالی ماهی اولی بود ذکر کردن
وشمس گاهی که در حرکت مرکب در غایت سرعت بود در شبانروزی قریب سـ دقایق رود
واین وقتی بود که در حوالی حضیض باشد یعنی اوایل جدی چه درین وقت بمرکز عالم در غایت
قرب بود نسبت بباقی اجزا از فلک خارج مرکز وحرکتش اسرع احساس افتد وگاهی که در
غایت بطو بود نز دقیقه رود واین وقتی بود که در حوالی اوج باشد یعنی در اوایل سرطان
چراکه درین وقت از مرکز عالم در غایت بعد باشد نسبت بباقی اجزا خارج وحرکتش
ابطی محسوس شود ودر منتصف این دو وقت که در بعد اوسط باشد بامرکز عالم حرکتش
وسط این هردو قسم ملاحظه افتد که آن نطح نط لر یحه دقایق وکسور باشد واین گاهی
بود که شمس در حوالی اوّل حمل ومیزان باشد وماه دوری در مدت بیست وهفت روز
وثلثی الا کسری تمام کند چنانچه حقیقت آنرا در فصل سوم در بحث شهور وسطی باز نموده

شده است وبرجی بزیادت از دو روز و کمتر از سه روز قطع نماید چون حرکت
وسط قمر در شبانروزی یج یا درجه و دقیقه است در بعضی بروج زیاده از دو شبانروز
باشد باندکی بجهت آنک قمر را در غایت سرعت حرکت تقویمی یه ه درجه و دقیقه است
واین یکشبانروز بیشتر نتواند بود در روز دیگر ازین کمتر شود چه این گاهی تواند بود که
قمر در حضیض تدویر باشد بعلت آنک درین وقت حرکت تدویر یعنی حرکت خاصه با
حرکت وسط منضم شود پس ازینجا لازم آید که یح د درجه و دقیقه از منطقه فلک تدویر
در حضیض آند درجه و دقیقه برآید از اجزاء فلک ممثل اما چون این یه ه دو شبانروز متوالی
نمیشود قطع او هیچ برج را بدو شبانروز نرسد و کمتر از سه شبانروز باشد بسبب آنک چون قمر
در غایت بطو باشد حرکتش در شبانروزی یا لـ درجه و دقیقه است واین وقتی تواند بود که
قمر بر ذروه تدویر باشد چه درین وقت حرکت خاصه یعنی حرکت تدویر که یج د است از اجزاء
تدویر از حرکت وسط بواسطه برخلاف توالی بودن نقصان کند بقدر اما و معلوم شود
ازین تقدیر که این یح د اجزاء تدویر اما باشد از اجزاء ممثل در حوالی اوج و از آند حضیض تا اما
در ذروه تفاوت یح دقیقه که واقع شود بحسب ما بین الاوج والحضیض بود و چون این
غایت بطو هم از ی درجه زیاده است پس قمر در هیچ برجی پیش شبانروز نماند زحل دوری
در سی سال تمام کند و برجی در دو سال و نیم قطع نماید و در هر دوازده ماه و نیم چهار
ماه و نیم راجع باشد باید دانست که این حرکات که مصنف علیه الرحمه قید کرده بحسب
اوساط کواکبست و چون حرکت وسط زحل یعنی هرگاه که در بعد اوسط باشد شبانروزی ب دقیقه

رود که بدین حرکت یکدوره او بسی سال تمام شود واین دو دقیقه وقتی رود که در حوالی
اوایل نطاق دوم و اواخر نطاق سوم تدویری باشد و گاهی که در غایت سرعت باشد حرکت
او تا ح دقیقه رسد در شبانروزی واین وقتی بود که در حوالی ذروه تدویر یعنی اواخر نطاق
چهارم و اوایل نطاق تدویری باشد چه آنجا حرکت تدویر با حامل در جهت موافق و منضم باشد
و غایت بطوء او در محل اقامت بود که در آن محل نزدیک اول نطاق دوم و چهارم
افتد واین بحسب بودن مرکز تدویر در بعد ابعد و اوسط و اقرب مختلف شود چنانچه
اگر مرکز تدویر او در بعد ابعد باشد یعنی در حوالی اوج زحل نه روز مقیم نماید و حرکتش در سیر
تقویمی احساس نیفتد و اگر در بعد اوسط باشد یعنی در مابین اوج و حضیض بود هفت روز
مقیم شود و اگر در بعد اقرب بود یعنی در حوالی نقطه حضیض پنج روز و چون فلک تدویر او
بمدت دوازده ماه و چهارده روز و شش ساعت و دو دقیقه یک دوره تمام کند و جرم
زحل را با خود حرکت دهد که این را حرکت خاصه گویند واین حرکت کوکب بود بر محیط
تدویر پس چون زحل در اسفل فلک تدویر در آید در ثلثی بزیاده اندکی از فلک تدویر که حرکت
تدویر بر حرکت حامل راجح بود راجع نماید و آن آنمقدار اجزا بود که بتقریب صد و سی و پنج روز
تمام کند فایده حالت سرعت و بطوء و رجعت و استقامت و اقامت در جمیع کواکب
همین قاعده باشد در هر یکی بقدر حال او و مشتری دوری در دوازده سال و برجی در یک
سال تمام کند و در هر سیزده ماه چهار ماه راجع باشد بدانک مشتری را حرکت وسط یعنی
حرکت حامل او در شبانروزی ه دقیقه بود و چون در غایت سرعت باشد تا یه هم رسد و

غایت بطوء او که آن هنگام اقامت اوست کاهی که مرکز تدویر در حوالی اوج بود هفت روز
بود و در وقتی که در حوالی منتصف اوج و حضیض باشد پنج روز و اگر در حوالی نقطهٔ حضیض باشد
سه روز افتد و چون در یک دورهٔ فلک تدویر که آن مدت سیزده ماه و ده روز و بیست
و یک ساعت است جرم مشتری را از اجزا اسفل فلک تدویر بفضل حرکت تدویر بر حامل در
مقدار صد و هشت درجه است که یح درجه از ثلث دور کمتر بود و اینقدر درجات حصهٔ حرکت
چهار ماه بود پس مشتری در هر یک دور فلک تدویر یعنی در هر سیزده ماه و ده روز و بیست
و یک ساعت مدت صد و بیست روز راجع باشد فایده بدانکه هرجا حرکت وسط گویند
حرکت حامل آن کوکب مراد باشد بجز در قمر و عطارد چنانچه از آن قمر را ذکر رفته و عطارد را
هم باز نموده خواهد شد و مریخ دوری بحرکت وسط در دو سال الا یکماه و نیم تمام کند و
برجی را چون مستقیم و سبک رو باشد در یکماه و نیم قطع نماید و در هر دو سال و یکماه و نیم
دو ماه و نیم راجع باشد بدانکه مریخ دوری بحرکت وسط که حرکت فلک حاملست چون شبانروزی لا کو
دقیقه و ثانیه رود بمدت یکسال و ده ماه و چهارده روز و بیست و سه ساعت و سی دقیقه
تمام کند و بدین حرکت برجی را بمدت یکماه و بیست و هفت روز و شش ساعت قطع
نماید اما در وقتی که در غایت سرعت باشد چنانچه بکرات تجربه واقع شد و تتبع کرده آمد
چهل و یک روز هم یافتیم که در برجی بود و این کاهی بود که بر حوالی ذروهٔ تدویر باشد و درین
محل حرکت تقویمی او مه دقیقه باشد و در برجی که در آید و در آنجا راجع شود و باز در همان برج
مستقیم گردد که غایت کثرهٔ مکث اوست در یک برج مدت هفت ماه با اضافهٔ چند روز باشد

واین رانیز

و این را نیز بسیار تتبع کرده شد و غایت بطوء او در ابتدا و انتها رجعت و استقامت بود و در
دو سال و یکماه و نوزده روز و بیست و دو ساعت و سی و پنج دقیقه که یک دورهٔ فلک تدویر مریخ
است چنانچه بتجربهٔ بسیار معلوم شد دو ماه و هشت روز اقلش مدت رجعت او یافتیم و اینقدر ایام
حصهٔ حرکت جرم مریخ باشد در سی و یک درجه الا کسری از اجزا فلک تدویر پس معلوم شد که در اینقدر
درجات از اسفل فلک تدویر حرکت تدویر راجح شود بر حرکت حامل مریخ و زهره دوری در حدود
سالی تمام کند و برجی چون مستقیم و سبک رو باشد به بیست و هفت روز قطع
نماید و در هر یکسال و هفت ماه و نیم یکماه و نیم راجع باشد زهره را حدود سالی قید کرد غرض
آنست که زهره را حرکت وسط که آن حرکت حاملست بقدر حرکت وسط آفتاب بود چه مرکز او در سطح
مرکز شمس بود دایم چنانکه شرح آن روشن باز نموده شود و از آفتاب غایت بعدش بقدر نصف
قطر تدویر او بود که آن چهل و پنج درجه است و چون یکسال چنانچه معلوم شده عبارت از یکدور آفتاب است
بحرکت خاصهٔ خود از نقطهٔ مفروض تا عود بهمان نقطه و زهره بقدر چهل و پنج درجه پیشتر یا پستر پیش
نتواند بود پس همیشه فاضل و نقصان یکدورهٔ زهره بر سالی همین چهل و پنج درجه بیشتر نباید
و بحسب حرکت تقویمی آنچه بتجربهٔ بسیار تحقیق شد این بود که مدت زمان قطع او یکدور منطقة البروج
را کاهی که در غایت بطوء بود یکسال و چهل و نه روز پیشتر نبود و در وقت غایت سرعت از نه ماه و نیم
کمتر نه و این هر دو قریب بیکسال نابرین حدود سالی گفت و چون در حین غایت سرعت حرکتش در
شبانروزی امه درجه و دقیقه بود و این وقتی است که زهره بر ذروهٔ تدویر باشد چه درین زمان
حرکت تدویر و حرکت حامل هر دو متفق باشند پس درین وقت زهره برجی را بمدت بیست و چهار روز

قطع کند و هرچند تجربه کردیم ازین کمتر نیافتیم و چون زهره را حرکت خاصه که آن حرکت جرم
اوست بر محیط تدویر در شبانروزی لو نط دقیقه و ثانیه است که یک دور آن بمدت یکسال
و هفت ماه و هشت شبانروز و بیست و دو ساعت تمام شود و هرچند تجربه افتادست مدت
رجعت او در اکثر اوقات چهل و یک روز بود و این مدت زمان قطع کند لط لط درجه و
دقیقه و ثانیه باشد از اجزاء فلک تدویر پس معلوم شد که در هر دوری از فلک تدویر در
نصف اسفل در اینمقدار اجزاء حرکت فاضل آید بر حرکت حامل او و چون زهره در برجی در آید و در
آنجا راجع شود و هم آنجا مستقیم گردد مدت چهار ماه و یک روز بماند والله اعلم وعطارد
دوری در صد و دیک سال تمام کند و برجی چون مستقیم و سبک رو باشد در شانزده
روز تمام کند و در هر صد و شانزده روز بیست و دو روز راجع باشد عطارد را هم حدود
سال قید کرد و علت همانست که عطارد را هم مرکز تدویر در سطح مرکز جرم شمس است و حرکت
وسطش چندین نطح مثل حرکت وسط شمس بدلیل آنک چون حامل عطارد در تحت مدیرست و
حرکت مدیر او همیشه بر خلاف توالی پس حامل را بقدر حرکت خود در هر شبانروزی بجانب
مغرب باز گرداند بخلاف توالی بعلت ظرفیّة و مظروفیّة چنانچه حرکت حامل عطارد بر توالی
بروج در شبانروزی انج نو و حرکت مدیر بر خلاف توالی نطح چون این را از انج نو نقصان
کردیم باقی ماند فضل حرکت حامل بر حرکت مدیر بر توالی بروج نطح و این مثل حرکت وسط
شمس است و این حرکت مرکز تدویر بود بر حول مرکز خارج بر توالی بحرکت حامل و چون
حرکت مرکز جرم او بر محیط تدویر است پس او بقدر نصف قطر تدویر از مرکز شمس در هر

جانبی دور افتد

جانبی دور افتد و آن بقدر بیست و هفت درجه بیشتر نباشد پس گاهی که آفتاب باوّل
حمل رسد ممکن که عطارد کز درجه پیشتر رفته باشد یا بعقب مانده و اینمقدار را ممکنست
که بزیاده از یکماه قطع کرده باشد یا بکند پس ممکنست که عطارد دوری بسیزده ماه و زیاده
باندکی تمام کند و یا بیازده ماه کم چیزی امّا آنچه بارها بتجربه در آمد اقلّش پنج روز بود و در رجعت
این حال یازده روز بیشتر نتواند بود چه احتراق همیشه یکی در وسط رجعت است و رجعت او
بحکم وسط بیست و دو روز باشد پس در محل وصول شمس باوّل حمل عطارد غایتش یا در ابتداء رجعت است
یا در انتها و بهر دو تقدیر یازده روز تفاوت کند و قصد مصنف در قید حدود سالی این بوده است
امّا گاهی که در غایت سرعت باشد مرکز حرکتش از آنه تجاوز نکند پس درین وقت برجی را بمدت
پانزده روز شانزده ساعت الاکثری قطع نماید چنانچه بکرات در تجربه آمده و این وقتی باشد که
عطارد بر حوالی ذروهٔ تدویر باشد و مجموع حرکتین متحد گشته و چون از حرکت مرکز جرم عطارد بر اجزاء
محیط تدویر که آنرا حرکت خاصه گویند و در شبانروزی د و کد است بمدت صد و پانزده روز
و بیست و یک ساعت یک دور حاصل شود و مدت ایام رجعت او ما بین بیست و یک
و بیست و سه روز یافته شده و اغلب آنچه در تجربه آمد بیست و سه بود بحکم اوسط بیست و دو روز
اعتبار کرده شد پس در هر صد و شانزده روز الاکثری که معلومست قریب بیست و دو روز راجع
باشد یعنی درین ایام حرکت تدویر زیاده بر حرکت حامل بود و درین وقت عطارد در حوالی
حضیض تدویر بود و حرکتین مخالف هم و قوس حرکت درین رجعت که بیست و دو روز است
سح ک ند درجه و دقیقه و ثانیه بود و این قوس رجعت باشد از اجزاء نصف اسفل تدویر فایده

بدانک غایت بطوء خمسهٔ متحیّره همیشه در رجعت و استقامت در اول قوسهاء رجعت و
استقامتشان بود چه محل انفکاک و امتزاج حرکتین حامل و تدویر آنجا باشد و عطارد در
برجی که در اید و در انجا راجع گردد و هم دران برج مستقیم گردد بکرّات تجربه کرده که هفتاد و
یک روز ماند اما کواکب ثابته دوری در بیست و چهار هزار سال تمام کنند و برجی
در دو هزار سال والله اعلم بدانک وجه تسمیهٔ ایشان بثابته همانست که در فصل هشتم گذشته
چه در اول حال حرکت ایشانرا یعنی حرکت فلک هشتم در نیافته اند اما چون بعد از ان حکما
رصد کرده هریکی بقدر خود سعی نمودند بعضی از ایشان احساس این حرکت کردند اما کمیت
انرا مقدر نساخته اند مثل ابرخس حکیم و بعضی دیگر که بعد از ان رصد کرده اجتهاد نمودند چنان
یافتند که اینها مقدار یکدرجه را بمدت صد سال شمسی قطع کنند که دوری بسی و شش هزار سال
شمسی باشد مانند مالاناوس حکیم و بعد از ایشان چون بطلیموس فاضل رصد کرد پس از ابرخس
بدویست و نود سال چنان فرمود که ایشان بهر شصت و شش سال شمسی مقدار یک
درجه روند چنانچه دوری بمدت بیست و چهار هزار سال شمسی باشد چنانچه در مجسطی مسطور است
و بعد از و اکابر دیگر مثل بتّانی و ابن اعلم و حاکمی که زیج خانی که از مصنفات مصنف است
مبنی بر اصول رصد اوست و خازنی و مصنف علیه الرحمه نیز که درین کتاب آورده چون
تالیف این رساله قبل از بناء رصد خود بوده است همه اعتماد بر قول آن بزرگ کرده اند تا
چون رصد مراغه بدست مولانا محی الدین مغربی با تمام پیوست چنان یافتند که بهر هفتاد
سال شمسی مقدار یکدرجه روند که دوری به بیست و پنج هزار و دویست سال تمام شود و

بحسب رصد

بحسب رصد جدید معتبر سمرقند که حرکات کواکب را درین کتاب بحسب اصول این رصد
نهاده شده حرکت ثوابت را همان موافق رصد مراغه یافته بر همان مقرّرست موافقت
رصدین اما حرکتی دیگر هست که آنرا حرکت درجات اقبال و ادبار فلک گویند چنانچه ثاون
اسکندرانی در کتاب قانون خود گفته که اهل بابل میگویند فلک را هشت درجه حرکت اقبال است
بر توالی بروج و همچنین حرکت ادبارست بر خلاف توالی و مدت حرکت هر درجهٔ هشتاد
سال شمسی است که جملهٔ آن ششصد و چهل سال باشد اقبال را و همین قدر ادبار را و اصحاب
طلسم هم برین اند و گویند حرکت این درجات بر نقطهاء سر حمل و میزان و سرطان و جدی
در اقبال افزاید و در ادبار کاهد و وقت اقبال کواکب را سعادت بود و در سیر اسرع باشند
و در ادبار بر عکس و در کتب احکام هرمس هم ازین باب اشارات هست چه او بابلی بوده است
و اگرچه اهل یونان مانع این قول اند بعلت انکه افلاک بسیط اند و یک جسم بسیط دو حرکت
مختلف نیست پس هیچ فلکی نبود که گاهی بر توالی رود و گاهی بر خلاف توالی اما بطلیموس
بدین قول اشارتی کرده و در کتاب مدخل صناعت نجوم آورده که آغاز مدت ادبار از پس
ابتداء تاریخ اسکندر بوده است بصد و پنجاه و پنج سال و از ینجا لازم آید که درین سال که ۱۷۹۰
است از تاریخ اسکندری یکنوبت هم درجات ادبار و هم درجات اقبال هریکی حرکت تمام
کرده باشد و اکنون دیگر باره از ابتداء نوبت ادبار ۳۵۵ سال گذشته چنانچه درین مدت
مذکور ه درجه و دقیقه و ثانیه حرکت کرده باشد و بعد ازین اگر خواهند بقدر سالها برین تاریخ
براء هر یک سال ۵ ثانیه که حرکت یکساله است برافزایند تا موضع درجات اقبال یا ادبار

معلوم گردد والله اعلم **فصل دهم در جوزهر و عرض ماه** بدانک بعد از فراغت از احوال
افلاک کواکب و ربط آن و اقسام بروج و حرکات کواکب دران شروع کرد در احوال
راس و ذنب تا شمالی و جنوبی مدار قمر و عرض قمر و احوال کسوف و خسوف معلوم گردد آفتاب
را مداری باشد که بمیان بیرجها بگذرد و آنرا منطقة البروج خوانند و ماه را مداری دیگر باشد
که با مدار آفتاب در دو موضع در تقابل یکدیگر تقاطع کنند و این دو موضع تقاطع را
جوزهرین و عقدتین خوانند پس یک نیمه از مدار ماه در جانب شمال بود از مدار آفتاب
و یک نیمه در جانب جنوب بباید دانست که اگرچه مدار آفتاب دایرهٔ ایست که از حرکت
شمس و مرور مرکز جرم او بر فلک خارج مرکز حادث شود و آن دایره مطلقا در تحت
دایرهٔ منطقة البروج واقع است پس مدار آفتاب در سطح منطقة البروج باشد و چون
از سطح منطقه مایل و منحرف نیست کانه که منطقة البروج مدار اوست بنابرین فرمود
که آنرا منطقة البروج گویند و چون اقطاب جمیع ممثلات کواکب محاذی قطبین فلک
البروج لامحاله مناطق جمیع ممثلات هم در سطح منطقهٔ فلک البروج باشند و چون قطبین
فلک مایل قمر از قطبین فلک ممثل خود منحرفست هر اینه منطقهٔ مایل از منطقهٔ ممثل منحرف
بود و هرگاه که انحراف ثابت شد فلا جرم منطقهٔ مایل منطقهٔ ممثل را قطع کند بدو موضع
متقابل و چون منطقهٔ ممثل در سطح منطقة البروج است بعینه منطقة البروج را قطع کرده
باشد و از منطقهٔ مایل قمر که آن دایرهٔ مدار قمرست یک نصف که ابتدا از نقطهٔ غربی بود
تا نقطهٔ مشرق شمالی بود بنسبت با مدار آفتاب همیشه و نصف دیگر که ابتدا از نقطهٔ مشرق بود

تا نقطهٔ

تا نقطهٔ مغرب جنوبی باشد و آن عقده را که ملاصق نقطهٔ مغربست راس گویند بجهت آنک
ابتداء توالی بروج از مغربست و آن عقده را که ملاصق نقطهٔ مشرقست ذنب گویند چه در
تقابل راس است و چون مصنف قدس سره بدین عبارت آورده که و آن عقده را که چون
ماه از آن بگذرد شمالی شود از مدار شمس در مدار خود راس خوانند و آن عقده را که چون ماه
از آن بگذرد جنوبی شود از مدار آفتاب در مدار خود ذنب خوانند یکی از افاضل عصر در
گیلان که پیش اهل آن ولایت بذهن و علوم از مسلمانست اعتراضی عزیب کرده برین
معنی و مضمون آنک چون راس و ذنب متحرک اند و هر چند گاه راس بمیزان و ذنب بحمل
رسد پس ازین تقدیر لازم آید که عقدهٔ شمالی جنوبی و جنوبی شمالی شود همانا بسر این نکته
نرسیده که ازین لفظ شمالی و جنوبی که درین محل آمده قصد مصنف نه شمالی و جنوبی
بروج است که نسبت با معدل النهار تواند بود بلک اینجا غرض نصفین مدار قمرست
که نسبت با دایرهٔ مدار آفتابست چه همیشه یک نیمهٔ مدار ماه از مدار شمس در جانب شمال و
یعنی بطرف دست چپ افتد و نیمهٔ دیگر از مدار ماه علی الدوام بجانب دست
راست مدار آفتاب باشد و آن عقده که چون قمر ازو گذشته بجانب دست چپ
مدار شمس افتد در مدار خود راس باشد و آن عقدهٔ دیگر که بخلاف باشد ذنب بود و این
اعتراض بر قول مصنف لازم نیاید و از حرکت راس و ذنب تغیری در نصفین
شمالی و جنوبی مدار قمر حادث نشود فایده بلک این شمالی و جنوبی مدار قمر فی الحقیقه
نسبت با منطقهٔ ممثل اوست و مقدار دوری ماه را از مدار آفتاب عرض ماه خوانند

وغایتش تا پنج درجه باشد و تقویم ماه را طول ماه خوانند چون معلوم شده که راس و
ذنب عقدهٔ تقاطع اند پس هر اینه درین دو موضع دایرهٔ مدار قمر مماس دایرهٔ مدار شمس
بود و هر گاه که قمر بدین دو عقده رسد بعینه بر مدار شمس بود که در سطح منطقة البروج است
و چون عرض دوری کواکبست از منطقة البروج دران محل قمر را عرض نبود و در دیگر اجزا
عرض باشد و بعلت آنکه از عقدهٔ راس درگذشته اجزاء مدار ماه را از اجزاء مدار شمس تدریج
بعد حاصل میشود تا این بعد بغایتی رسد و دیگر روی بتناقص نهد تا باز بذنب که برسد
جزو مدار قمر مماس جزو مدار شمس شود و باز ازانجا هم تجاوز کرده در طرف دیگر همین صورت
ظاهر شود پس قمر را نیز در اجزاء مدار خود یا اجزاء مدار شمس همین حال در حرکت ظهور یابد
و غایت بعدی که بین المدارین واقع است در منتصف هر نصفی تواند بود و این غایت
بعد غایت عرضش بود در هر جانبی و این بحسب رصد تا پنج درجه یافته اند و چون در تعریف
تقویم ثابت شده بود که تقویم قوسی است از اول تا جرم کوکب بر توالی بروج یعنی از مغرب
بجانب مشرق و این توالی طول دایرهٔ منطقة البروج است چه دایره خط مستدیریست که بر
سطحی یا بر جسمی فرض کنند و خط را بجز طول عرضی و عمقی نتواند بود پس حرکت کواکب بر اجزاء دایرهٔ
مدار خود بطریق طول باشد و بنا برین تقویم ایشان را طول ایشان خوانند و راس و ذنب
را سیر معکوس باشد مانند کواکب راجع بدانکه چون معلوم شد که راس و ذنب دو عقده
اند که از تقاطع دایرهٔ منطقهٔ مایل قمر با منطقهٔ ممثل او که بعینه همان مدار شمس و منطقة البروج است
حادث شود و هم فلک مایل و هم فلک ممثل قمر هر دو را حرکت از مشرق بمغربست بعکس حرکات

دیگر افلاک

دیگر افلاک کواکب و این حرکت شرقیه بخلاف توالی بروج باشد مانند کواکب پس هر اینه حرکت
راس و ذنب که آن حرکت فلک ممثل قمرست بعکس باشد و این حرکت نه ازان راس و ذنب است
بلکه ازان فلک ممثل قمرست اما چون حرکت بطیه است و در دیگر اجزاء فلک ممثل قمر احساس
آن متعذرست مگر که در راس و ذنب بوجه اسهل احساس می افتد چنانچه بهر مدتی چند ملاحظه می افتد که
ایشان از جزوی بجزوی دیگر از اجزاء فلک البروج انتقال میکنند پس بنا بران تغیر موضع ایشان
این حرکت فلک ممثل قمر را براس و ذنب منسوب گردانیده اند و دوری در نوزده سال تمام
کنند و برجی در نوزده ماه باید دانست که چون تمامی دور فلک البروج دوازده برج است
و یکسال دوازده ماه پس لاجرم چون یک دور را بمدت نوزده سال قطع کنند حصهٔ یک
برج از هر یکسال یکماه افتد که جمع حصهٔ یک برج نوزده ماه باشد و بطریق دیگر چون سنین یک
دور را که هست ١٩ در عدد شهور یکسال که هست ١٢ ضرب کردیم حاصل شد عدد شهور یک
دور ٢٢٨ و این را چون بر عدد بروج یک دور که هست ١٢ قسمت کردیم خارج شد ١٩
و این عدد شهور یک برج باشد و همچنین یکدرجه را بمدت نوزده روز قطع کنند چه یک برج
سی درجه است و یکماه شمسی نیز سی روز و حصهٔ هر یک درجه از هر یکماهی یک روز شود که
جمع حصهٔ یکدرجه نوزده روز باشد و بنوعی دیگر ضرب کردیم عدد شهور حصهٔ یک برج را
که هست ١٩ در عدد ایام یکماه شمسی که هست ٣٠ حاصل شد ٥٧٠ عدد ایام یک برج و این
را بر عدد اجزاء یک برج که هست ٣٠ قسمت کردیم خارج شد ١٩ و این عدد ایام حصهٔ
یک درجه باشد و این بحسب قول مصنف است که بنا بر اصول رصد حاکمی آورده است

اما بحسب اصول رصد سمرقند که اکنون مستعمل عراق و خراسانست این حرکت در شبانروزی
د یا دقیقه و ثانیه است که در یکماه اله یط رود از درجه تا ثانیه و از ینجا ظاهر شود که در هر روزی
روز یک درجه و کسری رفته باشد چنانچه یک برج که سی درجه است بمدت هجده ماه و بیست
و شش روز و دوازده ساعت و چهل و پنج دقیقه قطع کند که یک دور که دوازده برجست
بمدت هجده سال و هشت ماه و چهارده روز و نه ساعت تمام کند و در تقویم موضع راس
بعد از تقویم عطارد بیارند برج و درجه و دقیقه و موضع ذنب در برج هفتم باشد
بهمان درجه و دقیقه و بدین سبب موضع ذنب نیارند بدانک چون راس و ذنب دو عقده
تقاطع اند که بر دو طرف خط مستقیم واقع اند چون دو جانب مسطره که گردان باشد و
همیشه هر دو سر مسطره از دو طرف در تقابل هم توانند بود پس هر اینه راس و ذنب از تقابل هم
منحرف نتوانند شد و چون این مقدمه معلوم شد ظاهر باشد که در هر برجی که راس بود ذنب در برج
هفتم آن برج باشد بهمان درجه و دقیقه پس محتاج به باز نمودن موضع ذنب نشود و باشد که عرض
ماه در تقویمها تمام در جدولی جداگانه در پهلوی تقویم ماه بیارند در دو سطر یعنی دو رقم یکی
درجه و دوم دقیقه بدانک چون عرض بعد دایره مدار قمرست از منطقة البروج و این بعد در غایت
نود و پنج درجه است هر اینه بحد برج نرسد تا رقم برج وضع کنند بلک درجه و اجزاء او باید وضع کرد و
از آن دو رقم کافیست و نیز چون تقویم عرض را در یلی تقویم طول هر کوکبی وضع میکنند بازاء
هر روزی و حرکت عرض قمر و دیگر کواکب بعینه همان حرکت طولست چراکه چون عرض کوکب
دوری اوست از منطقة البروج و کوکب هرچند که بطرف طول از اول حمل بر توالی بروج رود

بعرض هم

بعرض هم از منطقة البروج دور افتد پس عرض کواکب هم از حرکت طولی ظاهر شود و چون
در حرکت طول برج و درجه و دقیقه وضع کنند محتاج نشود تا بآن که در عرض هم برج آرند بعلت
انک ذکر برج همان یک جا کافیست یعنی فلان کوکب در فلان برج است بحسب طول بچندین
درجه و دقیقه و بحسب عرض بچندین درجه و دقیقه پس اگر در عرض هم ذکر برج کنند مکرر افتد
بنا بران عرض را دو رقم آرند که درجه و دقیقه باشد و رقم برج نیارند و عرض در ربعی از دور که
قمر بعد از راس بود شمالی صاعد زاید باشد و در ربعی که بعد از ان بود و قمر روی بذنب
دارد تا رسیدن بذنب شمالی هابط ناقص بود و در ربع سوم که از ذنب بگذشته باشد
جنوبی هابط زاید بود و در ربع چهارم که بعد از ان بود و قمر روی براس دارد تا رسیدن
براس جنوبی صاعد ناقص بود چنانچه درین دایره نموده شد و دایره اینست

بدانک چون نصفی از مدار قمر از مدار شمس که بعینه منطقة البروج است
در جانب شمالست و نصفی دیگر در جانب جنوب پس یک نیمه از مدار
قمر را شمالی خوانند و یک نیمه دیگر را جنوبی گویند و هر نصفی را بدو
قسم کرده هر یکی را ربعی خوانند پس دو ربع شمالی بود و دو ربع جنوبی باشد و
هر اینه تا قمر از نقطه راس که مانند اول حملست از فلک البروج گذشته تا آخر همین ربع اول از
نصف شمالی آید که آن مثل اول سرطان است روز بروز روی بجانب اعلی دارد پس لا محاله
درین ربع شمالی بود و صاعد باشد و چون یوماً فیوماً از منطقة البروج دور تر افتد عرض او در
تزاید بود پس قمر درین ربع هم شمالی بود و هم صاعد بود و هم زاید بود در عرض ازین جهت

شمالی صاعد زاید نویسند بدین صورت سصه وچون از اول ربع دوم از نصف شمالی که
آن مثل اول سرطانست تا رسیدن باول ربع سوم که عقدهٔ ذنب است وبعینه چون اول میزانست
گذشته متوجه آخر همین ربع دوم بود هم شمالی بود وچون روی به پستی دارد هابط بود وچون روز
بروز بمدار شمس که همان منطقة البروج است نزدیکتر میشود عرض در تناقص بود پس درین ربع
دوم اورا شمالی هابط ناقص نویسند بدین گونه سهقصه وچون از ذنب گذشته در نیمهٔ جنوبی
افتد هم تا رسیدن از اول ربع سوم که قسم اولست از نیمهٔ جنوبی باول ربع چهارم که قسم دوم است
از نیمهٔ جنوبی وآن منتصف نصف جنوبیست وبعینه مانند سر جدیست قمر درین ربع هم
روی به پستی دارد پس قمر درین محل جنوبی هابط بود وچون روز بروز از منطقة البروج دور
میشود در طرف جنوب عرضش متزایدست درین وقت جنوبی هابط زاید نویسند بدین وجه
جهسه وچون از اول ربع چهارم که قسم دوم است از نصف جنوبی متوجه آخر همین ربع
باشد که روی براس دارد وقمر روی بالا میرود قمر جنوبی صاعد باشد وچون روز بروز بمنطقة
البروج نزدیک میشود عرضش متناقص باشد پس درین محل جنوبی صاعد ناقص نویسند چنین
صعصه وازینجا روشن شود که قمر در دو ربع که آن اول وچهارم است صاعد بود ودر دو ربع
دیگر که دوم وسوم باشد هابط ودر ربع اول ودوم شمالی ودر ربع سوم وچهارم جنوبی ودر ربع
اول وسوم زاید باشد در عرض ودر ربع دوم وچهارم ناقص والسلام وخمسهٔ متحیره رانیز عرض
باشد وباشد که در بعضی تقویمها عرض هر کوکبی در پهلوی تقویم او بیارند وآفتاب را عرض
نبود از جهت آنکه عرض دوری ستارگان بود از راه آفتاب وآفتاب از راه خود دور نشود

بباید دانست

بباید دانست که چون دایرهٔ مدار قمر را قاطع عالم که آن عبارتست از فلک اطلس تا کرهٔ
ارض فرض کنند همین صورت که در مدار شمس وضوح یافته نسبت با جمیع ممثلات کواکب
باقیه واقع آید پس هر کوکبی را از خمسهٔ متحیره راسی وذنبی لازم آید وچون مقرر شده است
که حرکت عقدتین همان حرکت ممثل است وممثلات جمیع کواکب را بغیر از قمر حرکت
از مغرب بمشرقست که بر توالی بروج باشد بحرکت بطیه مانند حرکت ثوابت پس راس
راس وذنب خمسهٔ متحیره را حرکت بر توالی بروج بود وبه بیست وپنج هزار ودویست
سال یکدور کنند ودر اول این سال مواضع راس ایشان بدینموجبست زحل حکه کدر
مشتری دلاناه مریخ اح الو زهره بالالح عطارد دید لوح وچون خواستند مواضع
رؤس این کواکب را در سالها دیگر معلوم کنند تفاوت ازین سال تا سال مطلوب
گرفته آنرا در ثانیه وثالثه ضرب کرده حاصل آنرا اگر این تفاوت ازین تاریخ با سالها
مقدم باشد ازین ارقام مواضع نقصان کنند واگر با سالها مؤخر باشد بر افزایند تا
حاصل بعد از اضافه یا نقصان مواضع راسها ایشان باشد در سال مطلوب وچون مدار
این کواکب خمسه بر سطح حاملها خود واقع است وحامل ایشان مایل بجانبی از منطقهٔ ممثل
خود که آن در سطح منطقة البروج است پس همچنانک میل منطقهٔ حاملشان از منطقهٔ
ممثل واقعست از منطقة البروج هم واقع باشد وایشانرا هم عرض بود وارباع جهت
عرض ایشانرا نیز قاعده همان باشد که در قمر مبین گشته اما چون مدار آفتاب از سطح منطقة
البروج جدا نشود اورا عرض نبود بلکه چون انحراف دایرهٔ منطقة البروج از دایره معدل النهار

میل کلی گفته اند او را میل بود و ارباع میل شمس هم نسبت با دایرهٔ معدل النهار همچو ارباع عرض قمر باشد
با مدار شمس و خمسهٔ متحیره را هم با قمر از معدل النهار بعدی باشد و آن چنان بود که عرضها ایشان را چون بر
میل کلی که هست کج لا بر افزایند حاصل بعد ایشان باشد از دایرهٔ معدل النهار و جهت بعد همان جهت
عرض باشد و غایت عروض کواکب را با غایت میل شمس و بعد ایشان در شمال و جنوب درین جدول
نهادیم و جدول اینست

جدول عرض	غایت عرض شمالی		غایت عرض جنوبی	
کواکب سبعه	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه
شمس	ع	ع	ع	ع
قمر	ه	ع	ه	ع
زحل	د	ند	د	نح
مشتری	ا	ح	ا	لو
مریخ	د	ل	د	له
زهره	و	مط	و	مط
عطارد	د	ط	د	ط

جدول بعد	غایت بعد شمالی		غایت بعد جنوبی	
کواکب سبعه	درجه	دقیقه	درجه	دقیقه
شمس	کج	ل	کج	ل
قمر	کح	ل	کح	ل
زحل	کو	مد	کو	مح
مشتری	که	نح	که	مو
مریخ	کح	ع	کز	مه
زهره	ل	نط	ل	نط
عطارد	کز	لط	کز	لط

و نشانها شمالی و جنوبی و صاعد و هابط از حروف اول گیرند و نشان زاید و ناقص از دو حرف آخر گیرند چنانچه شمالی را سه و جنوبی را حه و صاعد را صه و هابط را ه و زاید
را له ناقص را قصه و اینها را مرکب کرده وضع کنند چنین سصد سهصه حصد حصصصه تا حروف
این علامات مشتبه نشود بعلامات کواکب و غیرها **فصل یازدهم در ساعات و اوقات**
چون فارغ شد از بحث حرکت طولی و عرضی کواکب و تعیین موضع عقدها و مدت قطع هر
یک دوری را و برجی را و کمیت حرکت ایشان در شبانروزی اکنون شروع کرده اجزاء
شبانروز تا چون خواهند که تعیین مواضع کواکب در هر وقتی از اوقات شبانروز کنند توانند
گفت که در قسم چندم از اقسام فلان شبانروز و آنرا تسمیه بساعات و دقایق کردند شبانروزی
را به بیست و چهار قسمت متساوی کنند و هر قسمی را ساعتی خوانند و ساعتی را بشصت
قسم کنند و هر یک را دقیقه خوانند و در تقویم بازاء هر روزی ساعات و دقایق آن روز نهند

وچون

وچون آنرا از بیست و چهار ساعت نقصان کنند ساعات و دقایق شب باشد
بباید دانست که یک شبانروز عبارتست از یکدورهٔ فلک نهم با زیادتی مطالع بهت آفتاب
دران شبانروز و بعبارتی دیگر یک شبانروز عبارتست از وقت طلوع نصف جرم آفتاب تا وقت
طلوع نصف جرم شمس دوم بار و بعبارتی دیگر شبانروز عبارت بود از تماس مرکز جرم
شمس بدایرهٔ افق از جانبی بحرکت فلک نهم تا مماس شدن مرکز جرم شمس بدایرهٔ افق از
همان جانب خواه از طرف مشرق اعتبار کنیم خواه از طرف مغرب و بوجهی دیگر که نزد منجمان
این مستعملست شبانروز عبارتست از مفارقت مرکز جرم آفتاب از دایرهٔ نصف النهار بحرکت نوبیه
تا عود او بدایرهٔ نصف النهار دیگر باره بحسب حقیقت اما ساعات بر دو گونه بود ساعات مستویه
و معوجه اما ساعات مستویه منقسم شود به سه قسم حقیقی و وسطی و اصطلاحی حقیقی آنست که در هر وقتی
که مطلوب بود از نصف النهار مقدم تا نصف النهار موخر ببینند که حرکت شمس دران شبانروز
چندست بحسب تقویم آنرا بهت شمس گویند پس مطالع آنرا از جدول مطالع البروج بلد گرفته
بر سیصد و شصت که دورست افزوده آنرا بر بیست و چهار قسمت کنند آنچه خارج شود
آنرا حصهٔ یکساعت حقیقی خوانند یعنی دران شبانروز مدت زمان طلوع آن مقدار درجات
و دقایق از فلک نهم یکساعت بود و این را یکساعت حقیقی گویند و وسطی آنست که
همیشه حرکت وسط شمس را که برصد جدید سمرقندیست نطح نط لز بر دور افزوده یک
شبانروز وسطی گویند و چون آنرا بر بیست و چهار قسمت کنند خارج قسمت حصهٔ یکساعت
وسطی باشد یعنی آن مقدار زمان که از درجات فلک نهم طلوع کند آنرا یکساعت وسطی خوانند

واصطلاحی آنست که یک دور فلک نهم را بی اضافه و نقصان که سیصد و شصت است
بر بیست و چهار قسمت کرده خارج قسمت را که همیشه یه است همچنانک در وسطی همیشه
یه - کرده مط - ل است تا سادسه حصه یکساعت مستوی اصطلاحی خوانند و اولی آنست
که طریق ساعات حقیقی را بکار دارند در اعمال موالید و طوالع دیگر اما منجمان رسمی این زمانه
همین طریق ساعات اصطلاحی مستویه را بکار میدارند و اما ساعات معوجه آنست که
هر روزی را و هر شبی را جدا جدا بر دوازده قسم متساوی کرده هر یکی را یک ساعت
معوجه گویند و اجزاء این ساعات معوجه بحسب درازی و کوتاهی روز و شب زیاده
و نقصان کردد نه عدد آن همچنانک در ساعات مستویه در دو قسم عدد ساعات زیاده
و کم کردد نه اجزاء آن که آن دو قسم وسطی و اصطلاحی باشد اما در حقیقی هم عدد و هم اجزا
ساعات هر دو هم زیاده شود و هم نقصان **فایده** اگر مطالع تقویم شمس در وقت
طلوع ببلد بگیرند و همچنین مطالع نظیر جزو شمس غروب ببلد گرفته فضل مطالعین را
که قوس النهار حقیقیست از دور نقصان کنند باقی قوس اللیل حقیقی باشد و این قوس
النهار و قوس اللیل را جدا جدا بر هر کدام از اجزاء ساعات حقیقی و وسطی و اصطلاحی که قسمت کنند
خارج قسمت عدد ساعات و دقایق آن قسم باشد و اگر بر یب که عدد ساعات معوجه است
قسمت کنند خارج قسمت اجزاء یکساعت معوجه آن روز یا آن شب باشد بتحقیق و بنوعی
دیگر اگر عدد ساعات هر روزی یا هر شبی را جدا جدا در حصه ساعات حقیقی یا وسطی یا
اصطلاحی ضرب کنند حاصل قوس النهار یا قوس اللیل بهمان وجه پس چون آن قوس النهار یا قوس اللیل

را هر یکی

را هر یکی جدا جدا بر یب قسمت کنند خارج قسمت حصه اجزاء یکساعت معوجه باشد بهمان
گونه یعنی حقیقی یا وسطی یا اصطلاحی و روز از وقت تحویل آفتاب بجدی تا بوقت تحویل آفتاب
بسرطان افزاید و در نیمه دیگر کاهد و شب بر عکس باشد پس درازترین روزهاء سال
و کوتاه‌ترین شبها وقت تحویل آفتاب بسرطان باشد و کوتاه‌ترین روزها و دراز
ترین شبها وقت تحویل آفتاب بجدی بود و بوقت تحویل آفتاب بحمل و میزان
شب و روز متساوی باشد و این ساعات را ساعات مستوی خوانند و چون
هر روزی را و هر شبی را جدا جدا بدوازده قسم متساوی کنند آن ساعات را زمانی و
معوج خوانند و مقدار هر ساعتی بحسب درازی و کوتاهی روز و شب می افزاید و
می کاهد بدانک بر مواضعی که بر خط استوا باشد یعنی در سطح دایره معدل النهار که آن منطقه
فلک نهم است چه هر گاه که معدل النهار را قاطع عالم فرض کنند دایره که از قطع او بر سطح ارض
حادث شود آنرا خط استوا گویند همیشه ساعات روز و شب برابر باشند مگر بتفاوت اندک و
در دیگر مواضع هر سال دو نوبت ساعات روز و شب برابر شود یکنوبت در وقت تحویل شمس
باول حمل و یکبار دیگر در حین انتقال آفتاب باول میزان بجهت آنک دران زمان آفتاب بر دایره
معدل النهار باشد و این ترتیب چنان باشد که چون شمس بحمل آید دران وقت شب و روز مساوی
شود پس روز بروز روز بر شب زیاده شدن گیرد تا وقتی که آفتاب باول سرطان رسد پس
دران وقت غایت درازی روز باشد در جمیع آفاق بلاد اقالیم سبعه و هر آینه شب کوتاه‌ترین
شبها بود دران محل چرا که قوس اللیل همیشه تتمه قوس النهار باشد و از اول سرطان چون آفتاب متوجه

اول میزان گردد و درین ربع که قسم دوم است از نصف شمالی بروج مرچه از اول حمل تا اول سرطان
که آن قسم اولست از نصف شمالی زیاده شده باشد روز بروز نقصان شدن گیرد تا چون آفتاب
با اول میزان رسد آن زیادتی تمام کم شده دیگر باره شب و روز مساوی گردد و چون شمس از اول
میزان تجاوز کرده متوجه اول جدی باشد درین ربع که ربع سوم دورست تا رسیدن با اول جدی
که قسم اولست از نصف جنوبی شب بر روز زیاده شدن گیرد تا چون آفتاب با اول جدی رسد
غایت درازی شب باشد و نهایت فضل شب بود بر روز و کوتاهی روز پس چون آفتاب از
اول جدی متوجه اول حمل شود تا رسیدن با اول حمل درین ربع که ربع چهارم دورست و قسم دوم است
از نصف جنوبی روز زیاده شدن و شب کم شدن گیرد تا چون دیگر باره شمس با اول حمل رسد هر چه
در ربع سوم دور که قسم اولست از نیمهٔ جنوبی در شب زیاده شده باشد درین ربع چهارم کم شود
و در اول حمل باز شب و روز مساوی یکدیگر گردند و همیشه چنین دایر باشند و شرح کیفیت
ساعات مستویه و معوجه را کما موحقه بتقدیم ذکر رفته است **اما ارتفاع آفتاب** و کواکب
دیگر **مقدار بعد او بود از سطح افق که بر زمین بگذرد و میان ظاهر و پوشیده از آسمان
جدا کند و آن مقدار درجات و دقایق بود و غایتش بوقت نصف النهار بود و
غایت ارتفاع هر روزی در تقویم بعد از ساعات در جدول جداگانه نهند و هیچ
ارتفاع از نود زیاده نشود** زیرا که دور فلک سیصد و شصت درجه است و ربع آن نود
باشد و ارتفاع آفتاب و غیرها قوسی بود از دایرهٔ ارتفاع که واقع شود میان دایرهٔ افق
عرض بلد که آن دایره‌ایست که بر سطح زمین گذشته در محاذی سطح ظاهر زمین میان نصف ظاهر و مخفی

آسمان فصل کند

آسمان فصل کند و میان جرم کوکب در هر روز و هر زمان و غایتش با وصول مرکز جرم کوکب بود
بدایرهٔ نصف النهار آن بلد و صورت دایرهٔ ارتفاع اینست
فایده این ارتفاع در مواضع خط استوا نود درجه
باشد چه آنجا بلد را عرض نبود تا تمام آن عمل کند و دایم نصف
فلک البروج با نصف معدل النهار در روز طلوع کند و همچنین
نصف هر یکی در شب پس دایم ربع معدل النهار در هر نصف النهار با کواکب بدایرهٔ نصف النهار رسد
چه دایرهٔ معدل النهار بعینه اجزاء ارتفاع بود و معدل النهار بجای دایرهٔ ارتفاع باشد و طریق استخراج
ارتفاع شمس در هر روزی آنست که میل شمالی آفتاب را که هر روز بازاء موضع شمس از زیج حاصل
کرده باشند همیشه بر تمام عرض بلد مطلوب در مواضع شمالی برافزایند تا آنچه حاصل شود غایت
ارتفاع شمس بود دران روز و میل جنوبی را از تمام عرض بلد مطلوب نقصان کنند تا غایت
ارتفاع آفتاب بود و هیچ ارتفاع از نود درنگذرد بعلت آنک این ارتفاع را غایتش تا نصف
النهار است و دایرهٔ نصف النهار هر بلدی دایره‌ای بود که بر سمت الرأس و سمت الرجل آن بلد
گذشته با دایرهٔ معدل النهار بزوایای قایمه متقاطع شود و بدو نقطهٔ جنوب و شمال بگذرد و دایرهٔ افق
را بدو نصف راست کند و دو قطب دایرهٔ نصف النهار همیشه دو نقطهٔ مشرق و مغرب بلد بود پس
چون کوکب بنصف النهار رسد که ربع دور یعنی صه ارتفاع در انحطاط شود تا بوقت غروب منعدم
شود اگرچه فی الحقیقه ابتداء ارتفاع کوکب از نصف اللیل است همچنانک ابتداء انحطاط از نصف
النهار است والسلام **فصل دوازدهم در نظر و تناظر بعضی کواکب ببعضی بدانک**

مصنف علیه الرحمه نظر را بر تناظر مقدم داشت در تلفظ از آنک تناظر داخل قسم نظرات است
اما نظر آنست که چون دو کوکب در یک برج و یک درجه و دقیقه جمع آیند آنرا قران
و مقارنه خوانند پس اگر این حال میان آفتاب و ماه باشد آنرا اجتماع گویند و اگر میان
آفتاب و یکی از کواکب متحیره بود آنرا احتراق آن کوکب خوانند و چون درجه و دقیقه
دو کوکب در دو برج که یکی از آن دو برج سوم دیگر برج باشد متساوی شود آنرا التسدیس
خوانند زیرا آنک میان آن دو کوکب سدس فلک باشد پس اگر یکی از آن برج چهارم
دیگر برج باشد آنرا تربیع خوانند و اگر یکی پنجم دیگر برج بود آنرا تثلیث گویند و اگر یکی
هفتم دیگر برج باشد آنرا مقابله گویند و مقابله نیرین را استقبال خوانند باید دانست که
نظر پنج است که کواکب سبعه سیاره را در هشت موضع اتفاق افتد در یک دور از آن جمله سه
مکرر بود در یمین و یسار که آن تسدیس و تربیع و تثلیث باشد و دو غیر مکرر که آن مقارنه و
مقابله بود و در ترتیب انظار مقارنه مقدم بود پس تسدیس ایمن و دیگر تربیع ایمن و بار
تثلیث ایمن پس مقابله و بعد از آن تثلیث ایسر و دیگر تربیع ایسر بود و آخر تسدیس و باز بمقا
رسد و این چنان بود که چون دو کوکب در یک برج یک درجه و دقیقه جمع شوند و لا محاله
از ایشان یکی سریع بود و یکی بطی تر فلاجرم اسرع از ابطی در گذشته روز بروز بعد پیدا کند
بقدر فضل حرکت خود بر دیگری تا اول بعد تسدیس رسد و بعد از آن علی الترتیب المذکوره چنانچ
وضوح می یابد با بعاد مختلفه رسد اما بدانک قران که مخصوص است بعلویه و مقارنه که مختص است
بسفلیه آنست که دو کوکب در یک برج یک درجه و دقیقه گرد آیند چنانک گفته اند القران

والمقارنة

والمقارنة هما اجتماع الکوکبین فی جزء الواحد من الاجزاء الفلک البروج و تسدیس آنست که
میان دو کوکب سدس دور فلک واقع شود که آن شصت درجه است چنانچه آمده است
التسدیس ما کان بین الکوکبین سدس دور الفلک ای ستین درجة و تربیع آنست که بعد میان دو
کوکب بقدر نود درجه واقع شود که آن ربع دور فلک است کما قالوا التربیع ما کان بین الکوکبین ربع
دور الفلک ای تسعین درجة و تثلیث آن بود که میان دو کوکب ثلث دور فلک اتفاق افتد
که صد و بیست درجه است که التثلیث ما کان بین الکوکبین ثلث دور الفلک ای مایة و عشرین
درجة و مقابله آن بود که میان دو ستاره نصف دور فلک واقع شود که آن صد و هشتاد درجه باشد
چنانچه فرموده اند المقابلة ما کان بین الکوکبین نصف دور الفلک ای مایة و ثمانین درجة و مقارنه
خمسه متحیره را با شمس احتراق ایشان گویند بجهت آنک احتراق بمعنی سوختن است و این کواکب
مذکوره چون نزدیک بآفتاب شوند در زیر شعاع شمس مختفی شوند و ناپیدا گردند چنانچه مرچه در آتش
اندازند بجز سنگ و کلوخ چون محترق گردد جسم آن ناپدید شود پس کواکب هم چون ناپدید شوند گویا
که سوخته اند و حد احتراق بقدر شش دقیقه گفته اند اگرچه حد ناپدید شدن پیش از نیست و مر
یکی را حدی معین است و چون بعد ستاره ها با آفتاب بقدر بیست و پنج دقیقه رسد تصمیم
باشد اما مقارنه نیرین را اجتماع از آن گویند که در آن وقت محل گردآمدن نور بود از دو جانب که
آن از جانب شمس بالذات باشد و از طرف قمر بالعرض و مقابله نیرین را بجهت آن استقبال گویند که
استقبال عبارتست از پیش باز رفتن و قمر چون نصف دور در میان کند هر روز که آید پیش آفتاب
باز رود بخلاف کواکب متحیره که ایشان گاه بود که بمحل مقابله رسیده بعد از آن باز کی راجع شوند

وبعکس روند مدتی وقمر همیشه پیش رود وحقیقت معنی استقبال پیش برخود گرفتن است چه
از باب استفعالست پس این صورت مقابلهٔ قمر را با آفتاب لازم آید نه دیگرانرا که در پیشی ایشان
خلاف ظاهر کرده در قمر نه واگر یکی ازان دو برج دوم دیگر برج باشد یا ششم یا هشتم یا
یا دوازدهم میان آن دو کوکب هیچ نظر نباشد چون حکما درین بیوت اربعه اثری از تشکلات
جرمین ملاحظه نکرده اند این بیوت را ساقطه خوانند وگویند درینجا هیچ نظر نیست واینجا و
شود که هر کوکبی را دو تسدیس بود یکی در سوم که آنرا تسدیس ایمن گویند ویکی در یازدهم که آن تسدیس
ایسر بود و دو تربیع یکی در چهارم ویکی در دهم که چهارم را ایمن و دهم را ایسر خوانند و دو تثلیث
از هر دو جانب یکی در پنجم ویکی در نهم که پنجم ایمن بود و نهم ایسر ویک مقابله ویک مقارنه پیش
نبود وجمله نظرها اینست مقارنه یکی بیش نبود جهت آنک در هر دو کوکب

بعدها انظار خمسه را نسبت بجرم کوکب ابطی
دهند پس هر گاه که کوکب اسرع بکوکب
ابطی رسد همان اتحاد محل واقع بود پس مقارنه
را حکم یکی بیش نباشد وهمچنین مقابله نیز یکی بیش
نبود بعلت آنک تقابل وقتی بود که دو کوکب بر دو جانب
خط مستقیمی باشند که بر مرکز فلک گذشته باشد و بدو طرف محیط متصل گشته یعنی بر دو طرف قطر و
رامیمین طرفین تواند بود وپس که محل انتصاف فلک است بخلاف انظار ثلثه باقیه که آن در یمین و
یسار نقطهٔ مفروض متیسر ست چه از هر دو جانب تا بنصف رسیدن سدس وربع وثلث حاصل شود

واین پنج نظر

واین پنج نظر باشد در هشت موضع بدین صورت که در دایره نموده شده است وراس و
ذنب را با کواکب الا مقارنه نباشد وآنرا مجاسده خوانند بدانک چون در سابق معلوم شده
است که راس وذنب دو عقده اند که از تقاطع دایرهٔ مدار شمس وقمر واقع میشوند هر اینه کوکب
نتواند بود وتعریف نظر بین الکوکبین شده پس چون موضع اند نه شخص هر گاه که کوکبی بدان موضع
رسد ومیان هر دو دایره باید گذشتن لامحاله جسد بجسد عقده باید مالید بلک از جوف عبور باید
کردن پس ناچار این حال را مجاسده اطلاق کنند وچنین نویسند در تقویم مجاسه لیس وعلی هذا باقی کواکب
را با راس یا با ذنب اما جهت خفت اصحاب درین روزگار چنین نویسند مجاسه چه این صورت هم در
تلفظ وهم در کتابت اقلست وخیر الکلام ما قل ودل آمده است وزهره وعطارد را با آفتاب
بجز احتراق نبود زهره وعطارد را با آفتاب بجز احتراق نظری دیگر ممکن نبود جهت آنک چنانک
سابقا ذکر رفته است مرکز تدویر ایشان هر دو در سطح مرکز جرم شمس است پس مرکز از مرکز دور
نیفتد اما چون ایشان در محیط تدویر هر گونه زنند بقدر نصف قطر تدویر خود از آفتاب بهر یک طرف
از طرفین دور افتند وآن غایت بعد زهره را چهل وپنج درجه است وعطارد را بیست وهفت درجه
پس زهره از آفتاب چهل وپنج درجه وعطارد از شمس بیست وهفت درجه هر گز دورتر نشوند
چنانچه حقیقت این را در فصل پانزدهم در بحث ظهور وخفا باز نموده شود واین بعدها هیچ یک
بتسدیس نرسد وچون تسدیس نشود دیگر انظار هم ممکن نبود وایشانرا با یکدیگر الا قران وتسدیس نبود
از جهت آنک این دو کوکب از آفتاب دور نشوند مانند دیگر کواکب چه زهره چهل وپنج درجه
وعطارد بیش از بیست وهفت درجه از آفتاب دور نشوند در هر دو جانب وایشانرا

بایکدیگر قران و تسدیس نظری دیگر میسر نباشد بنابر انک مقارنه خود معلوم است و این مقارنه
وقتی بود که در رجعت یا در استقامت هر دو روی بشمس دارند یا هر دو از شمس در گذشته باشند یا
از شمس یکی در گذشته و دیگری روی بآفتاب رود و درین وقت یکی ازین دو راجع باشد و همیشه
در حین مقارنه بعد ایشان از شمس کمتر از بیست و هفت درجه بود اما تسدیس را جهت آنست که
تسدیس ایشان گاهی اتفاق افتد که ایشان هر یکی در جهتی دیگر از آفتاب رونده بغایت بعد خود
باشند قریب بآن که دران وقت ببعد تسدیس رسند و تجاوز کنند و بغایت بعد خود رسند که از یک
طرف زهره از شمس بقدر چهل و پنج درجه دور افتد و از طرفی دیگر عطارد بقدر بیست و هفت درجه که
مجموع آن هفتاد و دو درجه بود چه این بعد از حد تسدیس تجاوز کرده و بحد تربیع نرسیده والسلام
و چون کوکبی متوجه باشد بیکی ازین نظرها گویند متصل است و چون اتصال تمام شود و
بگذرد گویند منصرفست باید دانست که چون کوکب سریع با کوکب بطی نظری خواهد کرد
چون بعد میان ایشان بقدر نصف جرم هر دو رسد درین وقت کوکب متصل بود مثلا
از انتهاء جرم کوکب سریع تا ابتداء جرم کوکب بطی مقدار درجات آن نظر باشد و چون این بعد از
مرکز جرم تا مرکز جرم واقع شود حد نظر بود و انصراف بعکس اتصال باشد یعنی مرکز با مرکز ازین حد
معین اقرب و ابعد شود و صورت اتصال و حد نظر و انصراف اینست و این نظرهای

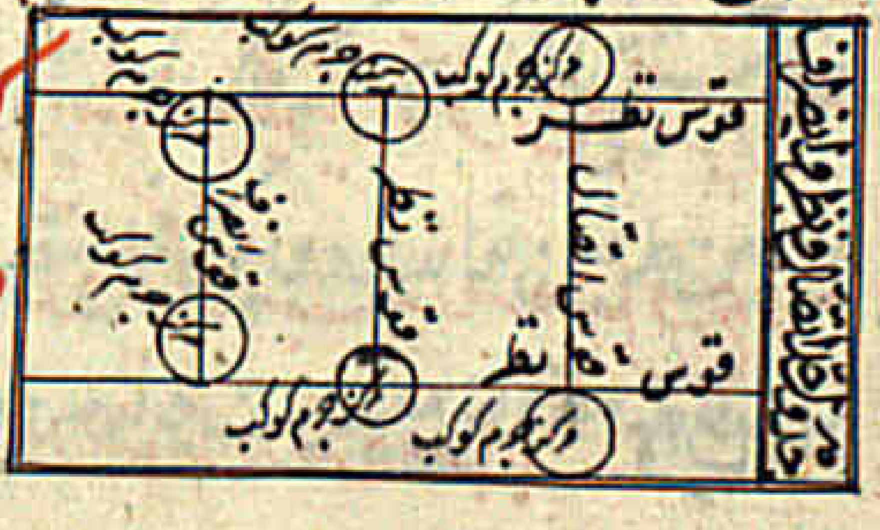

کواکب ششگانه را جز ماه بر حاشیه تقویم نویسند از جانب
دست راست برابر هر روزی یا هر شبی که آن نظر در
وی افتد و آنرا اتصالات کلی خوانند از انجهت که چون
این کواکب

این کواکب ششگانه بغیر از قمر بطی السیر اند چنانچه بسی سال و دوازده سال و حوالی دو سال و یکسال دوری
تمام کنند هر اینه ایشانرا بایکدیگر در دفتر یکساله که آنرا تقویم یکسالی خوانند انظار کم واقع شود چنانچه
مشتری را با زحل سالی باشد که یک نظر واقع شود و امکان سه نظر هم هست در حوالی رجعت
و استقامت و مریخ را با هر یکی ازین دو در سالی شش که با هر دو دوازده افتاده باشد در سالی
بتفاوت اندک و زهره و عطارد را با شمس بجز احتراق نبود چنانک عطارد را در سالی شش و در بعضی
سالها هفت و زهره را دو یا سه و در بعضی سالها هم یکی اتفاق افتد و جملهٔ این احتراقات در سالی هشت
یا نه بیشتر نبود و این دو را و شمس هر سه را با هر یکی از مریخ و مشتری و زحل بیست و چهار نظر شود
و در سالی بتفاوت سه نظر غایتش یا کم یا بیش چنانچه جمع این انظار در سالی کم یا بیش صد باشد و با تناظرات
و حالات صد و پنجاهی برسد و سر ماه شهور چهار تاریخ قریب پنجاه برسد که این جمله دویست
باشد و چون ۲۰۰ را بر ۱۲ قسمت کنند معلوم شود که در بعضی شهور جلالیه هفده نظر افتد که آن هشت
ماه بود و در ع ماه ۱۶ و چون این مختصرست و حاشیه را وسع آن هست بنابراین اینها را بر حاشیه
نوشتند و جانب راست جهت آنست که چپ مطلقا مخصوص بقمر باشد و اینها را اتصالات کلی از ان
خوانند که بجز قمر انظار باقی تمام سیاره اینجاست پس نسبت با قمر این کلی باشد و نام ماههای هر چهار
تاریخ چنانک مذکور گشته و روزها که دران تاریخ مشهور بود و تحویل ستارگان از برجی ببرجی
هم آنجا نویسند باید دانست که روزها مشهور هر تاریخی عبارتست از انک اصحاب هر تاریخ مثلا
اصحاب تاریخ رومی و همچنین ارباب تاریخ قدیم و اهل تاریخ جلالی و خداوندان تاریخ عربی و علی هذا
هر طایفهٔ در سال و ماه خود روزها چند را شگون گرفته و جدا ساخته و آنرا جشن کنند مثل عیدها و نوروزها

وماند آن وآنرا اعیاد وتواریخ گویند چنانچه بتفصیل این ایام در زیجها مسطورست بحسب عادت هر قومی چون اینجا محل یاد نبود نویسند وبعضی نیز این روزها مشهور تواریخ را بر حاشیهٔ دست چپ نویسند وآنرا توقیعات خوانند اما تناظر از دو گونه بود یکی آنک میان دو کوکب بود که هر دو در دو موضع بوند که در ساعات روز متساوی باشند وآن دو موضع بود از دو جانب سر سرطان وسر جدی که بعد هر دو از نقطهٔ سر سرطان واز نقطهٔ سر جدی متساوی باشد مثلا یکی در بیست درجهٔ ثور بود ودیگری در ده درجهٔ اسد چه بعد هر یکی از سر سرطان یک برج وده درجه بود واز سر جدی چهار برج وبیست درجه ودوم آنک میان دو کوکب باشد که هر دو در دو موضع باشند که در مطالع متساوی باشند وآن دو موضع بود از دو جانب سر حمل ومیزان که بعد هر دو از نقطها سر حمل ومیزان متساوی بود مثلا یکی در بیست درجهٔ حمل بود ویکی در ده درجهٔ حوت چه بعد ایشان از نقطهٔ سر حمل بیست درجه باشد واز نقطهٔ سر میزان پنج برج و ده درجه بدانک فرق میان نظر وتناظر بحسب لغت آنست که نظر عبارتست از نگرستن یک کوکب بکوکبی دیگر چنانچه میمثه ابعاد انظار بین الکوکبین بحسب حرکت کوکب سریع بود نسبت بعد وقرب کوکب بطی وتناظر عبارتست از نگرستن هر دو ستاره بیکدیگر وحقیقت تناظر آنست که دو کوکب در دو موضع باشند از اجزاء منطقة البروج بحسب سیر تقویمی یعنی حرکت مرکب که بعد از هر دو جانب نسبت با سر حمل ومیزان یا با سر سرطان وجدی مساوی باشد پس چون بعد مساوی باشد از دو جانب هر آینه از یک کوکب تا نقطهٔ مفروض بر توالی بروج بود واز کوکب دیگر

کواکب دیگر بر خلاف توالی بروج افتد واز جهت مساوی بودن بعد از هر دو جهت گفته‌اند که هما نا هر دو کوکب بیکدیگر مینگرند چه درینجا هر دو کوکب هم سریع وهم بطی بحرکت خاصهٔ خود نسبت با آن نقطهٔ مفروض بعد پیدا میکنند پس چون هر یکی علی حده بعد حاصل میکند گاه که هر یکی جداگانه مینگرند با آن محل وچون نگرستن از هر دو جانب است این را از آن تناظر گویند وهرگاه که بعد کوکبین از دو طرف سر حمل ومیزان مساوی شود این را تناظر مطالعی گویند بجهت آنک اجزاء حمل را بر توالی بروج تا آخر سنبله با اجزاء حوت بر خلاف توالی تا اول میزان چون مطالع مساوی یکدیگرست چنانچه مطالع هر جزوی از اجزاء با مطالع هر جزوی از اجزاء حوت وهمچنین ثور با دلو وجوزا با جدی وسرطان با قوس واسد با عقرب وسنبله با میزان چه اینها را اجزا با یکدیگر در زمان طلوع مساویست بر وجهی که درین بیت مذکورست بیت

طلوع برج وساعاتش مفصل گویم ومجمل ... صیاک ای اله بطب مجنک دزنک مویل

یعنی زمان طلوع حمل وحوت هر یکی به اک ساعت ودقیقه باشد وثور ودلو را به الک وجوزا وجدی را به بح وسرطان وقوس را به بک واسد وعقرب را هم به بک وسنبله ومیزان به بل وچون هر ساعتی از ساعات مستویهٔ اصطلاحیه مقدار زمان طلوع ته درجه است از اجزاء فلک نهم پس هرگاه که این ساعات ودقایق هر یکی را در ته ضرب کند حاصل اجزاء مطالع هر یکی باشد پس بنابرین این را تناظر مطالعی گفته‌اند واگر این بعد از دو طرف سر سرطان وجدی باشد آنرا زمانی گویند یعنی ساعات روز درین اجزاء هر دو جانب سر سرطان و جدی مساوی یکدیگر اند چه هرگاه که آفتاب بیک یک جزو از اجزاء ربع چهارم واول یعنی از

اول جدی تا آخر جوزا رسد ساعات روز مساوی آن باشد که شمس بهر یک یک جزو از اجزاء
نصف دیگر بود که آن ربع دوم و سوم است یعنی از اول سرطان تا آخر قوس چه هر چه در نصف
اول که از اول جدی تا آخر جوزاست باعتبار بعد تا هر دو نقطهٔ انقلابین مانده باشد تا غایت
طول نهار در اجزاء نصف دیگر یعنی از اول سرطان تا آخر قوس هم باعتبار مساوی شدن بعدها
این نصف با بعدها آن نصف کم شده باشد از غایت طول النهار تا ساعات النهار ایشان
از دو جانب مساوی هم شده باشد مثلا اجزاء جوزا در زیاده شدن و اجزاء سرطان در تناقص
و همچنین اجزاء ثور با اجزاء اسد و اجزاء حمل با اجزاء سنبله و اجزاء حوت با اجزاء میزان و اجزاء دلو
با اجزاء عقرب و اجزاء جدی با اجزاء قوس در یکی نصف بر توالی و در نصف دیگر بر خلاف توالی که
از تساوی بعد هر دو جزو نسبت با هر نقطهٔ از نقاط اربعهٔ انقلابین و اعتدالین تساوی بعد لازم
آید همان دو جزو را نسبت با دو جانب نقطهٔ مقابل او چنانک هر گاه که از دو طرف
سر حمل بعد دو جزو مساوی افتد بعینه از دو جانب سر میزان نیز بعد مساوی باشد اما بعد
که نسبت با اول حمل باشد مختلف بود با بعدی که نسبت با اول میزان بود هم در جهت و هم در
مقدار و در سرطان و جدی نیز همین قیاس کند والسلام و مصنف علیه الرحمه دو مثال آورد
بجهت عدد مختلف تا مبتدی تصور نکند که همیشه بهمین یک بعد اتفاق می افتد تناظرات بلک
معلوم کند که با بعاد مختلفه اتفاق افتد و صورت مثال تناظرات را بهر دو وجه هم زمانیه و هم مطالعیه
درین دو دایره که بر صفحهٔ آینده است
نموده شد بدین منوال

صورت دایره

صورت دایرهٔ تناظر زمانی

صورت دایرهٔ تناظر مطالعی

فصل سیزدهم در ممازجات قمر و دیگر احوال بدانک چون فارغ شد از صفحهٔ دست
راست تقویم و شرح احوال آن اکنون شروع میکند در شرح کیفیات دست چپ و این را قید کرد
بممازجات قمری بجهت آنک درین حال قمرست که بحرکت تقویمی خود با دیگر کواکب آمیخته میشود
چه او اسرع است از همه و آنچه فرموده که دیگر احوال عبارتست از احوالی که مخصوص است بجرم
قمر بدون کواکب مانند اوج و حضیض و شرف و هبوط و درجهٔ نیره که آن از نوزدهم درجهٔ
حملست تا سوم درجهٔ ثور که از درجهٔ شرف شمس باشد تا درجهٔ شرف قمر که درین ما بین چهارده
درجه واقع است آنرا نیره گویند و در مقابلهٔ این طریقهٔ محترقه بود که آن ما بین درجهٔ هبوط
شمس و هبوط قمرست یعنی از نوزدهم درجهٔ میزان تا سوم درجهٔ عقرب و آن هم چهارده درجه
باشد و همچنین رسیدن قمر براس و ذنب و کید و همچنین خالی السیر و وحشی السیر و بعید الاتصال
و مانند اینها که مخصوص اند بقمر بر صفحهٔ دست چپ تقویم در هر ماهی اول ایام اسابیع و دوم ایام

ماه عربی در دو جدول باز آرند یا بنام برقم اعداد و محل ماه یعنی برجی که قمر بوقت نصف
النهار دران برج بود در جدولی دیگر بنهند و در پهلوی آن در جدول چهارم ساعات
انتقال ماه از برجی ببرجی و نشان روز اگر انتقال بروز بود و یا نشان شب اگر انتقال
دران شب بود که بعد از روز بود بنهند بدانک چون در اختیارات امور جزئیه در عالم کون
و فساد معرفت موضع قمر و اتصالات او بکواکب و جمیع حالات او از سعادت و نحوست
ضروریست چه این اختیارات مبنی است بر قمر و ما یتعلق به یکی بنا بر سرعت حرکت که از
وی باقل مدت تغیر مکان و حالات حاصل شود و طالب را توصل بزمان مطلوب در
اختیارات بوجه اسهل دست دهد بخلاف دیگر کواکب که دیرتر بمقصود رسانند و ثانیا آنکه
فلک قمر نسبت باسکان ارض اقربست و لا محاله هرچند مؤثر بمتأثر اقرب باشد ظهور
اثر بیشتر و پیشتر تواند بود بعد از تمهید این مقدمه مخفی نماند که قمر را جهت سرعت حرکت
در یک دورهٔ خود که آن مدت کز یح د ایام و ساعات و کسور است با هر کوکبی از
کواکب ستهٔ باقیه این پنج نظر در هشت موضع اتفاق افتد و همچنین حالات و مجاسدات
و همچنین تحویلات از هر برجی ببرجی دیگر و منازل و این جمله قریب صد عدد شود و ضبط
این همه در دست راست متعذرست پس ناچار صفحهٔ ایسر را تنها بقمر مسلم داشتند تا ضبط
حالات کما وجب در انجا بتفصیل رسانند و در اول این صفحه همچنانک در دست راست ابتدا
بایام جمعات و ایام شهور عربیه کنند کرده اند اگرچه این ایام اسابیع و ایام شهور عربیه و بروج
قمر همان که در صفحهٔ شمسی آمده کافی می باشد لکن بجهت سهولت ادراک باز می آرند و ایام هفته

یا ایام

یا ایام شهور اگر خواهند بنام آرند و اگر خواهند برقم اما چون قاعده درین فن رقم است همه برقم
اولی باشد و چون تقویم بنصف النهارست و در موازی هر نصف النهاری رقم برجی که قمر در وقت نصف النهار
نهاده باشند و این رقم درین دو نصف النهار مقدم و تالی متغیر باشد فلاجرم در ما بین این دو نصف
قمر تغیر موضع کرده باشد پس آن زمان را باید باز نمود بنا بدین آن ساعات را درین ما بین هرچه
افتد در پهلوی همان روز و برج که اقرب بود ثبت کنند پس شش جدول متساوی بنهند جهت
نظر قمر بکواکب ستهٔ باقیه اول آفتاب و بعد از آن کواکب خمسهٔ متحیره بر ترتیب افلاک
و بازاء هر روزی که در وی یا در شبی که بعد از وی بود اگر قمر را بکوکبی ازین کواکب نظری
بود در جدول آن کوکب رقم آن نظر و رقم ساعتی که نظر دران ساعت بود بنهند و اگر
هیچ نظر نیفتد خالی بمانند و این اتصالات را همان نظرات قمر خوانند بجهت هر کوکبی از کواکب
ستهٔ باقیه جدولی برکشند در صفحهٔ قمری تا قمر را درین دور هر نظری که با اینها اتفاق ازان هر یکی
در جدول او وضع کنند بسبب تمیز و عدم التباس و علت تقدیم شمس بر دیگران همانست
که در سابق ذکر رفته است و نظرها آنچه در روز افتد هر اینه برابر همان روز وضع کنند اما نظرات
که در شب واقع میشود آنرا بازاء روز مقدم نهند و بازاء روز مؤخر ننهند فایده آنست که چون
شب بر روز مقدم است اگر بازاء روز مؤخر نهند چون آن روز بعد از شب است و غرض
نوشتن انظار اخبارست از خیر و شر قبل از وقوع پس چون شب گذشته بود آن نوشتن
را فایده نبود چه نظر هم گذشته باشد و علی هذا چون اثر در اکثر حالات پیش از نظرست اثر نیز
گذشته باشد و از گذشته اخبار بی فایده باشد بنا برین در روز مقدم بر شب نظر باید نوشت

تا چون قبل از شب آینده است نوشتن نظر خبر داده باشد از خیر و شر اثر نظری که درین شب
خواهد شد واین ساعات ودقایق که نظرات و تحویلات وغیرها را نویسند در تقویم آن
عبارتست از آنمقدار ساعات ودقایقی که دران وقت نظر از ان روز یا از ان شب
گذشته بود یعنی آنمقدار ساعات ودقایق چون از ان روز یا از ان شب بگذرد آن نظر یا
تحویل یا غیرها واقع خواهد شد و چون در جدول هر کوکبی در مدت یکدو رقمی در صفحه همانجا
قریب هشت نظر اتفاق افتد پس آن روزها که با آن کوکب نظری بنود خانهارا بالضرور
خالی باید گذاشت مگر آنکه از حالات چیزی که واقع شود در ازدحام شانزده نود در جدول هر
کوکبی که جا یابد بمقتضاء ارادت ثبت کنند وعلت همانجات گفتن گفته شده است والله اعلم
واجتماع واستقبال یعنی مقارنه ومقابله شمس وقمر با یکدیگر را که درهر ماه افتد بر صفحه دست
راست بالاء اتصالات کلی در جدولها بر یک نهند و روز یا شب تعیین کنند و ساعات
که از ان روز یا از ان شب گذشته بود و برج طالع و برج عاشر و درجات و دقایق هریک
هم بنویسند باید دانست که چون در احوال روزگار و احکام سنین وشهور تغیرات
حالات نیرین ونتایج ایشان را اعتبار تمام است واجتماع واستقبال وطوالع آن از نتایج
معتبره است چنانچه در احکام سنین ومواليد این دو حال تغیر عظیم دهد و دخل عجیب دارد
پس بنابرین لاجرم هر اجتماعی یا استقبالی که در هر ماهی واقع شود جهت سهولت استنباط احکام
آن اصحاب این فن طالع وعاشر آنرا معلوم کرده با توابع آن بعضی در زایچه ثبت کرده احکام
آن تا دیگری رسیدن یا از اجتماع تا استقبال یا بر عکس در ذیل آن نویسند در بالا صفحه قمری و بعضی نیز

بی زایچه نویسند

بی زایچه نویسند هم در محل مذکور مثلا اجتماع لاع واستقبال لاک بدین صورت ع ذوالحجه لا ذوالقعده
مه علی ه هه الطالع د ه ه العاشر ا ع له الجزو الالا وبعضی همین صورت بر حاشیه دست
راست در جدولها بر یک بطول نهند ودر زیر صفحه مذکور در آخر یک سطر نهند بهمین ترتیب وطالع آن
بود که در آن وقت از مشرق طلوع کند وعاشر آن باشد که دران زمان میان مشرق ومغرب
بر میان آسمان بود اگرچه قصه طالع وشرح کیفیت آن خواهد آمد اما درهر وقتی که امری حادث شود
یا شغلی بنیاد خواهند کرد نظر کنند دران زمان تا آن برج که دران وقت از مشرق طلوع کند آنرا طالع
گویند وآنقدر درجات ودقایق که دران زمان از ان برج از دایره افق بالا آمده باشد آنرا درجات
ودقایق طالع خوانند از ان آن امر یا آن زمان مطلوب وبدانکه برج دهم را عاشر گویند از ان
برج طالع وآن برج همیشه بر میان آسمان افتد فوق الارض از همه برج طالع وآنرا چنان دانند که
از برج طالع ابتدا کرده بشمارند هرکدام که دهم افتد عاشر آن طالع آن برج باشد وجزو اجتماع را
بنویسند وآن موضعی بود از فلک که آفتاب وماه در وی مقارن شده باشند چون در احکام
سالها وحالات عالم وهمچنین در موالید جهت تعیین عطیه عمر وغیرها جزو ومقدم بر طالع تحویل
یا ولادت ومعرفت موضع او ومستولی ومنتزر وا زضروراتست هر اینه آنرا نیز در تقاویم ثبت
کنند تا عند الحاجت موجود باشد واین جزو اجتماع درجه ودقیقه باشد از برجی که مرکز جرم قمر دران
درجه ودقیقه از ان برج بحرکت مرکب با مرکز جرم شمس بر خط مستقیم منطبق گشته باشد چنانکه
چون خطی مستقیم از مرکز عالم اخراج کنیم که بدان جزو مفروض از اجزاء منطقة البروج پیوندد بر مرکز
جرم قمر ومرکز جرم شمس گذشته باشد پس آن جزو را از منطقة البروج که محل تماس طرف این خط مفروض

باشد جزو اجتماع خوانیم واین جزو تقویم نیرین باشد درین وقت واین جزو اجتماع باعتبار شب
وروز مختلف نشود از انک اختلاف جهت مخالفت موضع این دو نیرست چه درینمعنی حکم
بر موضع نیر نوبت است ونیر نوبت در شب قمرست ودر روز شمس ودرین صورت چه
در شب وچه در روز موضع هر دو جزو واحدست از هرکدام که اعتبار کنی همان یکیست بخلاف
استقبال وجزو استقبال هم بنویسند وآن بروز موضع آفتاب بود در وقت آنک با ماه
مقابله کند وبشب موضع ماه جزو استقبال عبارتست از برج ودرجه ودقیقه که اگر استقبال
روزی بود شمس در وی بود واگر شبی باشد قمر در وی بود چه این بحقیقت موضع نیر نوبت
است در هر دو صورت اما در صورت اول یعنی اجتماع چون هر دو نیر را موضع یکیست وشمس
اعظم است شمس را گویند وقمر را اهمال کنند ودر صورت دوم یعنی استقبال چون این موضع در تقابل
است هر یکی را در محل نوبت خود منسوب سازند مثلا استقبال اتفاق افتاد در روز ودرین
وقت استقبال شمس بود در ه ک له وقمر در و ک له پس درین حال جزو استقبال موضع شمس بود یعنی
ه ک له واگر همین استقبال را شبی فرض کنند موضع قمر که هست و ک له بعینه جزو استقبال باشد
وهمیشه برین قیاس بود وحالات قمر هم بنویسند وبعضی در جدول جداگانه نویسند وبعضی در
خانها خالی از جداول خراجات نویسند بلونی دیگر بدانک حالات همانست که مذکور گشته اما
آنرا حالات قمر از ان گویند که مخصوص است بجرم قمر فقط نه مقید بهیچ کوکب دیگر مانند نظرات
که هر اینه قمر را با کوکبی دیگر میسر نیست اما آنک بعضی در جدول جداگانه نویسند وبعضی هم در
میان جدول اما اخراجات کواکب بلونی دیگر را آخر بصواب اقربست چه گاه بود که در شبانروزی

دوحال

دو حال یک احتمال دارد که سه حال دست دهد واین بسیار واقع شود چنانچه گاهی که آفتاب
در حالی خج درجهٔ ثور بود فرضا وقمر در شبانروز در غایت سرعت باشد که بهت به تدل رسد
پس درین وقت در اول روز قمر بدرجهٔ بیره رسد ودر اواخر حمل تحت الشعاع ودر آخر
همین شب بدرجهٔ شرف رسد که درین شبانروز سه رقم حالات باید نهاد وهرگاه که
در جدولی جداگانه خواهند که بنهند متعذر باشد پس زایدی را یا ترک باید کرد واین جایز
نیست جهت آنک مبنی بر ضعف وقوای کواکب است واین ضعف وقوی ذاتیست و
عارضی وذاتی داخل قسم حالاتست وعارضی داخل قسم نظرات پس ترک حالات جایز
نبود ویا از ان دو سه حال یکی را در ان جدول بازاء همان شبانروز نوشته باقی را باز
در جداول کواکب جایی که خالی یابند بازاء همان شبانروز باید نوشت وچون دیگر رجوع
بدین جداول باید کرد پس جدول جداگانه را چه فایده باشد وحالات مجاسدهٔ ماه باشد با رأس
وباذنب که در کدام روز یا شب افتد وبچه ساعت چنانک در سابق گذشته است ورسیدن
ماه بدرجهٔ شرف ودرجهٔ هبوط چنانچه شرح آن بیاید وحال طریقهٔ محترقه نویسند چنانک در اول
این فصل مسطورست وبعضی رسیدن ماه بتحت الشعاع هم یاد کنند وآن وقتی بود که ماه بعد
از آفتاب پیش از اجتماع با دوازده درجه آید بدانک حد تحت الشعاع دوازده درجه است چه بقدر
بعد نصف جرم قمر می باشد وقمر را جرم از هر طرفی دوازده درجه است پس هرگاه که قمر پیش از اجتماع
با شمس قریب شود چندانک میان شمس وقمر بعد دوازده درجه باشد جرم قمر مماس شعاع شمس گردد
وچون غلبه ضوء شمس راست ابتدا آن بود درین وقت که قمر در زیر شعاع شمس رود تا چندانک چون

درجه و دقیقهٔ قمر دران برج مساوی درجه و دقیقهٔ شمس شود که هم دران برج است پس بحد مقارنه
رسیده باشد و چون قمر ازان درگذرد از مقارنه منصرف گشته باشد و از شمس دور شود بطرفی دیگر
تا چندانک بقدر دوازده درجه دور افتد آنرا حد خروج الشعاع خوانند و این را هم یاد دارند و این
نیز بهمان درجه بود از طرفی دیگر چه عکس تحت الشعاع است و تحت الشعاع و مقارنه و خروج
الشعاع را مثال اینست **ومجاسدهٔ ماه با کید هم یاد دارند**

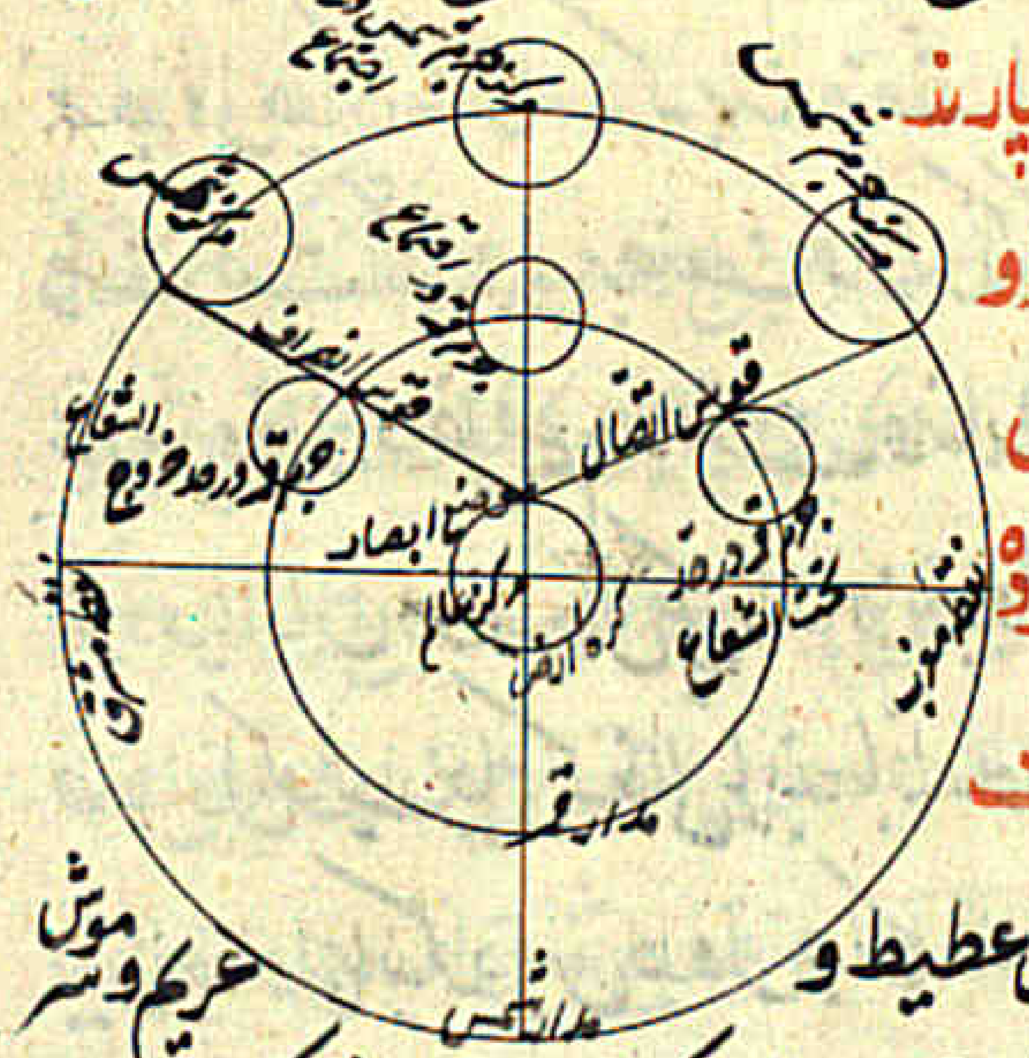

**وکید چنین گویند که کوکبی نحس است و سیر او
معکوس است** مثل سیر راس و ذنب **و دوری
بصد و چهل و چهار سال تمام کند و برجی بدوازده
سال و چنین کوکب بر فلک بدیدار نیست**
بباید دانست که کید را با شش ستارهٔ دیگر یعنی عطیط و عریم و شر و موش
وکلاب و دو ذوابه و لحیانی ایشان را سبعهٔ منحوسه خوانند حکما بحسب اثری که از ایشان
در اوقات ملاحظه کرده اند اعتباری کرده حرکتی معین کرده اند و بسبیل مجاز کواکب گفته
چه کوکب آن تواند بود که او را فلکی باشد و هیچ فلک جهت ایشان اثبات نشده و چون
این هر هفت را یک حرکت متحرک داشته اند پس گفته اند که ایشان همه در یک چیز توانند
بود بمحلی مختلف و چنین گفته اند که ایشان کواکب نیستند فی الحقیقه بلک بخاری اند کثیف و منجمد
و هر اینه هرچه کثیف و منجمد باشد سرد تواند بود که در کرهٔ اثیر متمکن گشته متعلق بسبعهٔ سیاره شده
باثر ایشان اثر میدهند و آثار ایشان ظاهرست چنانچه دلیل برودت جسم ایشان آنست که هر کوکب

از کواکب سیاره

از کواکب سیاره که بمجاسدهٔ کید رسید البته بقدر محل و کوکب اثر برودت ظاهر میشود چنانک در
اکثر مجاسدات کواکب که در اواخر فصل پائیز یا در تمام فصل زمستان یا در اوایل فصل بهار باکید شد
همیشه برفها بر زمین آمد بقدر کوکب و محل و این هم دلیل نحوست است و نیز دلیل نحوست
ذوذوابه که ظاهرست که هرگاه که او ظاهر شد در عالم چه شور و فتنه ظهور می یابد و اینها همه
دلیل وجود ایشانست اما چون هیچ فلکی باین حرکت متحرک نیافته گفته اند که ایشان در فلک
نیستند و چون در فلک نباشند ستاره نبوند چه ستاره آنست که در فلک مرکوز باشد چون نگین
در انگشتری و علامات نظرات و حالات در تقویم بدین صورت وضع کنند مثلا مقارنه و
قران را ه تسدیس را س تربیع را ع تثلیث را ث مقابله و استقبال را ل تناظر زمانی را ظر تناظر
مطالع را طر تحویل را ل عکس را عکه انتکاث را ث شرف را ف هبوط را ط اوج را
ج حضیض را ض احتراق را ق طریقهٔ محترقه را قه نیره را ه مجاسدهٔ راس را مجاسدهٔ ذنب را
مع مجاسدهٔ کید را معکید روز را م شب را ل تحت الشعاع را یع خروج الشعاع را ح رجعت
را ع استقامت را مت اقامت را مقیم نیمه روز یا شب را ف والله اعلم بالصواب
فصل چهاردهم در منازل ماه و آن بیست و هشت است بدانک چون قمر دوری
را از نقطهٔ مفروض تا عود بنقطهٔ معین بمدت بیست و هفت شبانروز و ثلثی الاکسری که روز
بیست و هشتم باشد قطع میکند پس اصحاب عرب بطریق داب خود تمامی دور فلک را به بیست
و هشت قسمت متساویه کرده هر قسمی را یک منزل گفته اند چه منزل جای نزول است هر عابری
السبیل را بحسب اصطلاح و چون قمر از باقی کواکب سنهٔ اسرعست کانه که او عابر لیست و دیگران

ممکن بنابران منازل را بقمر منسوب کردانیده اند تا قمر را هر روزی در یک دورهٔ خود در یک
منزل محسوب دارند و حصّهٔ هر منزلی از منطقهٔ فلک البروج یج ـ ناکه مه افتد از درجه تا ثالثه
چنانچه دو منزل را که ص ـ ناکو باشد و ی برج له درجه و کسور باقیه حصهٔ ثلث منزلی باشد پس بدین
تقدیر حصهٔ هر برجی دو منزل و ثلثی بود که مجموع دور فلک که دوازده برج است بیست و هشت
منزل بود و چنانک در وجه تسمیهٔ بروج روشن کردانیده شده این اقسام بیست و هشت
کانه را نیز بحسب صوری که در ایشان تصوّر کرده اسمی نهاده اند تا در وقت حاجت کویند
امروز قمر در فلان منزلست و اسامی منازل با شرح صور و کیفیت آن اینست منزل اوّل
شرطین باید دانست که از پس نقطهٔ اعتدال ربیعی چنانک اوّلین برج حملست همچنان منزل
نخستین هم شرطین است و نشان او دو ستارهٔ روشن بر عرض منطقه یکی از جانب شمال
و دیکری بجانب جنوب بعد میانشان بقدر نیزهٔ و با آنک میل بجنوب دارد ستارهٔ دیکر است
کوچکتر بدین صورت شمالی منطقه جنوبی و این شرطین بر سرو کاه صورت حملست دوم بطین
باشد و آن سه ستاره است خورد مانند مثلثی بر دنبهٔ بره که آن حملست و بطین از آن کویند که
بمعنی شکمک آمده است زیرا که این منزل را اوّل بر شکم حوت قیاس کرده اند و چون
شکم حوت بزرک بود و این صورت خورد کفتند بر دنبهٔ حملست و صورت بطین اینست
منزل سوم ثریا یعنی پروین و این شش ستاره است و از ینجهت در مازندران او را اشک
کویند و بهم مجتمع باشند مانند خوشهٔ انکور و این صورت بر کوهان ثور است و عامّهٔ مردم خاصه شعرا
برانند که او هفت ستاره است و این زعم خطاست و صورتش اینست منزل چهارم

دبران

دبران و آن یک ستارهٔ بزرک روشن است و سرخ رنک بر آن چشم کاو که سوی مشرقست
نهاده و او را عین الثور از آن کویند و دبران را تابع النجم نیز خوانند یعنی از پس روندهٔ پروین چه پروین
را نجم هم کفته اند اکرچه اسم نجم بر همه ستارها بطریق عمومست امّا بر ثریا بطریق خصوصست و با دبران
چهار ستارهٔ دیکر بود بر شکل مثلث طولانی بدین کونه منزل پنجم هقعه و آن سه
ستاره است خورد بر صورت دیک پایه بر سر صورت جوزا و از غایت خوردی و نزدیکی
ایشانرا بعضی یکی کفته اند و حال آنک هر سه ظاهر اند بدین وجه و منزل ششم هنعه
و آن دو ستارهٔ خورد است یکی ازین دو روشنتر و هر دو بر پایهای جوزا واقع اند نزدیک کعب
و صورتش اینست و منزل هفتم ذراع یعنی بازوی شیر نزدیک اعراب و این بازوی
شیر مبسوطست زیرا که مقبوض شعری شامیست با هر روشن و این مبسوط دو ستاره است
روشن بر هر دو سر دو پیکر و دوری میانشان مانندهٔ شرطین است بقول بعضی امّا بقول
دیکر بعد میانشان بقدر یک کزاست از آن ایشانرا ذراع کفته اند و صورت ایشان اینست
منزل هشتم نثره یعنی بینی شیر و این دو کوکبست از جملهٔ صورت سرطان و ایشانرا
دو سوراخ بینی خوانند و بتازی منخرین الاسد کویند و میانشان آن ستارهٔ ابریست که بر سر سرطانست
و قومی آنرا ملازهٔ شیر کویند امّا یونانیان آن دو ستارهٔ خورد را در خور خوانند و آن ستاره سحابی را که
در میانشانست معلف خوانند یعنی علف کاه و آن بدین وجه است وضف معلف وضف منزل نهم طرفه
یعنی چشم کردانیدن شیر و این دو ستاره اند میان ایشان مقدار رشی بعد باشد ظاهر او
یکی از ایشان داخل صورت شیر است و دیکری خارج بدین شکل داخل خارج منزل دهم جبهه

یعنی پشانی شیر چه ایشان چهار ستاره اند روشن پیچیده نهاده بر پشانی صورت اسد ابتدا
از جانب شمالی و انتها بجانب جنوب و از همه یک ستاره روشنترست که بطرف جنوبست و
ویرا قلب الاسد ملکی خوانند بدین صورت شمالی ٥......٥ جنوبی منزل یازدهم زبره و خراتین
نیز خوانند و این دو ستاره است ظاهر از یکدیگر دوری زیاده از آن بسیار دارند و بر پشت شیر
اند بدین گونه ٥......٥ منزل دوازدهم صرفه یک ستاره است بر دنبال
شیر و اورا ازینجهت ذنب الاسد هم گویند و این ستاره مانند پرویزنیست از ستارها بنشیبا گرد
آمده و از بهر این ویرا هلبه نیز گویند یعنی موها سر ذنب وآن بدین گونه است ٥ منزل
سیزدهم عوا و این چهار ستاره است از شمال بجانب جنوب کشیده و در آخر پیچش دارد
چون صورت حرف لام و زعم اعراب آنست که ایشان سگان اند که بشیر بانگ همی کنند
وصورت اینست شمالی ٥..٥..٥ جنوبی منزل چهاردهم سماک و این سماک اعزلست و ما سماک رامح
که این دو سماک پیش تازیان از پس شیر بر دو کُنها شیر اند اما این اعزل نزد یونانیان
بر سر دست عذرالست و جمیع مترجمان مجسطی ازان جهت ویرا سنبله نام کردند و سنبله
بحقیقت نام این ستاره است وآن سنبله که برج ششم بدو معروف نهند صفیره است
آن کیوان که برابر عذرالست یعنی گیسوی عذرا خوشه است وصورت سماک اینست ٥
منزل پانزدهم غفر دو ستاره خورد اند بر دامن عذرا ناپیدا و از بهر این نام این منزل
از غفر آن که پوشیدنست استنباط کردند وصورتش اینست ٥ ٥ منزل شانزدهم
زبانا یعنی دو سر عقرب وآن دو ستاره است از دو کفه ترازو و بر عرض منطقه وبط

پنهما بقدر

پنهما بقدر یک نیزه بدین صورت شمالی ٥......٥ جنوبی منزل هفدهم اکلیل یعنی افسر و این سه
ستاره است روشن بر پشانی عقرب بر عرض منطقة البروج اندکی مایل یکی بدین
صورت شمالی ٥..٥ وسطی ٥ جنوبی منزل هجدهم قلب وآن قلب العقرب است وآن ستاره
باشد سرخ و روشن بغایت رخشنده که گویی حرکت میکند و منجمان ویرا سرشت مریخ خوانند
یعنی مزاج مریخ در عقرب ازوست و پیش ازوی ستارهٔ ایست خورد تر و آنست که بعد ازو
هم ستارهٔ دیگرست مرسه بر خم نهاده بر طول منطقة البروج بدین صفت ٥..٥..٥ قلب العقرب
منزل نوزدهم شوله که آن در آخر عقربست و در بندها دنبال در آورده است وآن دو
ستارهٔ روشن است بزرگ و بُعد در میانشان مقدار یک وجب باشد زیاده تر بدین
گونه ٥....٥ منزل بیستم نعایم یعنی اشترمرغها و ایشان چهار ستارهٔ روشن اند بر چهار سو
نهاده از کمان و تیر و اسپ قوس و تازیان مجره را که مشهور بکهکشانست و سندوان آنرا راه
بهشت خوانند وآن محل گرد آمدن ستارهاء سحابیست که آن همه بر دایرهٔ بزرگ واقع اند که بر
دو برج جوزا و قوس گذشته باشد هر چند جایی تنگ و جایی پهن و جایی سطبر و جای باریک
میشود و گاهی هم تو بر تو گردد و زیاده گردد و ارسطوطالس حکیم این مجره را گوید که از
بخار دخانی در هوا صورت گرفته است و بر ستارهای بسیار گرد آمده چنانک خرمن ماه
و آفتاب و گیسو و ذوات الاذناب و دنباله که اندر هوا برابر ستارها پدید آید یکی تشبیه کنند
و این چهار ستاره را گویند با شترمرغانی مانند که آمده باشند تا آب خوردن و از این سبب
نعایم وارد نام کردند یعنی آمده زیرا که برابر ایشان چهار دیگرست هم بر چهار سو نهاده و

واپشان را نعایم صادر خوانند یعنی باز گشته چون آب خورده بدین صورت
منزل بیست و یکم **بلده** و آن جائیست بر فلک از ستارها خالی و ازین جهت او را
به بیابان تشبیه کرده اند و بدان کشادکی که میان دو ابرو باشد و آن ستارها که بر
کنارهٔ وی اند ظرف مغرب آنرا قلاده خوانند و صورت اینست منزل
بیست و دوم **سعد الذابح** و این سعد دو ستاره است نه روشن بر عرض منطقة البروج
و بعد بینهما مقدار ارشی زیاده تر و بنزدیک ایشان ستارهٔ دیگر هست تازیان کویند که
این آن کوسفند است که سعد ویرا می کشد و این همه بر سر جدیست برین وجه 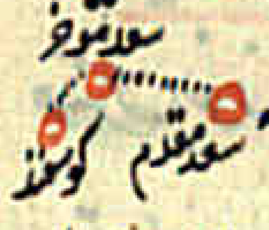
منزل بیست و سوم **سعد بلع** و این دو ستاره است بر دست چپ ساکب الماء یعنی دلو
و میان ایشان مثل سریست و کویند این آنست که سعد ویرا فرو برد بدین صورت
منزل بیست و چهارم **سعد السعود** چند ستاره است خرد بر عرض منطقة
البروج که جای ایشان دنبال جدیست و بازوی ساکب الماء بدین صفت منزل
بیست و پنجم **سعد الاخبیه** چهار ستاره است زیر دست دلو همچون پای بط سه ازان بر کرد آن
مثلث و چهارم که سعدست در میان وی و این مثلث خبائش یعنی خانه و سعدها بنزدیک تازیان
نه این اند بلک بسیار اند و صورت اخبیه و سعد اینست و تازیان کویند سعدها ازده
فزون اند منزل بیست و ششم **فرغ مقدم** و منزل بیست و هفتم **فرغ موخر** و نیز پیشین و پسین
کویند و هریکی ازین دو فرغ دو ستاره است روشن و از یکدیکر مقدار نیزهٔ دور شده بر عرض
منطقه و همواز صورت اسب بزرک اند و فرغ درینجا یعنی بیرون آمدن آب بود از دلو زیرا که تا با

این چهار

این چهار ستاره را بدلو تشبیه کرده اند و برج یازدهم بدلو معروفست و ازین سبب هر دو فرغ
را دو عرقوه خوانند بالائین و زیرین و صورتش اینست 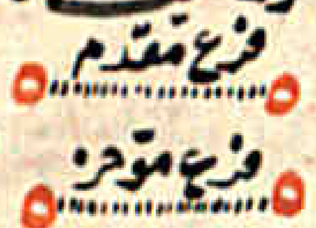 منزل بیست و هشتم
رشا و بطن الحوت نیز کویند و این ستاره ایست روشن بر سر آن زن که بازنجیرست
یعنی مرأة المسلسله و نزدیک او ستارکان خرد اند و برهم کشیده و تازیان صورت
حوت را ازان استنباط کرده اند و این ستاره بر شکم حوت می افتد و ازان جهت این
ستاره را بطن الحوت کویند و از فراخی این شکم او را بطین نام کردند و این منزل را رشا
ازان کویند که آن ستارها را که صورت حوت ازان کرفته اند بریسمان تشبیه کرده اند
تا دلو و رسن بباشد و صورت این منزل اینست 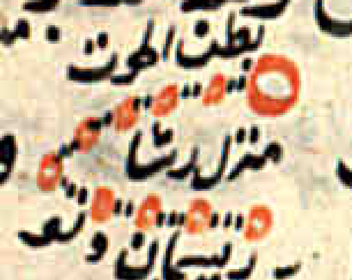 و ترتیب قسمت این
منازل بروج چنان باشد که هر دو منزل و ثلثی از منزلی حصهٔ یک برج آید اما بدین کونه
بود که از ابتداء منازل و اول بروج یعنی از اول حمل و منزل شرطین کیرند چنانک
شرطین و بطین و ثلث اول از ثریا حصهٔ حمل بود و دو ثلث باقی ثریا و دبران تمام
و دو ثلث اول هقعه حصهٔ برج ثور و ثلث باقی هقعه و تمام هنعه و ذراع حصهٔ جوزا
شود و همچنین هر هفت منزل حصهٔ سه برج شود بدین صورت که درین جدولست

فصل ربیع	حمل ثور جوزا	شرطین	[illegible]	بطین	[illegible]	ثریا	[illegible]	دبران	[illegible]	هقعه	[illegible]	هنعه	[illegible]	ذراع	[illegible]
فصل صیف	سرطان اسد سنبله	نثره	[illegible]	طرف	[illegible]	جبهه	[illegible]	زبره	[illegible]	صرفه	[illegible]	عوا	[illegible]	سماک	[illegible]
فصل خریف	میزان عقرب قوس	غفر	[illegible]	زبانا	[illegible]	اکلیل	[illegible]	قلب	[illegible]	شوله	[illegible]	نعایم	[illegible]	بلده	[illegible]
فصل شتا	جدی دلو حوت	سعد ذابح	[illegible]	سعد بلع	[illegible]	سعد السعود	[illegible]	سعد الاخبیه	[illegible]	فرغ مقدم	[illegible]	فرغ موخر	[illegible]	رشا	[illegible]

وقمر هر روز در منزلی باشد و گاه باشد که زیادت از یک روز در یک منزل بماند و گاه
باشد که در یک روز زیادت تر از یک منزل برود و موضع ماه در هر منزل که باشد بوقت
نیم روز آن منزل را در جدولی جداگانه بنهند بازاء آن روز و بعضی وقت انتقال ماه از
منزلی بمنزلی در جدولی دیگر بنهند بباید دانست که چون قمر بحرکت تقویمی گاهی سریع السیر
است و گاهی بطی السیر پس بدین تقدیر هر روز یک منزل متساوی نرود بلکه گاه باشد
که چون سریع السیر بود دران شبانروز حصهٔ یک منزل زیادت رود و گاهی که بطی
السیر بود دران شبانروز حصهٔ یک منزل کمتر رود و چون در تقویم برابر هر روزی آن منزل
ثبت کنند که قمر دران نصف النهار دران منزل باشد و گاه بود که برابر دو نصف النهار
همان یک منزل نویسند از آن جهت بود که چون قمر در نصف النهار اول باندک زمان پیشتر
بآن منزل آمده باشد دران نصف النهار در دقایق اوایل آن منزل بود و چون قمر دران
شبانروز در غایت بطو بود حرکتش یا ل درجه و دقیقه باشد و این از حصهٔ یک منزل که آن
یب نا کو است کمتر است پس تا نصف النهار دوم هنوز قمر از آن منزل بیرون نرفته باشد
اما در آخر دقایق آن منزل بود و چون در نصف النهار دوم نیز در همان منزلست هر چند آخر
دقایق آن منزلست لکن چون تقویم نصف النهاریست پس برابر آن نصف النهار هم همان
منزل باید نوشت پس در دو نصف النهار یک منزل از آن جهت نویسند و آنچه در دو
نصف النهار سه منزل نویسند دو منزل برابر دو نصف النهار بسیاهی و یک منزل دران ما بین بسرخی
وقتی باشد که قمر دران شبانروز در غایت سرعت بود و در نصف النهار مقدم در آخر منزلی باشد

پس دران

پس دران نصف النهار همان منزل نویسند هر چند در اواخر منزلست و چون قمر را در غایت سرعت
حرکت در شبانروزی یه ه درجه و دقیقه است و حصهٔ منزلی یب نا کو پس قمر درین شبانروز تا
نصف النهار تالی از اخر آن منزل که در نصف النهار مقدم بود نقل کرده بمنزلی دیگر آید و از آن منزل
هم تا نصف النهار تالی گذشته بمنزل سوم نقل کند چنانچه در نصف النهار تالی در اول منزل ثالث باشد
پس لاجرم در نصف النهار اول منزل اول نویسند و در نصف النهار دوم منزل سوم و دران
ما بین منزل دوم را که منزل اوسط این سه منزلست بسرخی نویسند یا برنگی دیگر و تعیین
ساعات انتقال از منزلی بمنزلی کنند از آن جهت که چون در منازل هر یکی سعادت و نحوست
یافته اند هر اینه از منزلی بمنزلی حالات تغیر یابد و لامحاله ضرور افتد مبدا تغیر را معلوم
کردن تا در احکام مغلطه نیفتند و چون فلک دوازده برج است و منازل بیست و هشت
حصهٔ هر برجی دو منزل و ثلثی باشد ذکر این معنی بتفصیل گذشته است و در جدول هم نموده شده
و شمس هر منزلی را که باز پس کند و از آنجا دور شود و آن منزل پیش از طلوع آفتاب برآید و
چون ظاهر شود طلوع آن منزل در میان اتصالات کلی بنویسند بازاء آن روز و بوقت
طلوع هر منزلی سقوط رقیب آن منزل باشد و آن منزل پانزدهم بود از آن منزل بباید
دانست که چون طلوع منازل یکی از اسباب تغیرات هواست چه این طلوع عبارتست
از بیرون آمدن ستارهای هر منزلی از تحت الشعاع هر اینه درین محل ذکر طلوع منازل کرده و
این چنان بود که منازل را بدو گونه اعتبار کرده اند یکی بطریق قسمت اجزاء فلکی چنانچه در منازل
قمری گفته شد چه آن منسوب بقمرست و دوم بطریق صور کواکب چنانچه در اشکال نموده شد

واین قسم را منسوب کرداینده اند بشمس و چون هر صورتی ازین صور بیست و هشت
کانه که نا کو اجزاست از اجزاء منطقة البروج و شمس در شبانروزی قریب یکدرجه حرکت
کند پس بدین تقدیر همیشه حصهٔ یک منزل را بطوال سیزده شبانروز بچند ساعت پیشتر
یا پستر رود و تا مادامی که در یک منزل باشد سه منزل را پوشیده دارد یکی را بجرم و یکی را
که پیش از انست بشعاع صبح و سوم را که بعد از انست که بجرم پوشیده دارد بضوء شفق ظلام
تحقیق نتوان دانست که شمس از ان منزل اوسط که او در وی بود چه وقت بمنزل موخر
آن نقل کند مگر بان که منزل مقدم از زیر شعاع بیرون آید چه درین محل چون شمس
بمنزل موخر رفته باشد منزل اوسط که شمس در وی بوده است از شمس بطرف مغرب افتد
و آن منزل مقدم که در جانب مغرب در زیر شعاع بود از تحت الشعاع بدر آید پس این
کانه که او طلوع کرده است و این بحقیقت انتقال شمس بود از منزلی بمنزلی و لابد چون
تحویل شمس را اثریست انتقال منازل او را هم اثر خواهد بود از جهت این را در میان اتصالات
کلی نویسند و چون منزل از تحت الشعاع بیرون آید پانزدهم آن منزل در ان صباح در
مغرب ناپدید شود یعنی غروب کرده باشد چه درین سیزده روز همه صباح آن منزل
قریب افق مغرب ظاهر بوده باشد و چون این منزل را نگاه میداشت تا چون او بدر آید
این فرو رود از ان روی او را رقیب خوانند هر چند بمعنی نظیر است اینجا و چون منازل بیست
و هشت است لاجرم رقیب پانزدهم تواند بود والسلام

فصل پانزدهم در ظهور و اختفا و دیگر احوال کواکب

بدانک ستارگان علوی پیش از احتراق بچند روز در مغرب

مختفی شوند

مختفی شوند بعد از غروب آفتاب یعنی چون آفتاب غروب کند ایشان را نتوان دید که
نزدیک بافق مغرب باشند و بعد از احتراق بچند روز در مشرق ظاهر شوند پیش از طلوع آفتاب
و احتراق ایشان در میانهٔ ایام استقامت ایشان باشد و مقابلهٔ آفتاب با این کواکب
در میانهٔ ایام رجوع این کواکب باشد و رجوع ایشان در میانهٔ دو تثلیث آفتاب باشد چه مقابله
در میانهٔ دو تثلیث ایمن و ایسر بود اما بدانک ظهور و اختفاء کواکب نسبت با بعد و قرب شمس
باشد و این ظهور و اختفا که بمنزلهٔ تحت الشعاع و خروج الشعاع است هر قمر را کواکب علویه یعنی
زحل و مشتری و مریخ را در یکدور شمس که مدت یکسال شمسی است باضافهٔ حرکت هر یکی ازین کواکب
یکنوبت اتفاق افتد چه اگر این حال تابع احتراق ایشان تواند بود نه تابع مقابلهٔ ایشان با
شمس از انک ظهور وقت خروج اجرام ایشان بود از تحت الشعاع و اختفا وقت دخول
ایشان در تحت الشعاع و چون آفتاب در سیر اسرعست و خود بحرکت خود قریب و بعید
میشود با کواکب علویه هر اینه هر سال آفتاب یکنوبت بهر یکی از ایشان بلک در بعضی اوقات
بهر دو سال بمریخ یکنوبت رسد و چون حرکت کواکب از مغرب بمشرق است پس چون آفتاب
از جانب مغرب بدان حد رسد که تحت الشعاع باشد ایشان در ان اوقات بعد از
غروب شمس بجانب مغرب باشند جهت آنک چون ایشان در جانب شرقی شمس اند و طلوع
کواکب بحسب سیر فلک نهم است پس در طلوع و غروب آفتاب مقدم بود و چون آفتاب
با ایشان از جانب مغرب بدان حد رسد که بحد تحت الشعاع باشد ایشان بعد از غروب شمس
نزدیک بافق مغرب باشند و ضوء شمس مانع شود ایشان را نتوان دید و این وقت اختفاء

ایشانست اما ظهور این کواکب علویه چنان بود که چون آفتاب از جانب مغرب با ایشان
چندان نزدیک شود که بحدّ احتراق رسد و ازان درگذرد پس ایشان بطرف مغرب
افتند و شمس بجانب مشرق درین اوقات ایشان پیش از آفتاب طلوع و غروب کنند
و چون بحدّ خروج الشعاع برسند صباح در طرف مشرق ایشانرا پیش از طلوع شمس بتوان
دید چنانچه در مغرب بعد از غروب مختفی گشته بودند و زهره و عطارد دائم در میانهٔ
ایام استقامت و هم در میانهٔ ایام رجوع احتراق بود و پیش از احتراق رجعت در اوایل
رجوع در مغرب مختفی شوند و در اواخر رجوع بعد از احتراق رجعت در مشرق ظاهر شوند
و در احتراق استقامت پیش از احتراق در مشرق مختفی شوند و بعد از احتراق در مغرب
ظاهر گردند و اوقات ظهور و خفاء هر کوکبی در تقویم در میان اتصالات کلّی بنویسند
بدانک طریق ربط ظهور و اختفاء زهره و عطارد با آفتاب در استقامت بعکس ربط ظهور
و اختفاء کواکب علویه باشد چه آنجا آفتاب خود بحرکت خود با ایشان قریب و بعید
میشود و اینجا ایشان با آفتاب قرب و بعد پیدا می کنند بنا برین در رجعت موافق علویه باشند
بعلت آنک در سابق ذکر رفته است که مرکز تدویر زهره و عطارد در سطح مرکز جرم شمس
است بر خطی مستقیم بخلاف مراکز تداویر علویه که چنین نیست پس مرکز تدویر ایشان از مرکز
آفتاب جدا نشود و از خط مستقیم منحرف نگردد و در محیط تدویر بر گرد مرکز تدویر خود سایر باشند
و چون فلک تدویر غیر شامل ارض است حرکت هر دو نصف از محیط تدویر احساس می افتد و
چون حرکت محیط هر فلکی در یک نصف بر خلاف حرکت نصف دیگر تواند بود از محیط آن فلک و حرکات

نصف اعلا

نصف اعلا افلاک تداویر خمسهٔ متحیّره نسبت با اجزاء فلک البروج ما را بر توالی بروج
احساس می افتد مر اینها در نصف اسفل بخلاف توالی بروج باشد چنانچه در قمر نصف اسفل
بر توالی و اعلا بر خلاف توالی محسوس میشود و چون حواملشان شامل ارض اند و حرکات
نصف اسفل ایشان محسوس نمیشود پس چون ایشان در نصف اسفل تدویر افتند و
حرکت نصف اسفل حواملشان منتفی گشته بود لکن چون حرکت نصف اسفل تدویر ایشان
راجح بود بر حرکت نصف اعلاء حواملشان پس درین اوقات بقدر فضل حرکت تدویر
بر حامل راجع نمایند در نصف اسفل و چون آن خط مستقیم که مرکز تدویر زهره و
عطارد و مرکز جرم آفتاب بروی اند بر منتصف نصفین اعلا و اسفل تدویر زهره
و عطارد گذشته است و ایشان در نصف اعلا مستقیم اند و در نصف اسفل راجع
پس لا محاله یکنوبت در وسط استقامت که منتصف نصف اعلاست بدان خط
رسند و آن محلّ مقارنهٔ ایشان بود با مرکز جرم شمس که آن وقت احتراق ایشان
بود در وسط استقامت و همچنین ازان درگذشته روی بخطی نهند که فلک تدویر
را بدو نصف اعلا و اسفل کرده باشد و لاجرم این خط هم بر مرکز تدویرشان گذشته
بر خط اول قایم باشد و تدویر بدین دو خط بچهار زاویهٔ قایمه منقسم گشته باشد
و دو طرف این خط عمود محلّ ابتداء رجعت و استقامت حقیقی بود و چون ازان
خط عمود تجاوز کنند در نصف اسفل افتند حرکت ایشان بعکس توالی بروج احساس
افتد و راجع باشند و درین نصف اسفل هم بدان خط مستقیم معیّن رسند و مرکز که

مرکز جرم ایشان که بر محیط تدویرست بدین خطّ مستقیم مذکور رسد مرکز جرم ایشان و مرکز تدویر ایشان و مرکز جرم شمس منطبق باشند و بر خطّ مستقیم خواه در نصف اعلا و خواه در نصف اسفل پس درین وقت که هم در منتصف نصف اسفل بدان خط رسیده باشد با مرکز جرم شمس در حدّ مقارنه افتند و احتراق بود در وسط رجعت و ظنّ داعی آنست که تا غایت هیچ احدی از اصحاب این فن متعرّض این معنی بدین صورت اوضح نگشته باشد چون این مقدّمات معلوم شد بدانک چون زهره و عطارد در حرکت اسرع اند و خود بحرکت خود باآفتاب رسند در وسط استقامت پس چون نزدیک باحتراق وسط استقامت رسند ایشان در غربی شمس باشند و در طلوع و غروب مقدّم مراینه چون بحدّ تحت الشعاع رسند و آفتاب بعد از ایشان طلوع کند صباح در جانب مشرق ایشانرا هرچند پیش از آفتاب طلوع کرده باشند شعاع شمس مانع شود و نتوان دید و مختفی باشند تا چندانک باحتراق رسیده از آن درگذرند و بجانب شرقی شمس افتند و بعد از شمس طلوع و غروب کنند لکن تا چندانک بحدّ خروج الشعاع نرسند بعد از غروب آفتاب ایشانرا در مغرب نتوان دید بجهت منع شعاع شمس تا چون از حدّ تحت الشعاع دورتر شوند بعد از غروب شمس ایشانرا در جانب مغرب توان دید آنگاه ظهور ایشان بود بعد از احتراق وسط استقامت در مغرب همچنانک پیش از احتراق وسط استقامت خفاء ایشان بود در مشرق و در رجعت چون آفتاب اسرعست در حرکت چه مرکز در رجعت حرکتشان مقابل حرکت شمس نشود و خود بایشان نزدیک میشود مانند کواکب

علویه اگرچه

علویه اگرچه ایشان هم درین وقت روی باآفتاب حرکت میکنند شمس در جانب غربی ایشان باشد و بهم نزدیک میشوند چون بحدّ تحت الشعاع رسند و شمس در طلوع و غروب مقدّم بود بر ایشان بعد از غروب شمس ایشان قریب بافق باشند و هرچند فوق الارض بوند امّا چون ضوء شمس مانع بود ایشانرا نتوان دید و آن وقت اختفاء ایشان بود در مغرب پیش از احتراق وسط رجعت و همچنین مختفی باشند تا چون احتراق کرده شمس و ایشان از یکدیگر درگذشته شمس بجانب مشرق و ایشان بطرف مغرب افتند و در طلوع و غروب ایشان مقدّم شوند تا چون بحدّ خروج الشعاع رسند و پیش از شمس طلوع کنند ایشانرا در جانب مشرق صباح پیش از طلوع آفتاب توان دید و آن وقت ظهور ایشان بود در مشرق بعد از احتراق وسط رجعت و صورت ربط علویه و سفلیه را با شمس در ظهور و خفا درین دو مثال نموده شد و مثال اینست

ربط سفلیه با شمس

ربط علویه با شمس

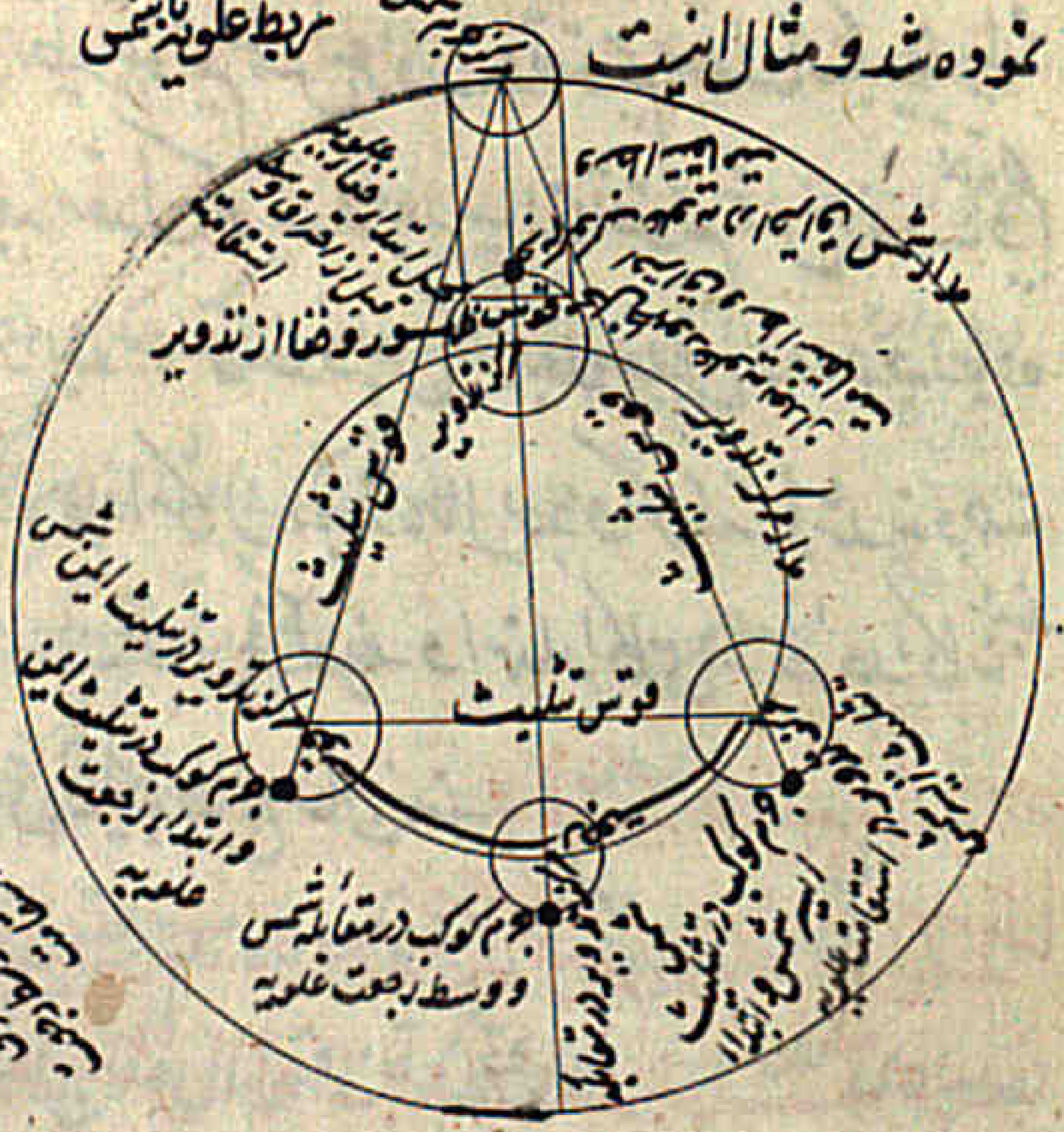

واین بعد نسبت با آفتاب پیش از احتراق وهم بعد از احتراق از هرجانبی زحل را یه بود و
مشتری را یه ومریخ را یه وزهره را در استقامت یه ودر رجعت یه وعطارد را در رجعت
یه ودر استقامت یه از اجزاء تدویر ایشان تا معلوم باشد وآمادیدن ماه نو وآنک
از موضع عرض آفتاب در شمال یا در جنوب پیند در صفحهٔ جداگانه جهت هر ماه نوشته
باشد واین چنان بود که اصحاب استخراج در حین عمل تقویم شمس وقمر را جدا جدا در هر ماهی
در روز دوم اجتماع واین اکثر در روز بیست ونهم ماه واقع شود در وقت غروب شمس
که نزد ایشان ابتداء شب است تقویم حاصل کنند وعرض قمر را دانسته جهت تعیین وعرض
را در لو ضرب کنند وحاصل ضرب را که انحراف عرض است همیشه اگر عرض قمر شمالی بود بر تقویمش
افزایند واگر جنوبی باشد از تقویم او نقصان کرده آنچه بعد از زیاده ونقصان حاصل شود تقویم
معدل قمر خوانند وبعد از ان مطالع نظیر تقویم شمس غروب وتقویم معدل قمر بگیرند ببلد و
پس فضل بین المطالعین گرفته آنرا بعد معدل گویند وبعد میان تقویم شمس غروب وتقویم
معدل بدرجات سوا حاصل کرده آنرا بعد سوا خوانند وپس اگر بعد معدل از ده درجه زیاده
باشد وبعد سوا مابین یازده ودوازده بود امکان رؤیت هلال بود واگر کمتر باشد نه وجهت
رؤیت را یعنی شمالی بیند یا جنوبی از جهت عرض قمر گویند واینها را گاهی در صفحهٔ جداگانه نهند
امّا اکنون رسم چنان شده که در حواشی زایچهٔ طالع سال نهند و باشد که احوال سیر کواکب در
جدولهای صفحگانهٔ تقویمهای ایشان دران دوازده ورق که گفتیم هم برقم بیان کنند مثلا
چون سریع السیر بود یعنی سیر او بر وسطش زیادت بود این رقم بنویسند تد وچون

بطی السیر

بطی السیر بود که سیرش از سیر وسط کمتر بود این رقم بنویسند قصه وچون سیرش
بقدر سیر وسطش بود این رقم بنویسند سط ومقیم را مقیم ومستقیم را مستقیم وراجع
را راجع نویسند چنانچه پیشتر شرح این حالات بتفصیل گذشته است وعلامات همه را
نموده شده اصحاب استخراج اینها را در تقویمهای ایشان بلونی دیگر در میان ارقام حرکات
ایشان ثبت کنند ولیکن هر کوکبی را چهار نطاق بود در فلک اوج یعنی فلک حامل ندو
وچهار بود در فلک تدویر و باشد که این هم بنویسند ونشانها نطاقات اوجی چنین
بود قا یعنی نطاق اول اوجی قد یعنی نطاق دوم اوجی قد یعنی نطاق سوم اوجی
قد یعنی نطاق چهارم اوجی ونطاق اول تدویری را قا ودوم را قد وسوم را قد
وچهارم را قد چنانچه قاف رقم نطاق بود وا و ب و د و ح علامات یکم ودوم وسوم وچهارم
و د علامت تدویر وآفتاب را نطاقهای تدویری نبود چه بقول اصح آنست آفتاب را فلک
تدویر نیست وصورت نطاقات اوجی وتدویری اینست که درین دایره است

این دایره از متن کتاب است

بباید دانست که حکمای سلف جهت سهولت ادراک صعود وهبوط
در افلاک ایشان هر فلکی را از خارج مرکز وتدویر هر کوکبی جدا
جدا بچهار قسم مختلف کرده هر قسمی را از اقسام اربعهٔ مختلفه
موسوم بنطاقی گردانیده اند ودرین تقسیم هم در باب
تداویر وهم در تقسیم خارج مرکز اختلافی واقع است چنانچه
در مبادی فلک ممثل دو قسم که آن قسم ثانی ورابع است سمت اظهار یابد چه در مبادی دو قسم

دیگر که آن قسمین اول وثالث است عدم اختلافست در جمیع مذاهب بعلت آنک
در قسمت نطاقات همیشه ابتداء تقسیم در تدویر از نقطۀ ذروه است و در فلک اوج از
نقطۀ اوج حامل که این هر دو نقطه بعینه اول حملست از هر فلکی پس بدین تقدیر مبداء
قسم ثالث در هر دو فلک از نقطۀ سر میزان بود بخلاف مبداء قسم دوم وچهارم که با
سرطان وجدی مختلف اند باندکی زیاده یا ناقص واعلم اساتذه خلف درین
صورت دو نوع مرعی داشته اند نوع اول باعتبار بعد و دوم بحسب مسیر اما آنها که بحسب
اعتبار بعد منقسم گردانیده اند چنانست که خطی فرض کرده اند که از اوج حامل که نقطه مشتر
است میان محدب خارج مرکز ومحدب ممثل که محل تماس محدبین است یعنی از انجا که سطح بالا
خارج مرکز وسطح بالاء ممثل بیکدیگر چسپیده اند فرو آمده بر مرکز خارج مرکز و مرکز ممثل که مرکز
عالمست گذشته بنقطۀ حضیض بمحیط ممثل پیوندد ولا محاله بر ذروه وحضیض تدویر هم
گذشته باشد وباین خط هر دو فلک تدویر وحامل هر یکی بدو قسم منقسم گردد یکنصف
مابین نقطۀ اوج وحضیض ونصف دیگر مابین نقطۀ حضیض واوج وخطی دیگر اخراج
کنند که از مرکز خارج مرکز گذشته بدو طرف محیط خارج مرکز پیوندد و مر اینه این خط عمود
بود بر خط اول وباین دو خط فلک حامل بچهار قسم متساوی گردد وهمچنین خطی
دیگر اخراج کنند که از مرکز عالم که بعینه مرکز ممثل است گذشته از دو طرف بمحیط ممثل
رسد ودر مابین این دو خط آخرین که هر دو عمودند بر خط اولین از دو طرف بر محیط
خارج مرکز دو نقطه فرض کنند که هر یکی منتصف هر دو سر آن دو خط عمود بود وبعد از آن

هم از مرکز

هم از مرکز عالم وهم از مرکز خارج مرکز خطها فرض کنند که از دو جانب منتهی بآن دو نقطۀ منتصف
خطین شود که بر دو طرف محیط حاملست وآن دو محل را بعد اوسط خوانند ومبداء نطاق
دوم وچهارم را از انجا گیرند وباین اعتبار دو نطاق که بر جانب اعلاست که نقطۀ
اوج منتصف آنست یعنی نطاق اول وچهارم بزرگتر افتد ودوی باقی که در تقابل
آنست خوردتر باشد وآن بدین صورتست وجهت نطاق تدویرک

همچنین خطی فرض کنند که از ذروۀ تدویر گذشته بر مرکز
تدویر که نقطۀ اوج حاملست چه درین وقت مرکز تدویر
را بر اوج حامل اعتبار کنند بگذرد وهمچنین بر مرکز خارج مرکز
ومرکز عالم بگذرد وبمحیط پیوندد وباین خط هم فلک تدویر وهم حامل و
هم ممثل هر یکی بدو قسم متساوی شوند یکنصف مابین نقطۀ ذروه واوج وحضیض و
نصف دیگر بضد این وبعد از ان دو خط دیگر اخراج کنند از مرکز خارج که از دو جانب فلک
تدویر بدو نقطۀ تقاطع محیط تدویر با محیط حامل پیوندد وخطی دیگر فرض کنند که بر خط
اول عمود شده دو طرفش از دو جانب محیط تدویر بدو
طرف آن دو خط دیگر بمحل تقاطع محیط تدویر وحامل پیوندد
وباین چهار خط فلک تدویر بچهار قسم مختلف منقسم شود

چنانچه دو قسم طرف بالا که ذروۀ تدویر منتصف آنست
یعنی نطاق اول ورابع اعظم واقع آید ودو قسم دیگر که حضیض منتصف آنست یعنی

نطاق ثانی وثالث اصغر افتد بدین وجه امّا نوع ثانی که بحسب مسیر اعتبار کنند چنانست
که فلک حامل را بچهار قسم مختلف کنند چنانک خطی اخراج کنند از مرکز عالم که باوج وحضیض
حامل بگذرد و بمحیط ممثّل برسد وخطّی دیگر هم از مرکز عالم اخراج کنند که برین خطّ اوّل
عمود شده بدو طرف محیط ممثّل متصل گردد وبدین دو خط فلک خارج مرکز بچهار
قسم مختلف شود وفلک ممثّل که بعینه فلک البروج است بچهار قسم متساوی گردد و
بدین تقدیر مقدار اجزاء هر نطاق نود درجه بود از اجزاء فلک البروج واز اجزاء حامل
هردو تقدیر اجزاء نطاق اوّل ورابع از نود زیاده باشد در نوع اوّل این فضل بیشتر بود
از نوع ثانی واجزاء دو نطاق دیگر یعنی ثانی وثالث کمتر از نود باشد واین نوع را
با نوع اوّل اختلاف در مبداء نطاق اوّل وسوم نیست امّا در مبداء نطاق دوم و
چهارم اندک تفاوت هست چنانچه درجات ومبادی نطاقات اوجی وتدویری
هردو قسم را با تفاوت بین النوعین باز نموده آید وتقسیم نطاقات اوجی بحسب
مسیر اینست

ودر تدویر چنان بود که خطّی از مرکز فلک خارج مرکز اخراج کنند
که بر حضیض ومرکز وذروهٔ تدویر بگذرد و دو خطّ دیگر هم
از مرکز خارج اخراج کنند که بدو طرف محیط تدویر پیوسته
دایرهٔ محیط تدویر بدین خطوط ثلاثه که متخرج اند از
مرکز خارج بشکل مخروط صنوبری شود وخطّی عمود
سازند بر خطّ نخستین که از دو طرف محیط تدویر بدان دو موضع که دو نقطهٔ

تماس طرف

تماس طرف دو خطّ باقیه است پیوندد تا فلک تدویر بدین خطوط اربعه باقسام اربعهٔ
مختلفه گردد چنانچه درین صورت توضیح می یابد ودرینجا هم اختلاف این نوع با نوع اوّل
همانست که در اقسام خارج مرکز گفته شده است وصورت اینست والسلام

امّا مبادی نطاقات اوجی هردو اعتبار ومقدار درجات هر
نطاقی وتفاوت میان هردو اعتبار وفضل نطاقها بر یکدیگر
بدین وجه است شمس را بحسب بعد مبداء نطاق اوّل ی ی ی
ومبداء نطاق دوم د ـ ی ومبداء نطاق سوم و ی ی ومبداء
نطاق چهارم ح لـ ی وبدین تقدیر حصّهٔ نطاق اوّل صه درجه افتد ودوم فج وسوم
هم فج وچهارم هم صه که فضل هر یکی از نطاقات اوّل وچهارم بر هر یکی از نطاق دوم
وسوم ی درجه باشد درین صورت وقمر را مبداء نطاق اوّل ی ی ی دوم د ـ ی سوم و ی ی
چهارم ح لـ ی که حصّهٔ هر یکی از نطاق اوّل وچهارم قـ درجه باشد وحصّهٔ هر یکی از نطاق
دوم وسوم عج درجه وفضل هر یکی از دو نطاق نصف اعلا بر هر یکی از نطاقین نصف
اسفل کد درجه باشد وزحل را مبداء نطاق اوّل ی ی ی ودوم ـ ط نه وسوم و ی ی
وچهارم ط ک نه که حصّهٔ هر یکی از دو نطاق اعلا سط نه وحصّهٔ هر یکی از نطاقین اسفل ک نه
وفضل هر یکی بر دیگری ح لـ وعلی هذا وامثال این نطاقات را هردو اعتبار هم اوجی
وهم تدویری با مبادی وحصّهٔ هر یکی از نطاقات وفضل هر یکی بر دیگری وتفاوت
میان هردو اعتبار درین دو صورت جدول وضع کردیم تا بوجه اسهل دریابند و

وجدول اینست   جدول اول بحسب اعتبار بعد سهم در فلک اوج و سهم در فلک تدویر

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اما بحسب اعتبار میر که در زیجات مسطور و مستعمل است با تفاوت نوعین اینست

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

واین بود حقیقت اقسام نطاقات که تا غایت هیچ کس بدین گونه تعرض اینمعنی نرسانیده است والله اعلم

فصل شانزدهم در باقی آنچه در تقویم آرند در اوراق دوازده گانه برابر هر روزی بنویسند از باب اختیارات که آن روز چه کار را شاید و آنچه کار

احتراز باید کرد

احتراز باید کرد و ما آنرا باجمال بعد ازین بیان کنیم بباید دانست که چون معرفتی که هست منقسم بدو قسم میشود قسمی علمی و قسمی عملی و مداینه علمی بر عملی مقدم تواند بود چه تا چیزی را ندانند نتوان ساخت بنا بران مصنف علیه الرحمه نیز درین رساله شطری از علمی بازنموده که آن از اول باشد تا این فصل و بعد ازین شروع فواید کرد در آنکه بهری از عملی هم باز نماید که آن از فصل مقدم بود تا آخر رساله مثلا اعیاد و تواریخ و اختیارات جزئی و احکام مختصر که در هر روزی از امور ضروریه چه امر را شاید بحسب وقوع نظرات و بودن کواکب در بروج و هر روزی اقتضا چه حال کند از حوادث و وقایع و پیش از اوراق ماهها طالع سال و صورت آن بیارند و در صورت طالع در خانها دوازده گانه از بروج و مواضع کواکب و راس و ذنب در وقت تحویل آفتاب ثبت کنند و مواضع سهام هم بنویسند

بدانکه پیش از اوراق دوازده گانه که جهت مواضع کواکب و نظرات و حالات و احکام دوازده ماهه موضوعست یعنی هر دو صفحه الیمن و الیسر جهت یکماه که روز بروز آنجا ثبت میکنند در دو صفحه مقدم طالع سال ترکان را که بر دوازده حیوان مبنی است و طالع سال عالم را که بر دوازده برج دایراست آن علی الترتیب و این بغیر ترتیب آنچه دران سال افتد بیارند و مواضع کواکب و راس و ذنب که در همان زمان طالع دران باشد ثبت کنند و این را صورت زایچه طالع تحویل سال عالم خوانند و این چنان بود که هر چه حکماء قتا و خطا و تاتار و ایغور و قبچاق احکام سالها عالم و موالید را بدوازده حیوان نسبت داده اند و یکایک دوازده بر بکار دارند و هر سال که در آید یکی از آن جانوران علی الترتیب داد

احکام را از طبع و خوی آن حیوان گویند و موالید را هم که دران سال افتد بهمان جانور نسبت
دهند که طالع همان سال محسوب داشته باشند اما طالع سال عالم و موالید بحسب منجمان
ما چنان بود که در وقتی که آفتاب از حوت انتقال بحمل کند یا آنکه مولودی تولد کند یا امری
حادث شود یا آنکه شروع بشغلی خواهند نمود نظر کنند تا کدام برج از افق مشرق بر می آید
آن برج را برج طالع تحویل سال عالم یا طالع آن مولود یا آن امر حادث یا آن شغل مطلوب
خوانند چه در سابق معلوم شده است که دوازده برج در شبانروزی طلوع و غروب کنند
و هیچ وقتی دایرهٔ افق در مشرق و مغرب خالی از برجی از بروج اثنی عشره بلکه از جزئی از اجزا
سیصد و شصت گانهٔ فلک نباشد و آن برج که در هر وقتی بر افق مشرق بود آنرا طالع آن
صورت خوانند و چون در وقت تحویل شمس بحمل یا در اوقات دیگر معلوم کنند که کدام برج طالعست
پس نظر کنند که دران وقت چند درجه و دقیقه ازان برج از دایرهٔ افق شرقی ارتفاع یافته است
یعنی طلوع کرده است آنمقدار درجات و دقایق را درجات و دقایق طالع و مرکز خانهٔ اول
و چون طالع و درجات و دقایق او معلوم شد برج هفتم بهمان مقدار درجات و دقایق دران
وقت بر افق مغرب بود و آنرا سابع خوانند و بعد ازان همچنین از درجهٔ طالع گرفته بدوازده
قسمت کنند بحسب مطالع که اجزاء فلک نهم است بعلت آنکه اجزاء بروج را که طلوع کنند اجزاء
طالع خوانند و اجزاء فلک نهم را که با آن اجزاء بروج طلوع کرده آن اجزاء بروج را طلوع دهد
آنرا مطالع آن اجزا خوانند و مرکز هیچ جزئی بی مطالع نبود چه طلوع و غروب بحسب سیر فلک
نهم است که ایشانرا با خود گرد زمین دور میدهد پس چون حصهٔ هر خانهٔ معلوم کنند تا کدام درجه

برج آینده است

برج آینده است آنرا مرکز آن خانه گویند و درجه آن خانه هم خوانند و حکم هر چیزی را از خانهٔ
کنند و صاحب و مستولی و هبتز و ارباب مثلثات و ارباب خطوط باقیهٔ آن خانه البته
چنانچه در موالید خانهٔ اول که برج طالع گویند دالست بر تن و جان و عمر و زندگانی
و معیشت و ابتداء کارها و مال اعادی و احوال که اکنون گذرد و خانهٔ دوم دلالت کند
بر مال و معاش و هم صحبتان و هم نشینان و سخن گفتن و نطق و خورش و قدوم غایب
و محل تصرف و احوال مستقبل بدنی و خانهٔ سوم دالست بر برادران و خواهران و
مال همنشینان و نقل و حرکت نزدیک و خویشان و عقل و رای و تدبیر و تعلیم گفتن و
فکر و دانش و بیت رابع دلیلست بر ملک و مقام و ضیاع و عقار و احوال پدر و مال
برادران و خویشان و عواقب امور و خانهٔ پنجم دلیل باشد بر مال پدر و محصول زمین و
خبرها و تحفه و هدیه و فرزندان و حال عشق و معشوق و عشرت و عیش و نقل و تحویل
برادران و خویشان و مانند آن بیت سادس دلیلست بر رنج و بیماری و حال غلام
و کنیزک و بند و زندان و حال حیوان خورد مثل گاو و گوسفند و کرم ابریشم و مگس
عسل و مال فرزندان و خویشان پدر و مثلها و خانهٔ هفتم که آنرا غارب خوانند و آن نظیر
طالعست دلیل بود بر احوال زنان و شریکان و اضداد و همسران و مخالفان و کسانی
که در برابر دشمنی کنند و ملک پدر و مال وکیلان و غایب و نقل و حرکت فرزندان و
خانهٔ هشتم دالست بر مال زنان و شریکان و مال غایب و میراث و خوف و خطر و
ملک فرزندان و مقام معشوق و غلام و کنیزک برادر خانهٔ تاسع دلالت کند بر علم و سعی

دور و دیانت و امانت و دیدن خواب و تعبیر آن و تقاضی و طبیب رفتن و نقل و
حرکت ازواج و خویشان اضداد و اضداد خویشان و امثال آن و خانهٔ دهم دلیلست
بر شغل و عمل و اعمال دیوانی و مادران و پادشاه و اصحاب دیوان و کاری که اکنون در
دست دارد و ملک شرکا و مقام غایب و پدر زنان خانهٔ یازدهم و آنست بر دوستان
و امیدها و مال پادشاه و اعوان و انصار ملوک و سعادات ظاهری خانهٔ دوازدهم دلالت
بر اعادی و حبس و قید از سلاطین و نقل و تحویل حکام و بدبختی مولود و اسپ و استر و
کسانی که بخفیه عداوت کنند والسلام وسهام دلایل چیزها مخصوص بود که از مواضع
کواکب و خانها گیرند و از همه قوی تر سهم السعاده و سهم الغیب بود بدانک سهم بحسب
لغت تیر ست و نیز بمعنی نصیب آمده و ظاهر معنی او بر سهم دلیل اقربست و او نتیجهٔ موضع
دو کوکب بود در وقت ولادت یا در وقت تحویل شمس یا در اوقات باقیهٔ مطلوبه که آن هر
دو کوکب بر یک چیز دلالت کنند در ان زایجه چنانچه حکیم فاضل کیا کوشیار بن لبان الجیلی
علیه الرحمه در مجمل الاصول آورده است که السهم دلیل مستخرج من دلیلین و مما یدلان
علی شی واحد پس در ان وقت نظر کنند و از ان دو کوکب معین نتیجه گرفته بطریق زیج
در صورت زایجه ثبت کنند و از همه قوی تر سهم السعاده و سهم الغیب بود که از موضع شمس و
قمر و درجهٔ طالع گیرند و سهم السعاده را سهم شمس گویند و او دلیلست بر سعادت ظاهری در طالعها
و سهم الغیب را سهم قمر خوانند و آن دالست بر سعادت باطنی و پیش از صورت طالع وقت
تحویل و غیره مواهره استخراج آن از زیج پیدا کنند و باشد که طالعها فصلها دیگر و طالعها اجتماع

واستقبالات

واستقبالات هم این صورتها بنهند و صورت طالع را زایجه خوانند و همچنین پیش از اوراق
دوازده گانه آنجا که طالع سال آرند یا پیش از زایجه در طوالع موالید و غیرها قاعده باشد که تاریخ
هر طایفه و وقت تحویل یا ولادت و طریق استخراج طوالع را ذکر کنند و آنرا مواهره گویند و در
طالعها سنین نظر کنند اگر برج ثابت باشد از اول سال تا آخر سال حکم بر یک منوال کنند و اگر برج
ذو جسدین باشد آن سال را بدو بهر کرده در اول هر شش ماه طالعی استخراج کرده یعنی در وقت
تحویل شمس بمیزان نیز طالع بدر آورده احکام آن سال را بدو قسمت کنند و اگر طالع سال یعنی
وقت تحویل بحمل از بروج منقلبه باشد در وقت رسید آفتاب با وایل سرطان و میزان و جدی نیز طالعها
استخراج کرده احکام آن سال را بچهار بخش کنند و طوالع اجتماعات و استقبالات هم وضع کنند
و احکام مختصری بر بالای زایجهٔ آن بنویسند هر یکی را چهارده روزه و بعد از ورقها ماهها
خسوف و کسوف را که در ان سال افتاده باشد پیدا کنند و تعیین اوقات و احوال آن بکنند
و طالعها هر یک ثبت کنند و اما دیگر جدولها که پیش از اوراق ماهها وضع کنند جهت
احکام فصول و قرانات و احتراقات و اجتماعات و جهت تواریخ و زوایدی دیگر بر
حسب عادت هر قومی از شرح مستغنی است اینست معرفت تقویم و بعد ازین آنچه
بعضی محتاج الیه باشد در معرفت اختیارات و احکام بر سبیل اختصار بیاریم و بعد از انک
استخراج تقویم تمام کرده باشند نظر کنند در اجتماعات جهت کسوف چه همیشه کسوف اجتماعی
باشد و در استقبالات جهت خسوف بجهت آنک خسوف دایم لازم استقبال باشد و هر اجتماع
و استقبال که در روز یا در دو کنارهٔ شب و در شب یا در دو کنارهٔ روز نزدیک بعقدتین افتد

مثلاً از دو طرف شب و روز تا یکساعت و دقیقه اتفاق افتاده باشد اجتماع یا استقبال
و بعد جزو اجتماع در کسوف از عقده پیش از راس و یا بعد از ذنب بحسب رصد جدید
معتبر سمرقند کمتر از یح لط باشد و یا پیش از ذنب و بعد از راس لج لد بود کسوف ممکن
بود در ان افق و در خسوف بعد جزو استقبال از عقده همیشه از یب لو کمتر باید تا خسوف
ممکن باشد در ان عرض و این بعد بحسب دیگر ارصاد متفاوت باشد چنانچه در زیجات
مسطور است و چون امکان کسوف و خسوف معلوم گردد عمل کرده آن مقدار که از
صفحهٔ جرم شمس یا قمر منکسف یا منخسف گردد معین کرده با اوقات و طالع وقت آن
و احکام و مدت زمان کسوف و خسوف و مدت زمان تاثیر آن و کیفیت گرفته شدن
همه در آخر تقویم در زیر خمسهٔ مسترقهٔ جلالیه ثبت کنند و بعضی نیز احکام آنرا در همان صفحه
بر حاشیه در برابر همان اجتماع یا استقبال نویسند و باقی اوراق که در اول تقویم آرند
آنرا زواید گویند و داخل این مبلغ نبود چه آن بحسب دأب مرقومی نهایت ندارد و
بعد ازین شروع در سبب نیکی و بدی اختیارات و احکام خواهد کرد ان شاء الله تعالی

فصل مقدم در خانه و وبال ستارگان باید دانست که مصنف علیه الرحمه
در فصل شانزدهم تتمیم و تکمیل اطوار علمی این فن نموده الآن مباشر تقریر و تحریر احوال
و اوضاع عملی گشت تا رساله مکمل باشد بقسمین علمی و عملی و این قسم عملی انقسام می یابد
بدو قسم یک قسم اختیارات و قسم دیگر احکام و این مردود در تحت ضعف و قوای کواکب
مضمر و ضعف و قوی نیز بر دو صنف بود یکی ذاتی مانند خانه و شرف و مثلثه و غیرها

ازخطوط

از خطوط و شهادات باقیه و ما یقابلها من الوبال و الهبوط و غیرها و دوم عرضی و آن مبنی بر حدود
نظرات و امتزاجات و اتصالات و انصرافات کواکبست با یکدیگر و با جوزهرات و سبعهٔ منحوسه
و با اجرام ثوابت و چون باتفاق حکما خانه مقدم بود بر باقی حظوظ چه هیچ شئ را از مقام
اصلی خود جایی خوشتر نباشد جدی و دلو خانهای زحل اند و قوس و حوت خانهای مشتری و
حمل و عقرب خانهای مریخ و ثور و میزان خانهای زهره و جوزا و سنبله خانهای عطارد و
سرطان خانهٔ ماه و اسد خانهٔ آفتاب و چون کوکب در خانهٔ خویش باشد او را پنج قوت
باشد بدانک شمس و قمر بمنزلهٔ دو پادشاهند در دایرهٔ فلک و دیگر کواکب مانند خدام و عملهٔ
ایشان چه فیض نور از آفتاب میبرند و سعودت و نحوست کواکب نسبت با ایشانست در اوضاع
و هر یکی از خمسهٔ متحیره را دو خانه داده اند و ملکا نرا یکی اما چون دور فلک را مناصفه کنند نصفی
آفتاب را باشد و نصفی ماه را و طریق قسمت بیوت بر کواکب چنانست که چون در اصل وضع
این فن موجب ظهور این علم وجود آفتاب بوده است چه اول چیزی که اهل عالم بحسب
ظاهر احساس کرده اند روشنی روز و ظلمت شب بوده و آن نتواند بود الا بواسطهٔ آفتاب
چرا که جرم زمین کثیف است و هر چه کثیف بود چون عکس روشنی بروی افتد هر اینه
بعکس آن نور سایه آن جسم بجانب دیگر که تقابل آن نور بود افتد و لا محاله بدین تقدیر
همیشه سایه و نور در تقابل یکدیگر باشند پس بنا برین چون زمین در وسط فلک بمنزلهٔ
مرکز افلاکست و افلاک بر حول ارض دایر اند چون نور شمس بر جسم زمین لاجرم سایهٔ
زمین دایم در تقابل شمس سایر و دایر بود و روز روشنی شعاع شمس باشد و شب ظلمت ظل ارض

پس بنابرین اشرف اجرام سماوی آفتاب را داشته اند و دیگر آنکه فلک او وسط افلاک
سبعهٔ سیاره واقع است و خیر الامور اوسطها گفته اند ازینجهت آفتاب را پادشاه دوا[زده]
افلاک گرفته چون اسد را که شیر است اقوای سباع و بهیمه یافته و هرگاه که شمس را در
اسد دیده اثر قوت او را بیشتر یافته اند چه طبع اسد مناسب طبع شمس است پس اسد
را بآفتاب داده اند و چون بعد از شمس قمر از جمیع کواکب بما اقربست و اثر او در عالم سفلی
زودتر ظاهر گردد و نیز نیر اصغر است او را ثانی آفتاب گرفته در یکی شمس خانه اول دا[ده]
و آن سرطان بود بعلت آنکه طبع او موافق طبع قمر بوده و جانب ایمن آفتابست
پس سرطان بقمر دادند فایده ابتدا قسمت از بروج شمالی ازان کرده اند که عمارات
در ربع شمالی کرهٔ ارض است و بعد از تعیین خانها نیرین تمامی دایرهٔ فلک البروج را بدو
قسم راست کرده هر قسمی را بیکی از نیرین دادند چنانچه یکنصف بر توالی بروج که از اسد باشد
تا جدی بشمس و نصفی دیگر بر خلاف توالی که از سرطان بود تا دلو بقمر داده آنرا حیز ایشان
خواندند پس خواستند نوعی تقسیم بروج بر کواکب کنند که کواکب خمسهٔ متحیره را هم از حیز
شمس و هم از حیز قمر نصیب باشد پس هر یکی را یک خانه از حیز شمس بر توالی بروج و یک
خانه بر خلاف توالی از حیز قمر دادند و چون بعد از فلک قمر فلک عطارد بود از و گرفته بر
ترتیب بالا رفتند پس عطارد را سنبله از حیز شمس بر توالی و جوزا از حیز قمر بر خلاف توالی
رسید و زهره را میزان از حیز شمس بر توالی و ثور از حیز قمر بر خلاف توالی آمد و مریخ را
عقرب از حیز شمس بر توالی و حمل از حیز قمر بر خلاف توالی رسید و مشتری را قوس از حیز

شمس بر توالی

شمس بر توالی و حوت از حیز قمر بر خلاف توالی حاصل آمد و زحل را جدی از حیز شمس بر توالی
و دلو از حیز قمر بر خلاف توالی در یکی بکدیگر واقع شد نکته درین کلمات که گذشت جواب
سه سوالست یکی جواب آنکه چرا نیرین هر یکی را یک خانه داده اند و خمسهٔ متحیره را هر
یکی دو خانه و دوم آنکه چرا قسمت بروج بر کواکب علی الترتیب نیست بلکه یک خانه از
جایی و دیگر از جایی افتاده است و سوم آنکه چرا خانها زحل مرد و در یکی هم واقع شده
بخلاف دیگرها و صورت قسمت بیوت بر کواکب درین دایره است تا دانند

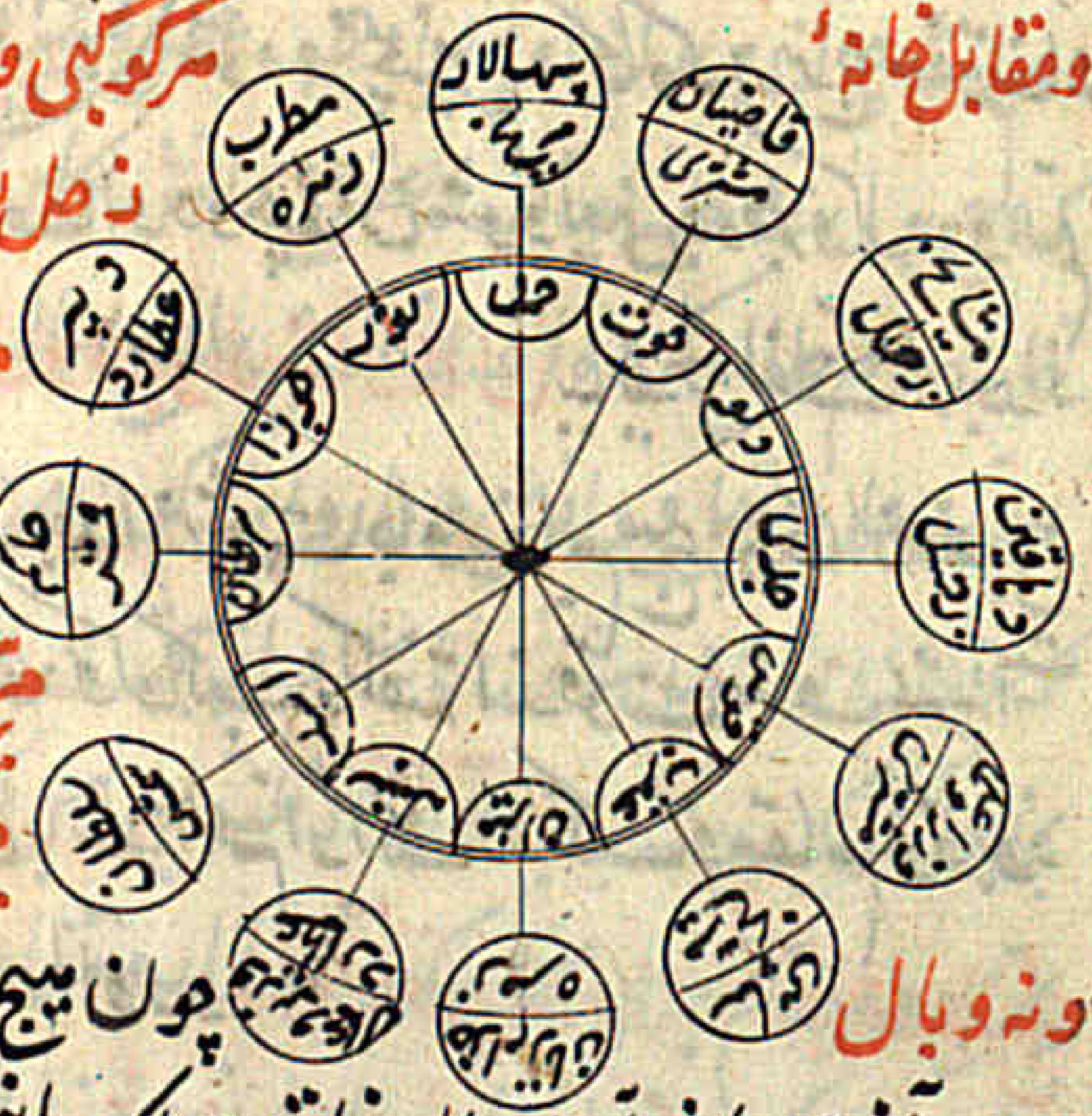

و مقابل خانهٔ
هر کوکبی وبال او بود پس خانها نیرین وبال
زحل بود و خانها زحل وبال نیرین و خا[نها]
مشتری وبال عطارد باشد و خانها
عطارد وبال مشتری و خانها
مریخ وبال زهره و خانها زهره
مریخ و راس و ذنب را نه خانه بود
و نه وبال

چون هیچ مضرتی خالی از لفظ وبال نیست
چه هر چه آفت باشد آنرا وبال خوانند و بلکه اینجا نیز لفظ وبال بمعنی آفت آمده است
و اعظم آفات آن بود که شخصی از وطن و خانه و جای خود بیوفتد پس وبال در تقابل
خانه آوردند و زیرا که اقسام بروج دوازده است و مناطق افلاک دوایر اند
و در دایره همیشه قسمی که در مقابله قسمی آید هفتم آن قسم تواند بود و وقتی که دایره منقسم

بدوازده قسم کرد پس چون دایرهٔ منطقة البروج بدوازده قسم انقسام یافته است
وبال هفتم خانه آید و چون در سابق ثبوت پیوسته که راس و ذنب دو عقده
تقاطع اند ایشانرا خانه نداده اند پس وبال هم لازم نیاید و صورت خانه و وبال
درین دو دایره ثبت کرده شد و چون خانه را پنج جزو قوتست و بال را پنج جزو ضعف

باشد و هرگاه که کوکب در خانهٔ خود باشد
قوت خانه مضاعف کرد یعنی ده جزو
شود و همچنین هرگاه که در برج هفتم خانه
خود در آید که آن وبالست ضعف او دو چندان شود یعنی ده جزو گردد والله اعلم

فصل هجدهم در شرف و هبوط ستارگان بباید دانست که بعد از
خانه شرف را ذکر کرد بجهت آنک بعد از ثبوت جا و مقام هیچ چیزی از منصبی و
مرتبهٔ و دولتی که کسی را باشد بهتر نبود و کواکب را گفته اند قوت شرف بمنزلهٔ آنست
که کسی در منصبی و بزرگی و سعادتی باشد اعم از آنک در ملک و مقام خود بود
یا نه پس بنابران بعد از خانه شرف را آورد شرف آفتاب بنوزده درجهٔ حملست و
شرف قمر در سوم درجه از برج ثور و شرف زحل در بیست و یکم درجه از برج میزان
و شرف مشتری در پانزدهم درجه از برج سرطان و شرف مریخ در بیست و هشتم
درجه از برج جدی و شرف زهره در بیست و هفتم درجه از برج حوت و
شرف عطارد در پانزدهم درجه از برج سنبله و شرف راس در سوم درجه از

برج جوزا

برج جوزا و شرف ذنب در سوم درجه از برج قوس طریقهٔ تقسیم اشراف کواکب
برین وضع از آنست که چون طالع اصل ایجاد عالم نزد اصحاب این فن سرطان
معتبرست و مرانیه برج طالع خانهٔ تن و جان و عمر و حیات بود و مشتری سعد
اکبرست هم بجرم و هم بنظر و بهر دو کیفیت طبع او موافق طبع حیات و تن
را هیچ چیزی مناسبتر از حیات نه پس بدین مناسبت مشتری را در سرطان شرف
دادند که خانهٔ حیات کل عالمست تا مدد حیات عالم باشد و بعد از ثبوت
حیات چون بر بدن اول واجب عقل و تمیز و ادراک و تدبیر و راه و دانش است
که هیچ بدنی بی حلیهٔ ادراک و عقل و دانش بکاری نیاید و استدلال آنها را حکما از
خانهٔ سوم طالع کرده اند و ثالث طالع عالم سنبله بود و عطارد کوکب حکما و
اطبا و علم و عقل و دانش و راه و این گونه چیزهاست پس صلاح همان دانستند
که عطارد را سنبله شرف باشد و ازینجهت عطارد شرف در خانهٔ خود افتاده
بخلاف کواکب ستهٔ باقیه و بعد از تلبس بلباس کمال دانش و ادراک چون اتم ما
یحتاج و مقدم بر همه محل سکون و قرار و مقام و مسکن است و کشت و زراعت
و زمین و املاک و زحل کوکب این نوع چیزها می باشد پس ازینجهت زحل را چهارم
طالع که آن خانه بدین چیزها منسوب است مناسب دانستند و آن برج میزان بود و
بعد از تمکین و استقرار و تسکین بمساکن مر مولود را لابدست از سعادت ظاهری
و اعوان و احباب و حصول مآرب و حوایج چه امثال این حالات مخصوص نباشد الا

بذات صاحب طالع ومحل انتهاىيت حادی عشر را کرفته اند که آن برج ثور باشد پس
قمر را که صاحب طالع است در ثور شرف ارزانی داشتند و من بعد چون اشغال و
اعمال و تقرب سلاطین و امور دیوانی و ریاست و مهتری از ضرورانست
بجهت تکمیل استعداد دنیاوی و آفتاب خسرو سیارات بلک اجرام سماویست
و برج عاشر وسط السما و فوق الارض طالع است و در تفوق و ارتفاع بلندتر
از جمیع بیوت اثنی عشرهٔ طالع و منسوب به این نوع چیزها پس شمس را بخانهٔ دهم
که حمل بود شرف دادند و پس از اعمال و ریاست و حکومت و اتمام مصالح دنیاوی
نفس هر شخص را ناکزیر از دین و دیانت و علم و امانت و لهو و طرب و خوش خاطر
و تعبیر خواب و میل سفر و خانهٔ آن تاسع را کرفته و بعد از فلک شمس فلک زهره است
و با فلک قمر بتدیس و دلالت او بر ملت اسلام و دین و امانت و کوکب عیش و نشاط
است پس زهره را در تاسع که حوت بود شرف دادند تا در ینجا هم با شرف قمر بتدیس
باشد و با طالع بتثلیث و در پنجم نداد ندچه در تثلیث ایمن هرچند آید از طالع
ساقط میشود و ابعد و در تثلیث ایسر متصل میکردد و اقرب و نیز در پنجم برج وبال
اوست تا صاحب طالع را از منسوبات تاسع حظی تمام باشد و چون مریخ کس
را بی مخالفان و اضداد و خلاف و ضدیت و کفتکو میسر نیست و مراینه هرجا کسی
باشد ضدی در تقابل است و اینها منسوب است بهفتم چه مقابل طالع است و مریخ
کوکب جنک و جدل و مناقشه و خصومت است پس او را برج سابع که آن جدی است شرف

دادند

دادند تا اشراف کواکب ازین جهت بدین ترتیب واقع شد اما چون راس و ذنب دو
عقدهٔ تقاطع دایرهٔ مدار قمر و دایرهٔ مدار شمس اند و اول حمل و میزان نیز دو نقطه اند بر دو عقدهٔ
تقاطع منطقة البروج و معدل النهار پس اولی آن بود که بزرکی عقده در جایی بود که با جنس
خود بنظر مودت و اقرب بود و بطبع مناسبت باشد و چون راس از مدار نیرین عقدهٔ شرقی
بود و ابتدا نصف شمالی و نقطهٔ سر حمل نیز از معدل النهار مبدا نصف شمالی بروج و جوزا از بروج
شمالی و بادی و کرم و تر و طبع راس را نیز بحسب اثر کرم و تر یافته اند پس جوزا دیدند نه دلو و میزانه
ذنب در تقابل راس و میزان در تقابل حمل و قوس در تقابل جوزا تواند بود و اینمعنی را نیز بدین
نازکی و لطافت کسی متعرض نشده است و اکر شده اند بما نرسیده است و ارباب شرف را چهار جزو
قوت باشد و چون در درجات شرف خود باشند قوتشان مضاعف کردد یعنی هشت جزو شود
و چون عطارد را سنبله هم خانه است و هم شرف پس او را در سنبله نه جزو قوت بود و چون عطارد در
سنبله باشد هجده جزو شود برج شرف همه شرف باشد الا آنکه دران درجه قوی تر باشد و تا کوکب
روی بدرجهٔ شرف دارد روی در تزاید دارد و چون از ان درجه بکذرد روی در نقصان نهد
اما بدانک اکرچه برج شرف همه شرف باشد اما در جمیع درجات از ابتدا برج تا انتها برج
قوتش بر یک نهج نتواند بود مانند خانه و مثلثه بلک چون در اول برج در ابد آنچه
بحسب تجربه است ابتدا قوت شود و روز بروز این قوت در تزاید باشد تا بجایی
رسد که این قوت دیکر زیاده نشود چنانچه کسی را در منصبی هر روز اشغال متزاید کردد تا وقتی
که بنهایت رسد و بنیاد دیکی یکی از دست دادن کند تا ناکاه تمام از دست دهد کوکب نیز چون

بدرجهٔ رسد که این قوت زیاده نشود آنرا درجهٔ شرف خوانند و بعد ازان هر قوتی که تا بدان
درجه حاصل کرده باشد بتدریج نقصان شود چنانچه ازان درجه تا باخر برج رسیدن را تمام
آن منتفی گشته باشد و آن درجات اشراف حدود معینهٔ کواکب باشد در نهایت این
قوت و هبوط هر کوکبی مقابل شرف او بود هم بآن درجه و حالش همچو حال شرف
بود و گفته اند که طریقهٔ محترقه میان هبوط آفتاب و هبوط ماه بود یعنی از اول
درجهٔ نوزدهم میزان تا اول درجهٔ چهارم عقرب همچنانک در باب خانه و وبال وضوح
یافته و حال هبوط نیز در ضعف و تزاید و تناقص بر همان و تیره است که در اشراف
مبین گشته و هبوط را چهار جزو ضعف باشد و چون کوکب در درجات هبوط خود
باشد او را هشت جزو ضعف باشد و چون عطارد را حوت که مقابل سنبله است هم وبال
و هم هبوط است پس او را در حوت نه جزو ضعف باشد و گاهی که او در حوت در اید
ضعف او مجده جزو گردد و همچنانک در قوت هیچ چیزی بعد از خانه بشرف نرسد در ضعف
هم هیچ چیزی بعد از وبال به هبوط نرسد و اشراف و هبوطات را با درجات درین دایره
نموده شد و دایره اینست

فایده بر ناظران این دایره ظاهر گردد که چنانچه خانه و وبال
نیرین و زحل و مشتری و عطارد و زهره و مریخ در تقابل
هم واقع است درینجا هم شرف و هبوط شمس و زحل و مشتری
و مریخ و زهره و عطارد در برابر یکدیگر افتاده است بجز قمر که
در تقابل او شرف و هبوط هیچ کوکب نیست و راس و ذنب خود در جمیع احوال

مقابل هم اند

مقابل هم اند **فصل نوزدهم در مثلثات و ارباب آن** بدانک مصنف قدس سره
بعد از ذکر خانه و شرف مثلثات را آورد و علت آنست که نزد اغلب حکما این فن بعد از خط شرف
هیچ خطی قوی تر از خط مثلثه نباشد اگرچه نزد بطلیموس قوت حد بر مثلثه مقدم است حمل و اسد
و قوس مثلثهٔ آتشی اند و ارباب این مثلثه بروز آفتاب و مشتری و زحل و بشب مشتری و
شمس و زحل بود و ثور و سنبله و جدی مثلثهٔ خاکی اند و ارباب این مثلثه بروز زهره و قمر
و مریخ بود و بشب قمر را بر زهره مقدم داراند و جوزا و میزان و دلو مثلثهٔ بادی اند و ارباب
این مثلثه بروز زحل و عطارد و مشتری و بشب عطارد بر زحل مقدم بود و سرطان و عقرب
و حوت مثلثهٔ آبی اند و ارباب این مثلثه بروز زهره و مریخ و قمر است و بشب مریخ و زهره
و قمر هر سه برج را که بر یک طبع واقع باشند مثلثه خوانند جهت آنک هر سه بتثلیث یکدیگر اند
و دیگر آنک در دایرهٔ فلک چون از اوایل هر سه برج که بر یک طبع اند خط بیکدیگر کشند شکل
مثلث حاصل شود بدین گونه و چون از هر نقطهٔ تا نقطهٔ دیگر بدین قسمت تثلیث واقع میشود
اینها را مثلثه گفته اند چه حاصل شکل هر طبعی مثلث بود و بار مثلثه

علامت جمع است که آن سه برج است و هر مثلثه را
بدو کوکب داده اند جهت روز و دیگری جهت شب
و کوکبی دیگر را در روز و شب شریک ایشان ساخته و
در احکام طالع اینها را بیشتر بکار دارند چنانچه تمام دوازده برج بر چهار
طبع بود و چون دوازده را بر چهار قسمت کنند خارج قسمت سه و ازینجا معلوم شود که هر سه برج بر یک

طبع باشد و مثلثه سه برج بود و در احکام طالع تحویل سال عالم دلیل بود بر ربعی از ارباع عالم چنانک
مثلثهٔ آتشی که ا ه ح اند و تفصیل دلالت این سه برج چنانست که حمل دلالت کند بر آتشی که آنرا می
افروزند و بکار دارند و اسد را آن آتش بود که اندر معادن و نبات بود و قوس دالست بر
آتشی که غریزی بود در تن حیوانات که از دل بجمیع اعضا منتشر گردد و ارباب این مثلثه اگر
در طالع بود که در روز واقع شده باشد س ح ک و اگر در طالع بود که در شب اتفاق افتاده باشد
ح س ک و مثلثهٔ دوم که خاکیست ا ه ط و دلالت این مثلثه بر نباتست چنانچه ثور را نباتی
باشد که تخم ندارد و سنبله را آنچه تخم دارد و درخت وی خرد باشد و جدی را آنچه بالا گیرد و
بزرگ شود و این سه برج در طالعها و موالید اگر بیت ثانی واقع شوند مولود را توانگر
گردانند و ارباب ایشان اگر در طالع روزی باشد ه ز ح و در طالع شبی ز ه ح و مثلثهٔ سوم
که بادیست ب و ی و ایشان دلیل اند بر بادها چنانچه جوزا را بادی معتدل و زنده کننده و
دارنده بود و میزان را بادی که درختان از وی بالیده و باردار شوند و میوه رسانند و دلو را
بادهای آشفته و زیان کار و ارباب این مثلثه در طالع روزی ل ی ح و در طالع شبی ی ل ح و
مثلثهٔ چهارم که آبیست د ح یا بود و این مثلثه دالست بر آبها مثلا سرطان بر آبی که خوش
و پاک بود و عقرب بر آب آمیخته و تند رو و حوت بر آب شور و گنده و ناخوش و ارباب
این مثلثه در طالع روزی ه ح ز و در طالع شبی ح ه ز باشند اما دلالت این مثلثات
بر ارباع عالم چنان بود که مثلثهٔ ناریه دلیلست بر ربع مشرق چنانچه حمل دلیل اصل نقطهٔ
مشرق بود و اسد دلیل آنچه در پی آن نقطه بود از جانب شمال همین ربع و قوس دلیل آنچه ملاحق

شرقیست

شرقیست از جانب جنوب همین ربع و مثلثهٔ ترابیه دالست بر ربع جنوبی چنانک ثور دلالت
کند بر اصل نقطهٔ جنوب و سنبله دلیلست بر آنچه متصلست با و از جانب شرقی همین ربع و جدی
دلیل بود بر آنچه پیوسته بود بآن نقطه از طرف غربی همین ربع و مثلثهٔ هوائیه دلالت کند
بر ربع غربی چنانک جوزا دالست بر اصل نقطهٔ مغرب و میزان دلیل بود بر آنچه ملاصقست
با و از جانب جنوب مغرب و دلو دلیل بود بر آنچه متصلست بآن از طرف شمالی همین ربع
و مثلثهٔ مائیه دلیل اند بر ربع شمالی چنانک سرطان دالست بر اصل نقطهٔ شمال و عقرب
دلیلست بر آنچه پیوسته است با و از جانب مغرب و حوت دلالت کند بر آنچه ملاصق
است با و از جانب شرقی همین ربع برین صورت که درین دایره موضوعست

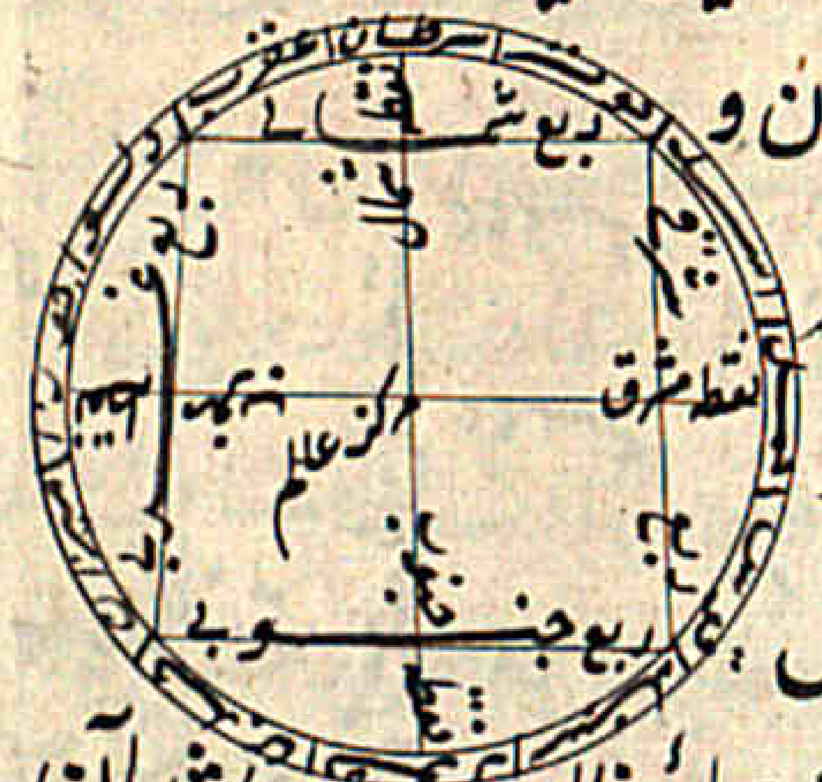

و حکم جهات عالم را ازین بروج بدین گونه از صاحبان و
صاحبان مثلثات و ارباب بواقی حظوظ کنند مر
کدام که اقوی باشند در جمیع احوال و در طالع مولود
بعد از انک عطیهٔ عمر مولود را چنانک رسمست معدل
ساخته باشند و حصهٔ زواید و نواقص را تعدیل کرده که عطیهٔ خالص باشد آن
عطیه را به قسم راست کرده حکم هر ثلثی را از عطیهٔ معدل عمر مولود از ضعف و قوت
یکی از ارباب مثلثات آن طالع کنند چنانک ثلث اول را از رب مثلثهٔ اول و ثلث
دوم را از رب مثلثهٔ دوم و ثلث سوم را از انک شریک ایشانست در روز و در شب
و صورت مثلثات را با ارباب نهاری و لیلی در جدولی وضع کردیم با جهات عالم تا بوجه

اسهل ملاحظه کنند و جدول اینست **فصل بیستم در حدود کواکب** بعد از ذکر مثلثات و ارباب لیلی و نهاری آن شروع کرد در بیان حدود بجهت آنکه نزد احکامیان حدود را اعتباری تمام است در احکام لکن اتفاق جمهور آنست که حد بعد از مثلثه تواند بود در قوت

جدول معرفت مثلثات و ارباب نهاری و لیلی و اجتماعات				
مثلثات	بروج مثلثات	ارباب نهاری	ارباب لیلی	اجتماعات
ناریه	ط ی ح	س ی ل	ی س ل	ربع شرقی
ترابیه	ا ه ط	ه ی ح	ی ه ح	ربع جنوبی
هوائیه	ی و ی	ل ی ی	ی ل ی	ربع غربی
مائیه	ح ی ا	ه ح ی	ی ه ح	ربع شمالی

چه پیش ایشان آنست که رب مثلثهٔ اول را سه شهادتست و صاحب حد را دو مگر بطلیموس که میگوید که صاحب حد را سه شهادتست و رب مثلثهٔ اول را دو قوت باشد هر یکی را از کواکب متحیره در هر برجی حدی بود و آن چند درجهٔ معین باشد از آن برج و در حدود خلاف کرده اند اما آنچه مشهورترست حدود مصریانست و آن برین وجه است که درین جدول نهاده اند

جدول معرفت حدود اهل مصر										
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

باید دانست که نیرین را در بروج حد نداده و خمسهٔ متحیره را در هر برجی حدی داده اند بجهت آنکه حد بمعنی حیزست و چون در سابق ذکر رفته است که تمامی

دوازده برج را بدو بخش کرده هر بخشی یکی از نیرین داده حیزوی خوانده اند پس یک نیمه دور حد شمس و یک نصف دیگر حد قمر باشد بنا برین ایشانرا حد نداده اند از هر برج علی حده و هر برجی را به پنج قسم معتبر کرده هر قسمی را بیکی از خمسهٔ متحیره داده اند تا ایشانرا از هر برجی حظی باشد و چون این تقسیم حدود را ضابطهٔ معین نیست بجدول موضوع عنست و درین باب اقاویل مختلف است اما دو قول مختلف یکی قول مصریانست که درین زمان در تقاویم و موالید آنرا بکار میدارند در احکام و آن در جدول گذشته نموده شده است و دوم قول بطلیموس فاضل که در عمل نمودار بطلیموس که اعتماد بر مستولی و تیسیر ایشان بر جزو مقدم میکنند در تحقیق درجهٔ طالع حدود بطلیموس مستعمل است چه نزد بطلیموس صاحب حد را سه بهره قوتست و بعد از شرف حدست و پیش اهل مصر از باب حدود را دو جزو شهادت بود و چون کوکب در حد خود بود شهادت او مضاعف باشد و حدود بطلیموس را با حدود مصریان اختلاف اندکست و حدود این حکیم درین جدول نست

جدول معرفت حدود حکیم فاضل بطلیموس که بجهت مولود										
البروج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حمل	ی	و	ه	یه	د	ک	ح	که	ل	ل
ثور	ه	ح	د	یه	ی	که	ل	کب	ح	ل
جوزا	د	ز	ی	یح	ه	ک	ح	کو	ل	ل
سرطان	ح	و	ه	یح	د	ک	ی	کو	ل	ل
اسد	ی	و	ه	یح	ل	کط	د	که	ح	ل
سنبله	د	ز	ه	یح	ی	کح	ح	کد	ل	ل
میزان	د	و	د	یا	ی	یط	ه	کد	ح	ل
عقرب	ح	و	ه	ید	د	کا	ی	که	ل	ل
قوس	ی	ح	ه	ید	د	کا	ل	که	ح	ل
جدی	ه	و	ی	یه	ه	کب	ل	که	ح	ل
دلو	ه	و	ه	یه	ی	کب	ح	که	ل	ل
حوت	ه	ح	ی	ید	د	کک	ح	که	ل	ل

فایده باید دانست که کوکب در حد خود چنان بود که شخصی در ملک خود باز در سفر یعنی اگر این حد در برج خانهٔ خود بود مانند آن بود که در ملک خود و اگر از برج خانهٔ

کوکبی دیگر باشد چنان باشد که در سفر کسی را منزلی ومسکنی باشد هرچند بکرایه گرفته باشد یا بعاریتی
نشسته که فی الجمله تا وی دران مسکن است اختیار جزئی دارد و چون در حد کوکبی دیگر باشد
چنان بود که بموضع شخصی دیگر بسبیل گشت رفته باشد واین معنی چون بحسب مجاز مشابه
خانه است چه کسی که چند روز در مسکنی متفکر دکانه که خانهٔ اوست تا مادامی که در انجاست پس
بنابرین حکیم بطلیموس حد را بر مثلثه مقدم داشته است والسلام فصل بیست
ویکم در وجوه ودیگر حظهاء کواکب چون وجوه را یک جزو قوتست باتفاق جمهور و
باقی شهادات را هر یکی بقدر قوتیست که هیچ یک بیک جزو نرسد درین فصل وجوه را
باسم قید کرده باقی حظوظ را که آن نهبهره واثنی عشریات ومفتبهره ونیمبهرات وماننداینها باشد
باجمال ذکر کرده است اما وجوه آنست که هر برجی را بسه قسم کرده اند هر بخشی ده درجه و از حمل
ابتدا کرده وثلث اول بمریخ که صاحب حملست داده وثلث دوم بکوکبی که فلک او
زیر فلک مریخ است یعنی آفتاب وثلث سوم را بکوکبی که فلک او زیر فلک آفتاب
بود یعنی زهره وثلث اول ثور بکوکبی که فلکش نشیب فلک زهره است یعنی عطارد و
ثلث دوم بقمر که زیر فلک عطاردست وثلث سوم را چون فلکی دیگر زیر او نبود
دور از سر گرفتند و بزحل دادند که فلک او بالا همه افلاک سیاره است وبعد ازان
مشتری و مریخ و هم برین قیاس تا آخر حوت که نوبت هم با مریخ رسد و او را یعنی مریخ را
دو وجه در پهلوی هم افتد و آن دو وجه مریخ که در یلی هم افتد ثلث آخر حوت وثلث اول
حمل باشد و وجه را صورت نیز گویند بباید دانست که حکماء سلف تمام دور منطقة البروج را که دوازده

برج است

برج است بسی وشش قسمت متساوی کرده اند چنانچه هر برجی سه قسم باشد و هر قسمی ده درجه بود چه
هرگاه که سیصد وشصت را بر سی وشش قسمت کنند خارج قسمت ده باشد و چون سی وشش را
بر دوازده قسمت کنند خارج قسمت سه بود و درین اقسام چون ابتداء دور از اول حملست و
صاحبش مریخ در تقسیم این اقسام سی وششگانه بر کواکب سبعهٔ سیاره ابتدا از اول حمل کرده وصاحبش
بر ترتیب افلاک دور دادند وبخشیدند تا بعد از پنج دور در اول دور سادس ختم هم بمریخ شد
یعنی ثلث آخر حوت که حصهٔ سی وششم است هم بمریخ رسید بعلت آنکه هفت در پنج سی وپنج بود ویکی
باقی حصهٔ اول دور ششم باشد و چون ابتدا بمریخ بوده است همیشه در جمیع ادوار انتها بمشتری باشد
پس چون دور پنجم بمشتری تمام شود ویک بخش دیگر بماند هر اینه دیگر نوبت مریخ شود و باو باید داد
بنابرین مریخ را دو حصه در یلی هم واقع شود یکی از اول حمل ده درجه و دوم از آخر حوت هم ده درجه وچون
حکماء روم وبابل چهره وشمایل مردم را استدلال از وجوه بروج وارباب آن کرده اند ازینجهت این
اقسام را صورت هم گویند اما رومیان بدلیل آنکه گویند از صور چهل وهشت گانهٔ ثابته در هر قسمی از
اقسام سی وششگانه چیزی افتاده است وصورت انسان مشابه آنها اتفاق می افتد ولکن اهل بابل
ازانجهت که آن مواضع را ازین اقسام هر یکی را خاصیتی است که کردارها ورسمها وعرفها ازان منتج گردد
که صورت حالات عالم سفلی است فایده ذو الریاستین صاحب خانه را سی جزو قوت نهاده
است وخداوند شرف را بیست جزو ورب وجه را بر حد مقدم داشته وگفته که او را ده جزو شهادتست
وهمچنین حد را بر صاحب مثلثه مقدم داشته وفرموده که خداوند حد را پنج جزو شهادتست ورب
مثلثه را سه جزو ونیم وصاحب ساعت را هم آورده واو را چهار جزو ونیم شهادت داده ونیز نوبت

رایعنی در طالع روزی شمس و در طالع شبی قمر را مقابل ربّ طالع یعنی سی جزو شهادت
داده است امّا آنچه معتبر ست آنست که مثلّثه را بر حدّ و وجه مقدّم دارند و بعضی
هم وجه را محسوب نداشته اند و حظّی بنداده و باشد که هر برج را هم جدا جدا هر یکی را بثلثها
قسمت کنند و ثلث اوّل یعنی ده درجهٔ اوّل از هر برجی بصاحب آن برج دهند و
ثلث دوم یعنی ده درجهٔ دوم بصاحب آن برج که از همان مثلّثه بعد از ان بود
یعنی چون بر توالی بروج روند بعد از و بطبع برج مقدّم یابند ازین مثلّثه و ثلث آخر
یعنی ده درجهٔ آخر صاحب برجی را که باقی بود از همین مثلّثه یعنی برج ثالث را که بر
توالی بروج بهمان طبع یابند مثلا ثلث اوّل از حمل مریخ را که صاحب همین برجست
یعنی حمل و ثلث دوم شمس را که صاحب اسدست چه بعد از حمل چون بر توالی بروند اسد
را یابند بر طبع آتشی که همان طبع حملست و ثلث سوم مشتری را که صاحب قوس است
بجهت آنک بر توالی بروج بعد از اسد قوس بود بمزاج دو برج مقدّم و همچنین در دیگر
برجها و این قسمت را دریجان خوانند یعنی از برجی که قیاس کنند بر ترتیب توالی بروج ثلثهای
اورا از صاحب همان برج ابتدا کرده دو ثلث باقی را با ارباب دو برج باقی همان مثلّثه
که بعد از ان برج باشند بدهند چنانچه اگر ابتدا از حمل بود دور بصاحب قوس تمام شود و
اگر از اسد بود بصاحب حمل و اگر از قوس بود بصاحب اسد و اگر از ثور بود دور بصاحب
جدی تمام شود و اگر از سنبله بود بصاحب ثور و اگر از جدی بود بصاحب سنبله و از جوزا بصاحب
دلو و از میزان بصاحب جوزا و از دلو بصاحب میزان و از سرطان بصاحب حوت و از عقرب

بصاحب سرطان

بصاحب سرطان و از حوت بصاحب عقرب و صورت وجوه و دریجانرا هم بجدول و هم
بدایره نهاده شد تا از هر کجا خواهند بآسانی دریابند و آن جداول و دایره اینست

جدول معرفة وجوه و ارباب آن از کواکب

اسامی	ثلث اوّل		ثلث ثانی		ثلث ثالث	
بروج	درج	ارباب	درج	ارباب	درج	ارباب
حمل	ی	مریخ	ک	شمس	ل	زهره
ثور	ی	عطارد	ک	قمر	ل	زحل
جوزا	ی	مشتری	ک	مریخ	ل	شمس
سرطان	ی	زهره	ک	عطارد	ل	قمر
اسد	ی	زحل	ک	مشتری	ل	مریخ
سنبله	ی	شمس	ک	زهره	ل	عطارد
میزان	ی	قمر	ک	زحل	ل	مشتری
عقرب	ی	مریخ	ک	شمس	ل	زهره
قوس	ی	عطارد	ک	قمر	ل	زحل
جدی	ی	مشتری	ک	مریخ	ل	شمس
دلو	ی	زهره	ک	عطارد	ل	قمر
حوت	ی	زحل	ک	مشتری	ل	مریخ

جدول معرفة اقسام دریجان و بروج و ارباب آن از کواکب

اسامی	ثلث اوّل			ثلث ثانی			ثلث ثالث		
بروج	درج	بروج	ارباب	درج	بروج	ارباب	درج	بروج	ارباب
حمل	ی	حمل	مریخ	ک	اسد	شمس	ل	قوس	مشتری
ثور	ی	ثور	زهره	ک	سنبله	عطارد	ل	جدی	زحل
جوزا	ی	جوزا	عطارد	ک	میزان	زهره	ل	دلو	زحل
سرطان	ی	سرطان	قمر	ک	عقرب	مریخ	ل	حوت	مشتری
اسد	ی	اسد	شمس	ک	قوس	مشتری	ل	حمل	مریخ
سنبله	ی	سنبله	عطارد	ک	جدی	زحل	ل	ثور	زهره
میزان	ی	میزان	زهره	ک	دلو	زحل	ل	جوزا	عطارد
عقرب	ی	عقرب	مریخ	ک	حوت	مشتری	ل	سرطان	قمر
قوس	ی	قوس	مشتری	ک	حمل	مریخ	ل	اسد	شمس
جدی	ی	جدی	زحل	ک	ثور	زهره	ل	سنبله	عطارد
دلو	ی	دلو	زحل	ک	جوزا	عطارد	ل	میزان	زهره
حوت	ی	حوت	مشتری	ک	سرطان	قمر	ل	عقرب	مریخ

نکته بدانک اقسام دریجانرا ببروج مثلثات دهند و احکام از ارباب بروج
کنند و صورت وجوه و دریجانرا با اقسام بروج و اعداد اقسام سی و شش کانه و ارباب
از کواکب و بروج و خداوندان آن بیک دایره وضع کردیم تا ناظرانرا بوجه
اسهل ادراک آن و اختلاف ایشان با یکدیگر دست دهد تا دانند و صورت
دایره اینست

و نوعی دیگر قسمت باشد و آنرا نهبهره خوانند و آن چنان باشد که همچنین هر
برجی را بنه قسمت متساوی کند هر قسمی
دک درجه و دقیقه افتد چه هر
گاه که ل را بر ط
قسمت کنند خارج
قسمت دک بود

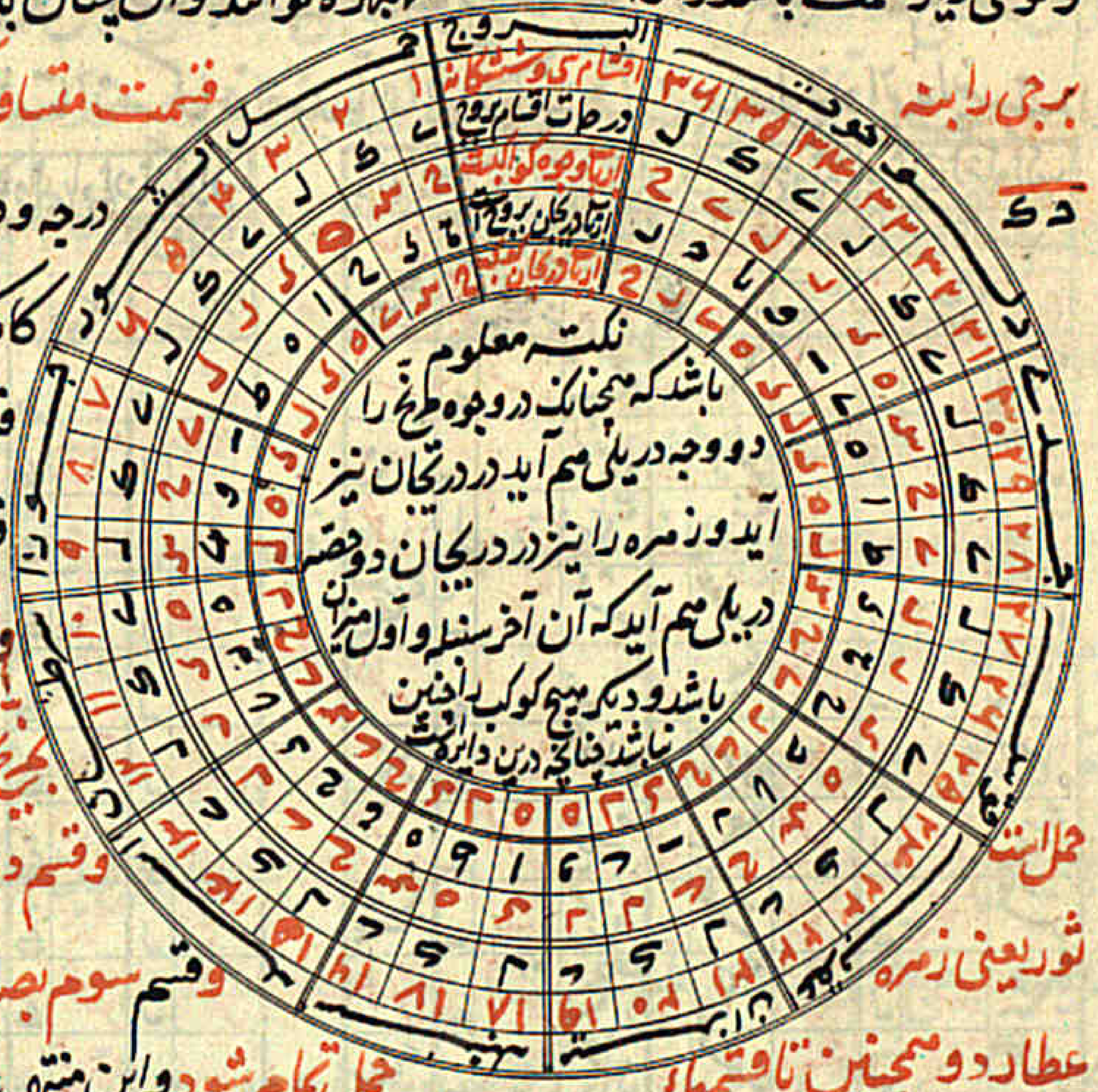

و قسم اول از حمل
بمریخ دهند که صاحب
حمل است
و قسم دوم بصاحب
ثور یعنی زهره
و قسم سوم بصاحب جوزا یعنی
عطارد و همچنین تا قسمها
حمل تمام شود و این منتهی بر صاحب قوس
شود که مشتریست که قوس برج نهم است پس اول ثور صاحب جدی را بود یعنی زحل
و قسم دو بصاحب دلو دهند که هم زحل باشد و سوم مشتری را بود که صاحب حوتست
و چهارم مریخ را بود که صاحب حمل است و همچنین تا آخر بروج و ازین ترتیب لازم
آید که هر قسمی از هر سه برج که یک مثلثه باشند یک کوکب را بود مثلا قسم اول از
مثلثه آتشی یعنی هم از حمل و هم از اسد و هم از قوس مریخ را بود و قسم دوم از هر سه برج
زهره را و قسم اول و دوم از مثلثه خاکی یعنی هم از ثور و هم از سنبله و هم از جدی زحل را
بود

بود بجهت آنک زحل را هر دو خانه دریلی هم واقع است و چون بروج مثلثه آتشی همیشه
بر مشتری تمام میشوند او ایل بروج مثلثه خاکی بزحل میرسد و چون بعد از هر دو خانه زحل
خانه مشتریست قسم سوم از هر سه برج صاحب حوت را بود یعنی مشتری را آما انک حکما هند
تمامی دور فلک البروج را بصد و هشت قسم متساوی کرده اند چنانچه هر قسمی دک باشد و چون
فلک دوازده برج است پس هرگاه که صد و هشت را بر دوازده قسمت کردند خارج قسمت
نه آمد که حصه یک برج باشد و برین تقدیر هر سه برج بیست و هفت بهره باشد و چون درین اقسام
ابتدا از اول حمل کنند و هر قسمی را برجی داده صاحب برج را رب آن بهره خوانند همیشه زحل را دو بهره
دریلی هم افتد و چون هر برجی نه قسمت است معلوم گردد که هر برجی برج مثلثه خود تمام گردد
و ابتدا هم برج مثلثه خود باشد چنانچه چون حمل را ابتدا حملست و انتها بقوس ثور را ابتدا جدیست
و انتها بسنبله پس جوزا را ابتدا بمیزان رسد و انتها هم بجوزا که نهم میزانست و ناچار سرطان را ابتدا
هم بسرطان شود و انتها بحوت تا باز ابتداء اسد بحمل آید و برین ترتیب دایر باشد تا هر چهار برج
بر سه دور تمام شود و اول برج پنجم که از همان مثلثه است باز نوبت همان برج آید پس هر اینه
او ایل هر سه برج که بر یک طبع باشند بهمان یک برج رسد از همان مثلثه و صاحبش همان یک کوکب
بود که صاحب همان برج باشد چنانچه او ایل اقسام هم از حمل و هم از اسد و هم از قوس حمل را بود و
صاحب مریخ باشد و همچنین در سه مثلثه دیگر قیاس باید کرد و نزدیک اهل هند این نهبهر بسیار
معتبرست در احکام و آن بهره را که از همین خانه بهمین خانه رسد صاحب آنرا برگوتم خوانند
و این در بروج منقلبه یعنی حمل و سرطان و میزان و جدی حصها اوایل ایشان بود که هم

بهمین بروج منقلبه رسد و بصاحبان ایشان یعنی مریخ و قمر و زهره و زحل و در بروج ثابته یعنی ثور و اسد و عقرب و دلو بهرهٔ خامس باشد که هم بدین بروج رسد و بصاحبان ایشان یعنی زهره و شمس و مریخ و زحل و در بروج ذوجسدین قسمها، نهم باشد یعنی در جوزا و سنبله و قوس و حوت که هم بهمین بروج رسد و بصاحبانشان که عطارد و مشتری باشد اما طایفهٔ دیگر این اقسام را بر ترتیب افلاک دهند و این نوع معتبر نبود و صورت اقسام نهبهرات را با ارباب آن از بروج و صاحبان آن از کواکب و اسامی مثلثه و برکوتها همه درین جدول باز نمودیم تا با سانی دریابند و جدول اینست و این برکوتها که درین جدول نوشته شده آن مواضع است

جدول معرفت اقسام نهبهرات [illegible]

اعداد اقسام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	ج ک	ج ک	ع	ح	ط	ل	و	ه	د	ل
ب	ج ک	و م	ا	ه	ی	ل	ب	ح	د	س
ج	ج ک	ی	—	ک	یا	ی	ح	ی	ه	ک
د	ج ک	یج ک	ح	ل	ع	ح	ط	ل	و	ه
ه	ج ک	یو م	د	س	ا	ه	ی	ل	ب	ح
و	ج ک	ک	ه	ک	—	ک	یا	ی	ح	ی
ز	ج ک	کج ک	و	ه	ح	ل	ع	ح	ط	ل
ح	ج ک	کو م	ب	ح	د	س	ا	ه	ی	ل
ط	ج ک	ل	ح	ی	ه	ک	—	ک	یا	ی

که حکما، هند قوت آن مواضع را برابر قوت خانه گیرند و عظیم اعتبار و اعتماد کنند در قوت کواکب و مقابل آنرا در ضعف بجهت احکام البته فایده چون خواهند بدانند که صاحب نهبهرهٔ کوکبی یا دلیلی کدام کوکبست نظر کنند تا آن کوکب یا دلیل در کدام جزوست از آن برج و آن برج از کدام مثلثه است از ابتدا، آن برج هر قسمی برجی بدهند تا منتهی بکدام برج شود و ابتدا برج منقلب آن مثلثه کنند چنانچه در مثلثهٔ آتشی ابتدا بحمل کنند همیشه و در مثلثهٔ خاکی بجدی و در هوایی بمیزان و در آبی ابتدا بسرطان مثلا کوکبی در یازده درجهٔ اسد بود چون اسد از بروج

مثلثهٔ آتشی بود ابتدا اقسام او از حمل کردیم که برج منقلب این مثلثه است و هر ده که برجی دادیم ده درجه که سه حصه بود به سه برج که حمل و ثور و جوزا بود دادیم باقی ماند یک درجه چون یک برج را که سی درجه است بر ده قسمت کردیم خارج قسمت ط ه صحیح آمد پس معلوم شد که حصهٔ یکدرجه نه درجه باشد و آن یکدرجه باقی را نه درجهٔ سرطان افتد و صاحبش قمر بود و بدین گونه در جمیع بروج و مثلثات آن قیاس و حساب کنند و همچنین هر برجی را بدوازده قسمت کنند هر قسمی دو درجه و نیم چه هرگاه که ل را بر یب قسمت کنند خارج قسمت ب ل خواهد بود و قسم اول بصاحب آن برج دهند و قسم دوم را بصاحب برجی که بعد از و بود بر ترتیب تا تمامت بصاحبان بروج دوازده گانه دهند و این را اثنی عشریه خوانند فرق در میان نهبهرات و اثنی عشریه بدو وجه است یکی بجسب اقسام که آنجا نه است و اینجا دوازده و دیگر بوجهی که میان وجوه و دریجانست که در یکی بجسب تمام دور رفته اند و در دیگر بجسب کل واحد از بروج اثنی عشره و درینجا هر برجی را علیحده بدوازده قسم متساوی کرده ابتدا بهمان برج کنند تا انتها، اقسام بدوازدهم همان برج مثلا ابتدا، حمل بحمل و انتها بحوت و انتها، ثور بحمل و جوزا بثور و سرطان بجوزا تا انتها، حوت بدلو شود چون علی التوالی دور داده باشند و درین اقسام اهل هند و اهل روم متفق اند و مجموع اقسام این قسمت قکد ه بود چه یب در یب را حاصل ضرب قکد تواند بود و چون کوکبی یا دلیلی دیگر در برجی بود و چند درجه و دقیقه از آن برج قطع کرده باشد دو درجه و نیم که یک حصه است از حصه‌ها، دوازده گانه از آن مقدار در جات

ودقایق که کوکب یا دلیل ازان برج رفته باشد حصهٔ همان برج بود که آن کوکب مفروض
در بیست ودو درجه ونیم که حصهٔ دوم است حصهٔ برجی که بعد از و باشد و بدین ترتیب
قسمت کنند ابتدا ازان برج بر توالی بروج تا آنجا که کمتر از حصهٔ برجی یعنی ب ل بماند ازان
قدر که کمتر از ب ل مانده باشد هر درجهٔ را دوازده درجه چه هرگاه که ل را بر ب ل قسمت
کنیم خارج قسمت یب است پس هر درجهٔ را یب درجه باشد و هر دقیقه را یب دقیقه
و هر برجی را یب برج و هر دوری را یب دور آید و هر پنج دقیقه را یکدرجه بعلت آنک
ه در یب شصت باشد که اجزاء یکدرجه است و هر دقیقه را دوازده دقیقه بدهند چنانچه
مبین گشته است از برجی که نوبت باو رسیده باشد یعنی از برج یا قصه که حصهٔ او
از اجزاء تقویم دلیل مفروض تمام نمانده بود تا آنجا که برسد یعنی انمقدار درجات و
دقایق که ازین برج آخرین جهت اجزاء باقی تقویم کوکب معین حاصل شده باشد
بدین حساب موضع اثنی عشریهٔ آن کوکب یا آن دلیل باشد وصاحب این برج
آخر صاحب اثنی عشریهٔ آن کوکب یا آن دلیل مفروض بود مثلا کوکبی یا دلیلی در
یازده درجه و چهل و دو دقیقه از برج ثور باشد ازین مبلغ ده درجه حصهٔ چهار
برج حصهٔ هریکی ب ل چه ی را چون بر ب ل قسمت کنند خارج قسمت د باشد و آن
برجها ثور که برج کوکب یا دلیلست و ابتدا بوی میکنیم در قسمت و جوزا و سرطان
و اسد باشد و از ا م یکدرجهٔ باقی را دوازده درجه از برج پنجم که نوبت بدو رسیده است
باشد و چهل دقیقه را هشت درجهٔ دیگر بعلت آنک چون م را بر ه قسمت کنند خارج

قسمت ح باشد که این جمله بیست درجه شود و دو دقیقه را بیست و چهار دقیقه ازانک
ب در یب را حاصل ضرب کد باشد واین جمله ک کد درجات و دقایق از برج سنبله باشد
که نوبت اثنی عشریهٔ آن کوکب یا دلیل که در ثور بود یا مب درجات و دقایق باو
رسیده باشد پس معلوم شد که اثنی عشریهٔ آن کوکب یا آن دلیل مفروض در بیست درجه
و بیست و چهار دقیقه از برج سنبله باشد و صاحب اثنی عشریهٔ او عطارد بود و همه را
بدین قیاس تامل باید کرد یعنی از هر جزو از اجزاء بروج اثنی عشره که کوکب یا دلیلی را
فرض کنند قاعده همین است و این ب ل نصف سدس ل خواهد بود که اجزاء یک برج بحسب است

چنانچه درین جداول نموده میشود و جداول اینست بوجه مختلف
ازین جدول معلوم شود که ادوار اقسام دوازده گانهٔ اثنی عشره را ابتدا از کجا و انتها بر کجاست و چگونه دور میکند این اقسام درین بروج و ارباب آن کدام اند از کواکب

جدول معرفة اقسام اثنی عشریه بروج همه بروج و ارباب بروج از کواکب

ارباب اثنی عشریه		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حوت	[illegible]	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
دلو	[illegible]	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱
جدی	[illegible]	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱	۲
قوس	[illegible]	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱	۲	۳
عقرب	[illegible]	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱	۲	۳	۴
میزان	[illegible]	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱	۲	۳	۴	۵
سنبله	[illegible]	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶
اسد	[illegible]	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
سرطان	[illegible]	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
جوزا	[illegible]	۱۰	۱۱	۱۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
ثور	[illegible]	۱۱	۱۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
حمل	[illegible]	۱۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
	[illegible]	[illegible]	۱۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

را هر طایفهٔ واقع است وازانجمله یکی اردجانست که اهل بابل آنرا معتبر دارند در احکام
وآن چنانست که تمام دور منطقة البروج را که دوازده برجست بسی و شش قسمت
متساوی کنند چنانک هر قسمی ده درجه و هر سه قسم حصهٔ یک برج باشد چنانچه در وجوه معلوم
شده است واز حمل و مریخ ابتدا کرده بر ترتیب افلاک بعکس وجوه بر کواکب قسمت
کنند یعنی در وجوه از مریخ گرفته بما تحت آمده دور میدادند در اردجان از مریخ
بما فوق رفته دور دهند چنانک چون قسم ثالث حمل بزحل تمام شود قسم اول ثور بمشتری
رسد و آخر بزهره و اول جوزا بشمس و آخر بمشتری وعلی هذا القیاس تا قسم آخر حوت
هم بمریخ رسد همچنانک در وجوه واقع است واین را نیز علت همانست که در وجوه
نموده شده بود و ما دایرهٔ جهت این وضع کردیم تا بوجه اسهل دریابند و دایره
اینست

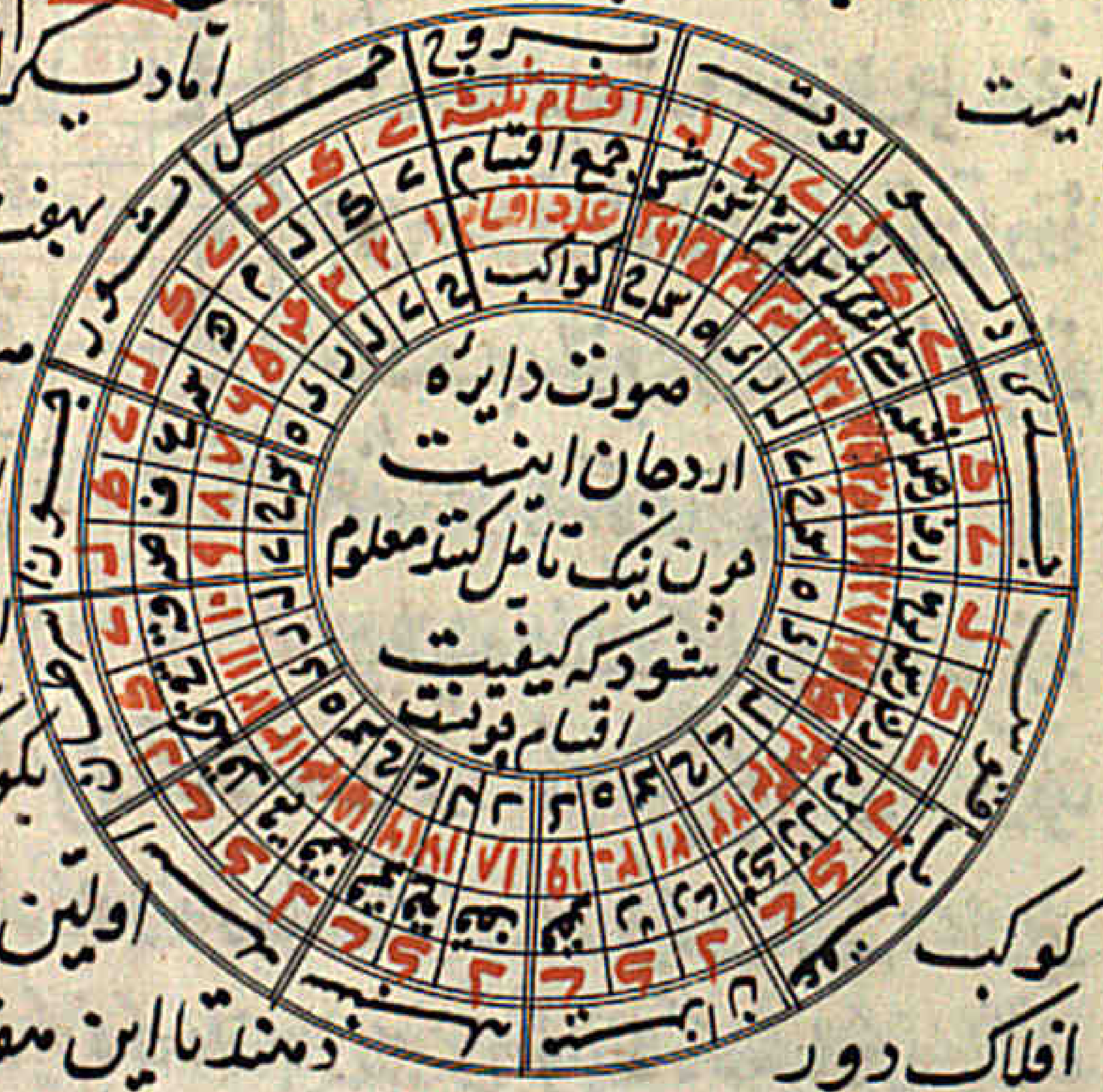

اما دیگر آنست که هر برجی را علی حده
بهفت قسمت متساوی کرده
هر قسمی را بکوکبی دهند بوجهی که
از هر برجی قسمت اول بصاحب
آن برج دهند و قسمت دوم
بکوکبی که فلک او زیر فلک آن
کوکب
اولین باشد و همچنین بر ترتیب
افلاک دور
دهند تا این هفت بر هفت کوکب تمام گردد

ازین جدول معلوم
شود که در قسمت اثنی عشریات
هر یک دور را دوازده
دور رسد و هر یک درجه
را دوازده درجه و هر یک
دقیقه را دوازده دقیقه
و هر یک ثانیه را دوازده
ثانیه وعلی هذا القیاس
تا بعاشره والسلام

جدول معرفة اثنی عشریات واقسام آن بطریق حصص درجات و دقایق

برجا	درجه و دقیقه	برجا	درجه و دقیقه	برجا	درجه و دقیقه	برجا	درجه و دقیقه	برجا	درجه و دقیقه	برجا	درجه و دقیقه
ا	ج ب	يو	و ب	ا	ج ب	يو	ه ب	٧	و ب	صو	ط ب
ب	ج كد	يو	و كد	ب	ج كد	يو	ه كد	له	و كد	صه	ط كد
ج	ا و	كج	د و	ج	ج لو	كج	ه لو	لج	و لو	مج	ط لو
د	ا لج	لط	د لج	د	ج مج	لط	ه مج	لد	و مج	مط	ط مج
ه	ب ج	ك	ج ج	ه	ا ج	ك	د ج	له	ل ج	ه	ى ج
و	ب ب	لا	ج ب	و	ا ب	لا	د ب	لو	ل ب	نا	ى ب
ز	ب كد	كه	ج كد	ز	ا كد	كه	د كد	لو	ل كد	نب	ى كد
ح	ج و	لح	ط و	ح	ا لو	لح	د لو	لج	ل لو	نج	ى لو
ط	د لج	كه	ط لج	ط	ا مج	كه	د مج	لط	ل مج	ند	ى مج
ى	د ج	كه	ى ج	ى	ب ج	كه	ه ج	م	ج ج	نه	يا ج
يا	د ب	كو	ى ب	يا	ب ب	كو	ه ب	ما	ج ب	نو	يا ب
يب	د كد	كز	ى كد	يب	ب كد	كز	ه كد	مب	ج كد	نز	يا كد
يج	ه و	لح	يا و	يج	ب لو	لح	ه لو	مج	ج لو	نح	يا لو
يد	ه لج	كط	يا لج	يد	ب مج	كط	ه مج	مد	ج مج	نط	يا مج
يه	و ج	ل	ج ج	يه	ج ج	ل	و ج	مه	ط ج	س	ب ج

وازین جدول سوم
اثنی عشریهٔ اقسام
بروج و بروج
اقسام وارباب
آن هر سه در پی
یکدیگر معلوم شود
اما قسمتهای چندی
دیگر باشد که بحسب

جدول معرفة اقسام بروج و بروج اقسام اثنی عشریات وارباب وحصص آن

اقسام	ب ل		ه ه		ل د		ى ز		ل ب		ه كه		ل ز		ك ج		ل كد		كه ج		ل كز		ل ج	
برج	برج	درجه	برج	درجه	برج	درجه	برج	درجه	برج	درجه	برج	درجه	برج	درجه	برج	درجه	برج	درجه	برج	درجه	برج	درجه	برج	درجه
حمل	ع	ج	ا	ه	ب	د	ج	ل	د	كد	ه	د	و	ه	ز	ج	ح	ج	ط	ل	ى	ل	يا	ج
ثور	ا	ه	ب	د	ج	ل	د	كد	ه	ه	و	ه	ز	ج	ح	ج	ط	ل	ى	ل	يا	د	ع	ج
جوزا	ب	د	ج	ل	د	كد	ه	ه	و	ه	ز	ج	ح	ج	ط	ل	ى	ل	يا	ج	ع	ج	ا	ه
سرطان	ج	د	د	كد	ه	ه	و	ه	ز	ج	ح	ج	ط	ل	ى	ل	يا	ج	ع	ج	ا	ه	ب	د
اسد	د	كد	ه	ه	و	ه	ز	ج	ح	ج	ط	ل	ى	ل	يا	ج	ع	ج	ا	ه	ب	د	ج	ل
سنبله	ه	د	و	ه	ز	ج	ح	ج	ط	ل	ى	ل	يا	ج	ع	ج	ا	ه	ب	د	ج	ل	د	كد
میزان	و	ه	ز	ج	ح	ج	ط	ل	ى	ل	يا	ج	ع	ج	ا	ه	ب	د	ج	ل	د	كد	ه	د
عقرب	ز	ج	ح	ج	ط	ل	ى	ل	يا	ج	ع	ج	ا	ه	ب	د	ج	ل	د	كد	و	د	و	ه
قوس	ح	ج	ط	ل	ى	ل	يا	ج	ع	ج	ا	ه	ب	د	ج	ل	د	كد	ه	د	و	ه	ز	ج
جدی	ط	ل	ى	ل	يا	ج	ع	ج	ا	ه	ب	د	ج	ل	د	كد	ه	د	و	ه	ز	ج	ح	ى
دلو	ى	ل	يا	ى	ع	ج	ا	ه	ب	د	ج	ل	د	كد	ه	د	و	ه	ز	ج	ح	ى	ط	ل
حوت	يا	ى	ع	ج	ا	ه	ب	د	ج	ل	د	كد	ه	د	و	ه	ز	ج	ح	ى	ط	ل	ى	ل

ومرقسمی د برط درجه و دقیقه وثانیه باشد واین نوع قسمت راسفت بهرات کویند و
این بدل نهبرات بود که بعضی از اصحاب تنجیم روم و بابل وفارس بکار دارند
ودرین قسمت همیشه قسم آخر هر برجی بر کوکبی ختم شود که فلک او فوق فلک صاحب
آن برج باشد وهمیشه از زحل ومریخ ابتدا کنند و ثور و زهره وجوزا وعطارد وسرطان
وقمر تا قسم آخر حمل بمشتری و ثور بشمس وجوزا بزهره وسرطان بعطارد رسد وعلی
هذا القیاس فی سایر البروج والکواکب وما جهت این اقسام جدولی وضع کردیم
تا بوجه اسهل از انجا معلوم کنند وجدول اینست واینها را اصحاب هند قوتهای
مکانی کویند واهل فارس وروم وبابل
قوتهای ذاتی خوانند واین جمله قوتهای
ذاتی ده قسم باشد ومصنف علیه الرحمه
درین فصل قوتهای ذاتی راهشت آورده
است وبعد ازین در فصول نتمه باقیه

جدول معرفت منتبهرات بمذهب اهل روم وبابل وفارس							
عدد	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
درجات حصه	ذو برط	ح لبرج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حمل	ح	یه	د	ه	ل	ل	ی
ثور	ه	ل	ل	ل	ح	ح	یه
جوزا	ک	ل	ی	ل	ح	یه	ه
سرطان	ل	ل	ح	ی	یه	ه	ل
اسد	یه	ه	ل	ک	ل	ی	ح
سنبله	ک	ل	ک	ل	ح	یه	ه
میزان	ه	ک	ل	ل	ی	ح	یه
عقرب	ح	یه	ک	ه	ل	ل	ی
قوس	ی	ح	ه	یه	ک	ل	ل
جدی	ل	ی	یه	ح	ه	ک	ل
دلو	ل	ی	یه	ح	ه	ک	ل
حوت	ی	ح	ه	یه	ک	ل	ل

بحث قوتهای عرضی وبعضی از اختیارات جزئیه خواهد آمد والله اعلم **فصل**
بیست ودوم در اوج وحضیض ستارکان باید دانست که اوج وحضیض نزد
بعضی از اصحاب این فن داخل قوت وضعف نبود اما بعضی دیگر این را از جمله قوت
وضعف عرضی گیرند بدلیل آنک چون اوجات متحرک اند بحرکت ثابته لا محاله بهر
چندگاه منتقل گردند از جزوی بجزوی واز برجی ببرجی مثل انطاد که هر بار بجزوی وبوجهی

واقع شود

واقع شود واین قول اصح است چه اگر داخل قوت وضعف نبودی پس بایستی که ثبت نکردندی
ونیز ذکر مصنف علیه الرحمه او را دلالت میکند بر محسوب بودن از جمله ضعف وقوی **اوجهای**
آفتاب وپنج ستاره متحیره در هر دو هزار سال از برجی ببرجی شوند و بهر شصت وشش
سال شمسی یکدرجه قطع کنند باید دانست که اوج کواکب عبارتست از نقطه مشترکه که
حاصل شود از تماس محدب دو فلک با یکدیگر چنانک چون سطح یکی میل کند از سطح دیگری
بجانبی لا محاله مرکز نیز منحرف شود از مرکز وهمچنین محدب ومقعر هر یکی بدیگری بدان جانب
که میل دارد قریب شود وغایت این قرب آن بود که مماس هم شوند محدبین ومقعرین وچون
اجرام فلکی منخنی اند بر نمط استداره پس محل آن تماس در هر یکی از دو جانب محدب ومقعر
جز بنقطه نتوانند بود وچون این میل افلاک از یکدیگر بجانب اعلاست هر اینه نقطه تماس یکی
در منتصف اعلی بین المحدبین تواند بود ودیگری در تقابل آن در منتصف نصف اسفل بین
المقعرین وآن نقطه اول را اوج کویند چه اوج بلندی را کویند ودیگری را حضیض خوانند باعتبار
ضدیت نقطه اول وحدوث این دو نقطه در شمس میان فلک خارج مرکز وممثل باشد ودر
زحل ومشتری ومریخ وزهره هم میان حامل وممثل وهم مابین تدویر وحامل ودر عطارد هم میان
تدویر وحامل وهم مابین حامل ومدیر وهم میان مدیر وممثل ودر قمر هم مابین تدویر وحامل و
هم میان حامل ومایل چه مراکز این افلاک از یکدیگر منحرفست وسطوح مایل بجانب اعلا دیگری
حتی بحد تماس رسیده اند واوجهای تدویر را بجهت امتیاز مقید بذروه کرده اند وچون شمس را
تدویر نیست او را یک اوج بود وهر یکی از علویه وزهره را دو یکی ذروه تدویر که جزو حاملست

ودیگری اوج حامل که جزو ممثّل است وقمر را هم دو اوج بود یکی ذروهٔ تدویر که جزو حاملست
ودیگری اوج حامل که جزو مایل است وعطارد راسه اوج بود یکی ذروهٔ تدویر که جزو حامل است
ودوم اوج حامل که جزو مدیرست وسوم اوج مدیر که جزو ممثّل است بدین صورت که
درین اشکال اربعه واقعست واشکال اینست

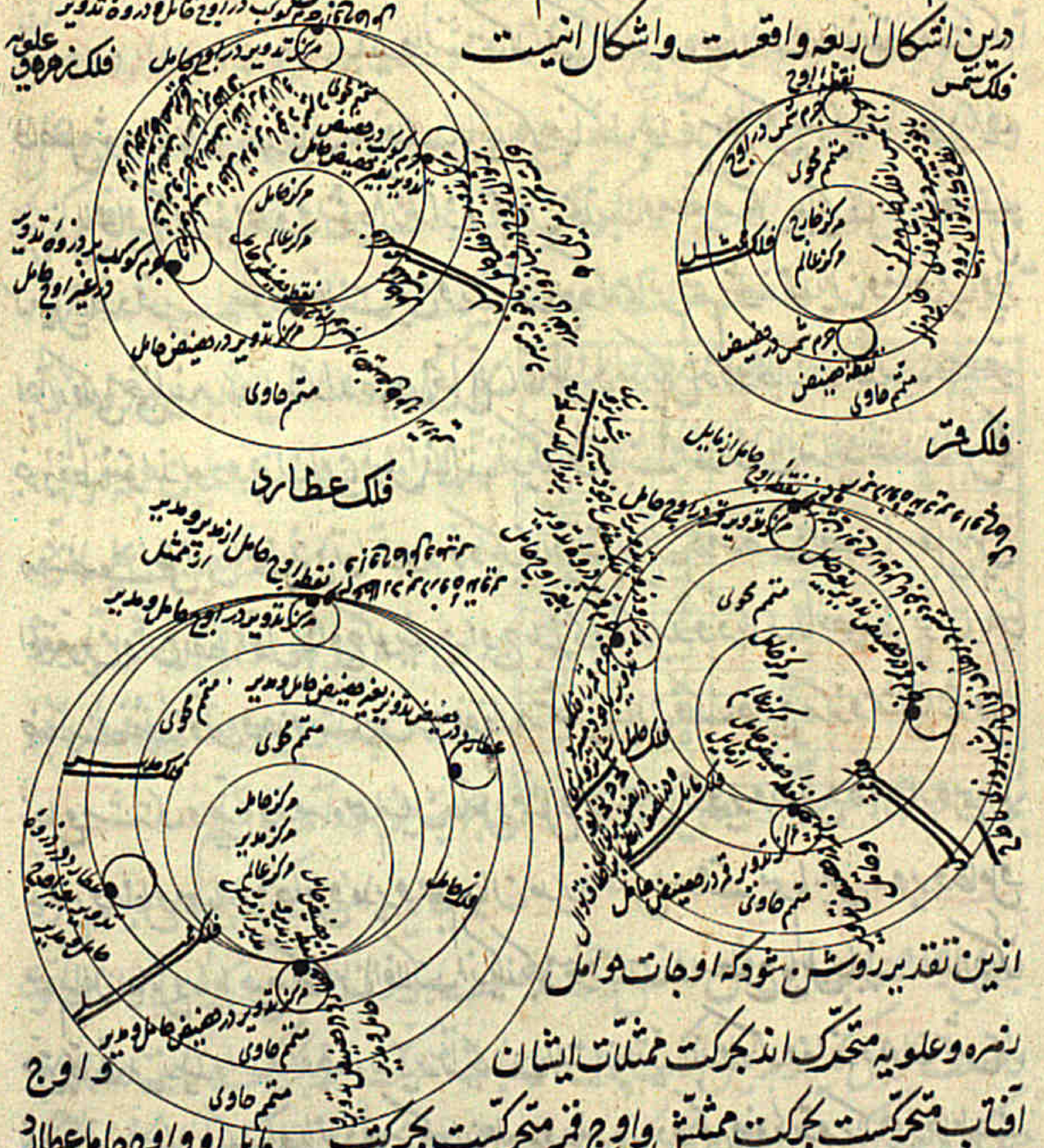

ازین تقدیر روشن شود که اوجات حوامل
زهره وعلویه متحرّک اند بحرکت ممثّلات ایشان
آفتاب متحرکست بحرکت ممثّل واوج قمر متحرکست بحرکت
مایل او واوج حامل عطارد
واوج

متحرّکست

متحرکست بحرکت مدیر واوج مدیر متحرّکست بحرکت ممثّل او وذروهٔ جمیع تداویر متحرّک اند
بحرکت حوامل ایشان وچون در وضع زیجات واعمال تقاویم اوجات حوامل کواکب معتبرست
ودر عطارد اوج مدیر چه این اوجها همچو اجزاء ممثّلات اند وحرکت کواکب را بنسبت مناطق
ممثّلات هر یکی مقدّر میسازند بواسطهٔ بودن این ممثّلات در سطح منطقة البروج بی اختلاف
پس چون تقاویم نسبت با اجزاء ممثّل مقدّر شد کانه که با اجزاء منطقة البروج مقدّر گشته است
وچون ممثّلات کواکب من حیث المجموع متحرّک بحرکت فلک البروج اند پس حرکت
اوجات همه مانند حرکت ثوابت باشد وکیفیت وکمّیت حرکت ثوابت همانست که
در فصل نهم مبیّن گشته است ومصنّف علیه الرّحمه باعتماد اصول رصد حاکمی فرموده است
که بهر شصت وشش سال شمسی یکدرجه قطع کنند وحقیقت آنست که بهر هفتاد سال شمسی
یکدرجه رو ندو برجی بهر دو هزار ویکصد سال ودوری به بیست وپنج هزار ودویست
سال قطع نمایند که حرکت یکساله نا که ها باشد از ثانیه تا رابعه وحضیضها ایشان در
مقابلهٔ اوجها بود الا کوکب عطارد را که او را دو حضیض بود در دو تثلیث اوج او
چون درین فن قاعده چنانست موضع هر ضعفی را در تقابل همان قوّت دارند بحسب اجزا
فلک فلاجرم حضیضها در مقابلهٔ اوجها توانند بود بلک بدلیل آنک در مقدّمه مذکور گشته که اوج
وحضیض دو نقطهٔ تماس محدّبین ومقعّرین فلکین اند مر اینه در مقابلهٔ هم توانند بود امّا آنچه
فرموده که عطارد را دو حضیض بود در دو تثلیث اوج خود این صورت عجب است از آن بزرگ
وبلک همانا از آن آن بزرگ نباشد چه در سابق معلوم گشته که عطارد را سه اوج است

یکی ذروهٔ تدویر که آن جزو حاملست و در شبانروزی اخ نو م حرکت کند که بهر سال دو دور
کند بتقریب بر توالی بروج و دوم اوج حامل که چون جزو مدیرست و آن در شبانروزی نط ح
حرکت کند بر خلاف توالی که بهر سال یکدور تمام کند تقریبا و سوم اوج مدیر که آن جزو ممثل
است که بحرکت ثوابت متحرکست چنانچه معلومست و مراینه باید که اوجی را ازین اوجها سه گانه
که محسوب دارند حضیض همان اوج مجری باشد چه اوج از فلک دیگر و حضیض از فلک دیگر استعمال
کردن خلاف عادت و خرق قاعده است و درین صورت ظاهرست که در عطارد هم آنچه
مستعمل است اوج مدیرست که آن جزو ممثل باشد چه در زیجات اوج عطارد را هم بحرکت
ثابته نهاده اند پس حضیض نیز باید که از آن مدیر مجری باشد و بدین تقدیر عطارد در هر دوری
یکنوبت بحضیض رسد در مقابلهٔ اوج چه هر اوجی را یک حضیض بیشتر نتواند بود که آن در مقابلهٔ
همان اوج باشد و اگر اوج مدیر و حضیض حامل اعتبار کنند خود این امری باشد بغایت شنیع
و نامربوط بجهت آنکه وجود حضیض از وجود اوج لازم آید پس هرگاه که اوج حامل معتبر نبود
مراینه حضیض او نیز معتبر نباشد و اگر اوج و حضیض هر دو از آن فلک حامل محسوب میدارند
که آن جزو مدیرست چون مدیر عطارد در شبانروزی نط ح ی از مشرق بمغرب و حامل
مرکز تدویر را بجانب مشرق میبرد شبانروزی اخ نو م و هرگاه که حرکت مدیر را از
حرکت حامل بکاهیم فضل حرکت حامل بجانب مشرق نط ح ی پس ازینجا لازم آید که عطارد
نیز در هر دوری دو نوبت باوج و دو نوبت بحضیض حامل خود رسد و دو حضیض او در دو تربیع اوج مدیر افتد
و اوج یکی موافق اوج مدیر بود و یکنوبت در مقابلهٔ او و این ضابطه در عطارد با اوج مدیر

همچنان بود که در قمر نسبت با شمس و آنجا حرکت مایل قمر بمنزلهٔ حرکت مدیر عطارد بود در عطارد
مثلا چون کوکب و اوج حامل در عطارد یا اوج حامل در قمر یک دفعه در جزو واحد با اوج مدیر
یا جرم شمس رسیدند چنانک در صورت فلک عطارد و قمر نموده شده ظاهرست و درین وقت
کوکب در اوج از همه فلک پس چون از هم تجاوز کردند اوج حامل بخلاف توالی در هر شبانروزی
از نقطهٔ مفروض یعنی در قمر از شمس و در عطارد از اوج مدیر همان مقدار بعد پذیرد که مرکز تدویر
بر توالی بروج پس همیشه بعد از دو جانب نسبت بآن جزو مفروض مساوی باشند تا اوج
از جانب توالی مرکز تدویر بتربیع شمس یا اوج مدیر رسد از جانب خلاف توالی اوج حامل
نیز بتربیع دیگر رسیده باشد و درین وقت مرکز تدویر در حضیض حامل باشد و تربیع اوج
مدیر یا شمس و چون از آنجا تجاوز کنند اوج حامل و کوکب بیک دفعه بحضیض مدیر یا بمقابلهٔ
شمس بهم رسند و درین وقت کوکب عطارد در حضیض مدیر و اوج حامل بود و قمر بمقابلهٔ
شمس و اوج حامل باشد تا چون از آنجا درگذرند در جانبی دیگر همین صورت واقع بود پس
عطارد در دو تثلیث هیچ اوجی بحضیض نرسد و بتقدیر فرض که بجهت اضافه و نقصان
حرکت تدویر در نصف اعلا و اسفل بهمان تثلیث واقع شود آن زمان هم در حضیض
فلک دیگر و در مقابلهٔ اوج همان فلک بود و فی الحقیقه حضیض در تقابل اوج افتاد
و بهمه تقدیر حضیض در غیر مقابلهٔ اوج خود خلاف قاعده و امری محال بود پس اگر هر دو
اوج و هر دو حضیض عطارد محسوب دارند عطارد در هر دوری دو نوبت باوج و سه
نوبت بحضیض رسد باوج یکنوبت در نصف اعلا که هر دو اوج بیک دفعه رسد و

یک نوبت در نصف اسفل که در اوج حامل و حضیض مدیر بود و دو نوبت حضیض در دو
تربیع اوج مدیر که آنجا بحضیض حامل رسد و درین دو تربیع هم در مقابلهٔ اوج حامل باشد و
اگر این دو حضیض محرکی دارند اوج نیز اوج حامل محرکی باید داشت و حرکت آن خارج
بود ازین حرکات که در اوجات قید کرده اند و صورت کیفیت اوج مرسه فلک عطارد
را درین مثال نموده شد تا ظاهر گردد که عطارد در غیر اوج مدیر بحضیضهای حامل و اوج
آن چگونه رسد البته و صورت دایره اینست ودرین تاریخ که ششصد و پنجاه و هشت

است از تاریخ یزدجردی اوج زحل در دهم درجهٔ
قوس است و اوج مشتری در آخر درجهٔ
سنبله و اوج مریخ در سیزدهم درجهٔ
اسد و اوج آفتاب در بیست و هشتم
درجهٔ جوزا و اوج زهره در بیست و سیم درجهٔ
جوزا و اوج عطارد در اول درجهٔ عقرب و حضیضها
از اینجا معلوم شود و این اوجها بحسب زیج شامیست
و در دیگر زیجها مختلف باشد باید دانست که چون تصنیف این رساله پیش از
وقوع رصد مصنف علیه الرحمه بوده مراینه اعتماد بر رصد متقدمان کرده اوجات
را ثابت فرموده و چون بعد از اتمام رصد مراغه و هم بحسب رصد جدید معتبر سمرقند
این حرکت بهر بیست و پنجهزار و دویست سال یکدوره تمام کند و نیز در اوجات

تغیر واقع میشود

تغیر واقع میشود بحسب مرور ایام پس این اوجات درین سال تحریر این کلمات که
۸۴۸ ناقصهٔ یزدجردیه است موافق بیست و ششم تیرماه قدیم با ایام کبایس منهم معدل
گردانیدیم و جهت سهولت ادراک درین جدول وضع کردیم با درجات و دقایق
و ثوانی و ثوالث تا هزار سال و صورت جدول اینست مطابق اول فروردین جلالی

جدول معرفة مواضع اوجات معدل کواکب سته در سالهای ناقصه فرسیه ابتدا از ۸۴۸ یزدجردیه

سنوات اعداد	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	سنین	حرکت اوج در سالهای بسیط
٨٤٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا	[illegible]
٨٤٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ب	[illegible]
٨٥٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ج	[illegible]
٨٥١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	د	[illegible]
٨٥٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ه	[illegible]
٨٥٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	و	[illegible]
٨٥٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ز	[illegible]
٨٥٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح	[illegible]
٨٥٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط	[illegible]
٨٥٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ی	[illegible]
٨٥٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		حرکت اوج در سالهای مجموعه
٨٥٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ک	[illegible]
٨٦٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ل	[illegible]
٨٧٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]
٨٨٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ن	[illegible]
٨٩٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	س	[illegible]
٩٠٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ع	[illegible]
٩١٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ف	[illegible]
٩٢٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ص	[illegible]
٩٣٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ق	[illegible]
٩٤٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ر	[illegible]
٩٥٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ش	[illegible]
٩٦٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ت	[illegible]
١٠٠٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ث	[illegible]

فایده
باید دانست
که ما درین جدول
مواضع اوجات
کواکب از زیج
تا تاریخ ازسنه
۸۴۸ ناقصه
یزدجردیه تا
سنه ۸۶۰ ناقصه
یزدجردیه باضافه

یک یک سال وضع کردیم و از آنجا تا ۹۶۰ سال باضافهٔ ده ده سال و از آنجا تا سنه ۱۰۰۰ ناقصهٔ
یزدجردیه که آن یک سطر است باضافهٔ چهل سال تا آنچه باضافهٔ یک سال بعینه بازاء آن سالها
برگرفته بکار دارند و حرکت اوج را نیز در یلی همین جدول تا ده سال مبسوط و بعد از آن تا

پانصد سال مرفوع وضع کردیم تا از انجا چون مواضع اوجات را مابین عشرات خواهند
تعیین کنند حرکات اوج مبسوط و مرفوعه آنچه بازاء سالها مطلوب برگرفته بر اوائل
عشرات افزایند تا حاصل موضع اوج بود در سال مطلوب و این جدول جهت تعیین
اوقات رسیدن کواکب بدرجه اوج خود بکار آید و این اوجات بحسب رصد جدید
معتبر شمرده اند است اما این قاعده را بهمه رصد و مرزیجی بکار توان داشت و درین
جدول احتیاج بتعدیل حصه ایام کبایس نبود والسلام واما قمر را اوج در وقت اجتماع و
استقبال باشد و حضیض در وقت دو تربیع آفتاب بدانکه صورت احوال قمر را کیفیت
مثل عطارد است در حالت اوج چنانچه پیشتر اشارتی رفته است اما روشنتر آنست که چون مرکز
تدویر قمر و اوج و آفتاب در موضع معین بیکدیگر رسند بدفعه واحده که آنرا اجتماع وسطی خوانند و
پس از انکه یکدیگر تجاوز کنند فلک حامل مرکز تدویر را با خود شبانروزی بر توالی بروج ببرد از موضع اجتماع
کدکه ذکه و اوج قمر که جزو مایل است بحرکت مایل بخلاف توالی از انجا رفته باشد یا ط ل ه
و چون حامل مظروف مایل است مایل او را اینمقدار مر شبانروز با خود باز گرداند و چون
هر دو مظروف ممثل اند و حرکت ممثل قمر هم که آن حرکت راس و ذنب است بر خلاف توالی
می باشد پس در شبانروزی د ج نج هم ممثل مرکز تدویر را با خود باز گرداند و چون این
هر دو حرکت شرقیه را جمع کنیم چنین بود یا ه ح ل بخلاف توالی و درین وقت شمس
نیز از ان موضع بجانب مشرق حرکت باشد و بمرکز تدویر نزدیک و از اوج دور گشته
بقدر نط ح یا و چون این بعد را هم بر اوج افزوده از مرکز نقصان کنیم بعد اوج از شمس

اینمقدار شود

اینمقدار شود نه یا کو ل و این را چون از که که نی ک نقصان کنیم باقی ماند اینمقدار
نه یا کو ل پس معلوم شود که شمس دایم مابین اوج قمر و مرکز تدویر او باشد و در هر
شبانروزی اوج بخلاف توالی همان مقدار از شمس دور شود که مرکز تدویر بر توالی
و ازین جهت در ایام سابق بعد مابین اوج قمر و مرکز تدویر او را بعد مضاعف میگفته
اند چه این بعد ضعف بعد هر یکی از اوج و مرکز تدویر قمر باشد از مرکز جرم شمس پس
بدین تقدیر چون مرکز تدویر از جهت توالی به
تربیع شمس رسد اوج نیز از
خلاف توالی بتربیع دیگر
رسیده باشد و
حضیض در
تقابل او
ملخص بمرکز تدویر
گشته و قمر درین
وقت در تربیع شمس در
حضیض باشد و چون از انجا درگذرد تا مرکز

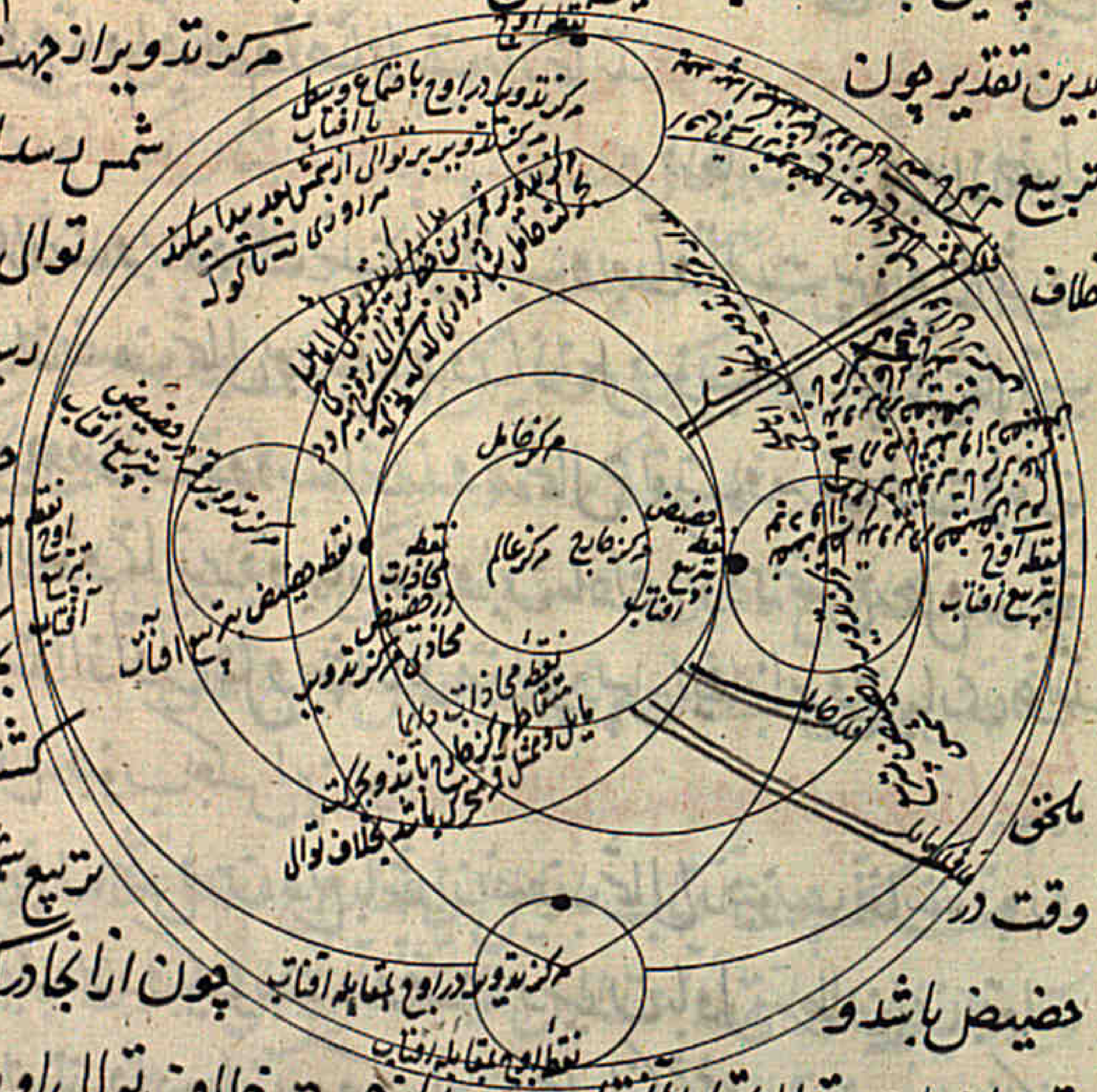

تدویر از جانب توالی بمقابله آفتاب رسد از جهت خلاف توالی اوج نیز بمقابله
شمس رسیده باشد و مرکز تدویر و اوج قمر در محل مقابله شمس بهم باشند و از جانبی

دیگر نیز حالت همین باشد تا باز مرکز تدویر و اوج بیک دفعه بمرکز جرم شمس رسند
پس از اینجا روشن گردد که مرکز تدویر قمر در وقت اجتماع و استقبال وسطی در
اوج باشد و در حین دو تربیع وسطی شمس در حضیض بر صورت گذشته والله
فصل بیست و سوم در احوال بروج بدانک بعد از فراغ از توضیح حالات
حرکات و اوضاع کواکب و ضعف و قوای ایشان شروع کرده در تصحیح
احوال بروج تا در احکام و اختیارات باز نمانند حمل و ثور و جوزا بر جهاء بهاری
اند یعنی چون آفتاب درین بر جها بود بهار باشد در جانب شمال چه چون فصول
اربعه و حرارت و برودت نسبت باقرب و بعد آفتابست پس چون شمس در
ربع اول از نصف شمالی بود روز بروز از اهل جنوب بعید و باهل شمال قریب
گردد پس در جنوب برودت اثر کند و در شمال حرارت و هر چند حرارت باعتدال
آید چیزها نشو و نما پذیرد و بهار بود و این مادامی بود که شمس در حمل و ثور و جوزا
باشد که ابتدا از اول حمل و انتها باخر جوزا بود پس ایشان از بروج بهاری خوانند
و این حال در جنوب بعکس این بود و سرطان و اسد و سنبله بر جهاء تابستانی
بوند یعنی چون شمس درین ربع باشد از نصف شمالی از جنوب بغایت دور و
بشمال نزدیک بود و یکنوبت در وقت رسیدن باول سرطان این بقعات
شمالی را حرارت داده باشد و دیگر باره در محل بازگشتن حرارت دهد چنانک
کسی خانه که سرما دیده باشد یکنوبت آتش کند فی الجمله گرم شود و چون دیگر باره

آتش را

آتش را مکرر سازد خانه بغایت گرم گردد پس هوا فصل تابستان بنا بر تکرار
مرور شمس بدان مدارات یومیه که از دو جانب سر سرطانست بغایت گرم باشد
و این از ابتداء سرطان باشد تا انتهاء سنبله بعکس سه برج اول که همچنانک آنجا
حرارت در تزاید در اینجا بتنقصانست و درین بلاد شمالی غایت حرارت بدین سبب
در جوزا و سرطان و اسد باشد و میزان و عقرب و قوس بر جهاء خریف و جدی
و دلو و حوت بر جهاء زمستان اند یعنی چون آفتاب درین بروج باشد پاییز
و زمستان بود در بلاد شمالی و در جنوب بهار و تابستان بعکس نصف شمالی چه
چون شمس باول میزان رسد تا رسیدن باول جدی یوما فیوما از بلاد شمالی دور افتد
و حرارت ازین بلاد منتفی گردد و غایتش باول جدی بود و هر چند حرارت انتفا
پذیرد اشیا را قوت نما ساقط گردد و سرما ظاهر شود تا از اول جدی گذشته
چون روی بحمل دارد این برودت متناقص گردد بعکس ربع ثالث و این برودت
را غایتش در قوس و جدی و دلو باشد در تقابل سه برج شمالی و بر جهاء اوایل فصول
اربعه را ازین چهار فصل منقلب خوانند و آن حمل و سرطان و میزان و جدی
بود بعلت آنک چون آفتاب باوایل این چهار برج رسد انقلاب پذیرد فصلی بفصلی
دیگر و ازینجمله دو را نقطه اعتدالین خوانند و آن حمل و میزان بود حمل اعتدال
ربیعی و میزان اعتدال خریفی چه در وقت ورود مرکز جرم شمس باین دو موضع
در جمیع عالم شب و روز معتدل گردد و نیز در هوا اعتدال بود بحسب مزاج

و دو برج دیگر را انقلابین خوانند که آن سرطان و جدی بود سرطان را انقلاب صیفی و
جدی را انقلاب شتوی جهت آنک در حین وصول شمس باین دو نقطه انقلاب شدّت حرارت و برودت و
و نیز انقلاب طول و قصر نهار و لیل واقع آید و چهار برج میانهٔ فصلها را ثابت خوانند و آن
ثور و اسد و عقرب و دلو باشد بدلیل آنک چون آفتاب درین بروج باشد فصول اربعه
را ثبوت ظاهر گردد و اواسط فصول این بروج باشند و بر چهار آخر فصلها ذو جسدین
گویند و آن جوزا و سنبله و قوس و حوت باشد بعلت آنک این چهار برج بحسب صورت که
حکما توهم کرده اند هر یکی صاحب دو صورت اند چنانچه در سابق مذکور شده است و نیز که چون
آفتاب درین بروج در آید آمیخته گردد هوا فصل مقدم بهوای فصل تالی و دو هوا در یک برج
چنان بود که شخصی را دو صورت پس ذو جسدین باشد و ازینجا لازم آید که بروج بترتیب از ابتدا
الی انتها یکی منقلب و یکی ثابت و یکی ذو جسدین باشد و بر چهار بهار و تابستان شمالی باشد و
عالی چه این شش برج از معدل النهار بجانب اعلا افتاده اند بحسب تقاطع دایرتین و چون حرکت
کواکب از مغرب بمشرقست فلاجرم این نصف که بر دست چپ حرکت ایشان بود شمالی باشد و
آن نیمه که بر دست راست بود جنوب و عالی از آن جهت باشد که این نصف بقطب ظاهر فلک
الافلاک اقرب اند و دلیل دیگر آنست که نقطهٔ اوج منتصف این نصف است اما بدین دلیل تمکنت
که بعد از دوازده هزار و ششصد سال این حال علو بنصف جنوبی منتقل گردد بواسطهٔ متحرک بودن
اوجات بحرکت ثوابت و بر چهار خریف و زمستان جنوبی و منخفض بعکس نصف اول
و حمل مذکر و نهاری بود و ثور مؤنث و لیلی و همه برین ترتیب یکی مذکر و نهاری و
یکی مؤنث

یکی مؤنث و لیلی الی آخره چه هر چه مذکر باشد نهاری تواند بود و هر چه مؤنث باشد لیلی
پس بروج مثلثهٔ آتشی و هوایی مذکر و نهاری باشند جهت آنک نزد حکما هر چه حرارت
دارد دلیل ذکورتیست و بروج مثلثهٔ خاکی و آبی مؤنث و لیلی چه برودت دالست بر انوثیت
و بروج آتشی و هوایی گرم بوند و بروج خاکی و آبی سرد و بروج آتشی و خاکی خشک
باشند و بروج هوایی و آبی تر ازین تقدیر لازم آید که بروج یکی گرم و یکی سرد باشد
بر ترتیب و دو خشک و دو تر علی الترتیب الی آخرها و بروج زمستان و بهار معوج الطلوع
اند و بروج تابستان و خریف مستقیم الطلوع یعنی جدی و دلو و حوت و حمل و ثور و
جوزا کج طلوع کنند و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس راست برایند
اما مذهب اهل هند آنست که حمل و ثور و سرطان و قوس و جدی با قفا خفته بر پشت می طلوع
کنند و اسد و سنبله و میزان و عقرب و دلو بر پا ایستاده برایند و جوزا و حوت بر پهلو می
برایند اما ترتیب مدلولات و منسوبات بروج چنانست که حمل برجیست منقلب و بهاری
و مذکر و روزی و گرم و خشک و آتشی و مشرقی و معوج الطلوع و خانهٔ مریخ و شرف شمس و
وبال زهره و هبوط زحل و میانه آواز و بهیمی و بریده اندام چه سم شکافته است و اندک فرزند
و بر شهوت حریص و دلالت کند از جهات عالم بر نقطهٔ مشرق و از اعضا بر سر و روی و از
بادها بر باد صبا و از حرفها بر متکلمی و ملک طبعی و بزرگ همتی و خشم آلود بود و مردانه و
نکاح دوست و سفر خواه و خندان و میانه قامت و لاغر کوته و بلند تر و کربه چشم و بزرگ
گوش و زشت دهان و جعد و سرخ موی و پیاد ناک خاصه بر سر و از بیماریها دلیلست بر

بر کلی و پیسی و سرخی بر روی و نقط و کلف و کرو کری و کنده بغلی از اول برج و کنده رانی
از آخر برج و خوشبویی از میانهٔ برج و از رنگها سرخ و سپید و از مردم بر ملوک و صرافان
و ضرابان و حدادان و مس‌گران و قصابان و شبانان و جاسوسان و دزدان و از مواضع
بر صحراها و مراتع غنم و مقامهاء صناعان کوهر و مسکنهاء دزدان و خانها که بچوب پوشیده
باشند و از بلاد بر بابل و فارس و فلسطین و آذربایجان و الآن و از جواهر بر مس و آهن
و سرب و خودها و افسرها و ناچخها و کمرها و از حیوانات بر هرچه کفشک دارد و جستی و چابکی
چون بز و کوسفند و نخچیر و کوزن و از آتشها بر آتشی که بکار دارند **ثور** برجیست ثابت
و ماده و بهاری و شبی و سرد و خشک و جنوبی و خاکی و معوج الطلوع و خانهٔ زهره و شرف قمر
و وبال مریخ و بریده اندام چه سیم کفشک دارد و سیم نیمهٔ آخر ندارد و بهیمی و میانه آواز و اندک فرزند
و بسیار شهوت و از جهات عالم دلیلست بر وسط جنوب و از بادها بر باد جنوب و از اندامها بر
کردن و مهرها حلقوم و از خویها بر دور اندیشی و کاهلی و دروغ زنی و مکاری و احمق و نکاح
دوستی و بصورت تمام و دراز بالا و بزرگ پیشانی و کوچک ابرو و سیاه چشم و سفیدیش سپید
و باریک بکر و پهن بینی و سرش برآمده و فراخ دهان و سطبر لب و کردن و سیاه موی
و بزرگ شکم و از علتها دلیلست بر اولش قوی و با فزونی و آخرش لاغری و میانه اندر علتها
و بیشتر بر کردن چون خنازیر و جنه و کلفه و کندبینی و کندپای و نشانها باشدش بر پای و پشت
و بر و رنکش سپید کندم کون باشد و از انسان دلالت کند بر کندم فروشان و کیالان و
حرّاثان و وکیلان و برزکران و از مواضع بر نزدیکی کوه و بر بوستانها و محلها کیاه و انبار طعام

ومسکن کاو

ومسکن کاو و پیل و از بلاد بر عراق و ماهین و همدان و کردان کوه و جزیره و قبرس و اسکندریه
و قسطنطنیه و عمّان و فرغانه و ری و از اجناس بر لباسهاء پشمین و موی و طوقها و قلادها و
میوهٔ شیرین و روغن تخم کتان و معصفر و از حیوانات بر کاو و کوساله و پیل و آهو و آن
جانوران که با مردم بسر برند و از نبات بر هر کشتی که آب کم باید و نباتی که تخم ندارد و دقی نشانندتنها
جوزا برجی بود ذوجسدین و بهاری و مغربی و بادی و کرم و تر و مذکر و نهاری
و خانهٔ عطارد و وبال مشتری و شرف راس و هبوط ذنب و تمام اندام و انسی و بلند آواز
و بسیار فرزند و حمل الولدین فی دفعة واحده و میانه نکاح و میانه شهوت و از بادها
دلیلست بر باد دبور و از اندامها بر هر دو کتف و دست و از خویها بر کریمی و پاکیزگی و
لهو دوستی و حکمت و علوم آسمانی و با سخاوت و حفظ و سیاست و از صورتها میانه
قامت و نیکو روی و راست کردن و نیکو ریش و روی و خوب میان و دو کتفش پهن
و ساقش دراز تر از ساعد و از علتها بر سلیم اندامی و خوشبویی و میانه علتی و آنچه از نزله بود
و نقرس و رنکش زردی مایل بسبزی و از کروه مردم بر ملکان و محاسبان و معلمان و
صیادان و رقاصان و لهوکران و خیاطان و نقاشان و از مواضع بر کوهها و تلها
و تودها و جای صیادان و صیدکاهها بر لب آب و جای بازیکران و مقامران و خنیاکران
و قصرهاء ملکان و از بلاد بر مصر و شهرهاء ورقه و ارمنیه و کیلان و کرکان و موقان
و برجان و از اجناس بر دست و رنجنها و دست بندها و درم و دینار و عطر و طنبور
و بربط و آلات نای زدن و از حیوانات بر مرغهای خانکی و خزان و آنچه با مردم انس کیرد

ومار و از نباتات بر درختان دراز میوه دار و از عناصر بر بادهای خوش و روانها و جانوران

سرطان برجیست منقلب و آبی و شمالی و تابستانی و شبی و مؤنث و سرد و تر و خانهٔ
قمر و وبال زحل و شرف مشتری و هبوط مریخ و برج بهیمیست و بی آواز و بسیار فرزند
و شهوت دوست و بسیار نکاح و درست اندام و از جهات دلیلست بر نقطهٔ شمال و
از بادها بر باد شمال و از اعضا بر معده و شش و از خویها بر کاهلی و کنگی و متلونی و گردانی
و از صورت بر تمام درازی و پهن بر و اندام بدرازی نزدیک تر و گندم گونی و باریک
موی و کج بینی و فرو نگرنده و نیمهٔ زیرینش بزرگتر و ساقش دراز تر از ساعد و از امراض
بر ضعیفی و بیچارگی و نقرس و نزله و سرطان و کلی و کری و سبوسه و برص و نقط و بوآ
و گرانی اندر پای چپ و انگشتان و از اندام بر دو پهلو و دو پستان و دوش و از الوان
لون دود و سیاهی ناتمام و از اصناف مردم بر کشتی بانان و جوی کنان و متردّدان
و پیکان و ملکان و اصحاب معاملات و بازاریان و از مواضع بر خزینها آب و بوستانها
و لب آبها و جای کشت و درخت و مغ جویها و جایگاهها عبادت و از بلاد بر آنچه از آن
سوی مغانست از ارمنیهٔ کوچک و بهری از افریقیه و بحر و بحرین و دابل و مرو رود و شرقی
خراسان و از اجناس بر برنج و نیشکر و از حیوانات بر جانوران خزنده و آنچه بسیار پای دارند
و کشتی چون خرچنگ و کرپه و هزار پای و از نباتات بر درختان میانه و از عناصر بر آب خوش
و بارانها و آبی که بسیار جنبد **اسد** برجیست ثابت و تابستانی و آتشی و گرم و خشک و
مذکر و نهاری و مشرقی و خانهٔ آفتاب و وبال زحل و برجی سبعیست و بریده اندام و چنگالی و بلند آواز

وعقیم

وعقیم و شهوت دوست و کم نکاح و از جهات عالم دلیلست بر آنچه ملاصق نقطهٔ مشرقست از
جانب شمالی او و از بادها بر بادی که از میانهٔ مشرق و شمال آید و از اعضا بر دل و از خویها بر ملکی
طبع و با هیبتی و خشم آلودگی و سخت دلی و لجوجی و جافیی و مکاری و دلیری و معجبی و فراموشکاری
و اندوهناکی و از صورت بر تمام درازی و پهن بر و روی و سطبر انگشت و خوب روی
و میگون چشم و بلند بینی و فراخ دهان و دندان از یکدیگر گشوده و میگون موی و از امراض
بر بیماریها قوی با افزونی و در اواخر ضعیف و بنقصانی و درد دل و معده و درد چشم و گند
دهان و موی از سر رفتن و از الوان سرخی که بسفیدی گراید و از اصناف مردم بر سلاطین
و حکام و سواران و ضرابان و صیادان و باشکوهان و از مواضع بر کوهها و قلعها و بناها
بلند و قصرهاء ملوک و بیابانها و سنگ ریزها و زمینهای سبزناک و از بلاد بر ترک تا بیاجوج و
ماجوج و تا آخر آبادانی و عسقلان و بیت المقدس و نصیبین و مداین و ملاطیه و مکران
و دیلم و ایرانشهر و طوس و سغد و ترمذ و از اجناس بر زرها و جوشنها و جامها ریخته و مرصع
و آنچه بیافتن کنند و زر و سیم و یاقوت و زبرجد و از حیوانات بر اسپان صعب و شیران
آموخته و هرچه چنگال دارد و ماران سیاه و از اشجار بر درختان دراز و از عناصر بر آتشهای
پنهان و بر زمین و سنگ پروریده **سنبله** برجیست ذو جسدین و خاکی و سرد
و خشک و ماده و شبی و تابستانی و جنوبی و خانهٔ عطارد و وبال مشتری و شرف عطارد و هبوط
زهره و درست اندام و انسی و بلند آواز و بسیار فرزند و میانه نکاح و میانه شهوت و از جهات
عالم دلیلست بر آنچه ملاصق است بر نقطهٔ جنوب کجانب شرقی و از بادها بادی که از میان جنوب

ومشرق آید واز اعضا بر شکم واحشا و واز خوها بر سخاوت ونیک خویی وراست گویی و
بسیار دانی وحکمت وبسیار اندیشی وسبکی وسبکساری وبازی وپای کوفتن ورود زدن و
حافظی وشاعری ودبیری وازصورت میانه اندام بفربهی ودرازی نزدیکتر وکشیده موی وخوب
روی وخال ابر بر وشکمش یا نشان بر گردنش وازامراض بر میانه علتی وموی از سر رفتن ودرد شکم و
تهیگاه واز الوان بر زردی که بسفیدی گراید واز اصناف مردم بر وزیران وپادشاهان و
دبیران وامینان ومیانه مردم ورقاصان وسرودگران وجماعتها مردم واز مواضع بر دیوان خانهها
وبزمگاهها وخانه زنان ولهوگران وجای خرمن ومر زمینی که اندر وکشت کنند واز بلاد بر اندلس
وشام وجزیره افریطی وفرات وخزایر و دار الملک حبشه وصنعا وکوفه واز شهرها فارس آنچه
سوی کرمانست وسیستان تا بکرانها سند واز اجناس بر سیماب وحبوب وترها وتخمها مستعمل و
از نباتات مرکشتی که بر اکنند ودر زمین بکارند ونشاندنیها واز عناصر آنچه بر زمین است وبادی که
هوا **میزان** بر چیست منقلب وخریفی وبادی وگرم وتر ونر وروزی ومغربی و
خانه زهره ووبال مریخ وشرف زحل وهبوط آفتاب وانسی وبلند آواز وتمام اندام ومیانه نکاح
ومیانه شهوت ومیانه فرزند وفحش کار واز جهات عالم دلیلست بر آنچه ملاصق است بر نقطه مغرب
بسوی جنوب واز بادها بر بادی که از میان مغرب وجنوب آید واز اعضا بر مرد ودست و
مرد وسرین وناف واز خوها بر اندیشه واجب وسخاوت وکاهلی وبددلی ودادن بی
طبع عامیان وشعر گفتن وسرود گویی وحافظی واز صورتها بر کسان معتدل اندام ونیکو روی
وسفید تن که بگندم گونی گراید وسره چشم وخوب بینی وپای وعلامتها بر گردن وبر میان بود

واز امراض

واز امراض بر درد ذکر وگرده وسرون وناف وپشت واز الوان بسفیدی که بسیاهی گراید
واز اصناف مردم بر بزرگان وخداوندان مراتب وندیمان ولهوگران وفیلسوفان
ومهندسان وبازرگانان وزاهدان واز مواضع بر مسجدها وجایهای عبادت وقصرها
وآبادانی وجای صید وسخره ورصدگاهها بلند ودشت وبوستانها وزمین خرما
وسر کوهها که بر آنجا کشت کنند واز بلاد شهرها روم وافریقیه وصعید مصر تا کران حبشه
وانطاکیه وطرسوس ومکه وطالقان وبلخ وطخارستان ومری وسیستان واز اجناس
بر ابریشم وبربط وطنبور واز حیوانات بر مرغ وپلنگ وخر واز اشجار بر خرمابنان و درختان
بلند وآنچه بر سر کوهها بر اکنند واز عناصر بر هوایی که روانست وبادهایی که درختان را
کنی کند ومیوه را بزرگ کند وبپزاند وبر تاریکی هوا **عقرب** بر چیست ثابت
وخریفی وسرد وتر وآبی ومؤنث وشمالی ولیلی ودرست اندام وچنگالی وسبعی وگنگ
وبسیار فرزند وکم نکاح وفحش کار ومستور نما واز جهات عالم دلیلست بر آنچه پیوسته
است بنقطه شمال از سوی مغرب واز اعضا بر ذکر وخصیه وآلات شهوت واز خوها بر
بدخویی واندوهناکی ودلیری وفریبندگی وترش رویی وخشم آلودگی وقتالی وحافظی
وبی شرمی وبی وفایی وکاهلی ومیچی بر خویشتن واز صورت بر کسان سر برآمده و
نیکو روی وخورد چشم وبازدی وتنگ پیشانی وریش وموی بسیار ودراز وسکون دست
وباریک پای وران وبزرگ پاشنه وپهن بر وفراخ میان وکتف وبچه بینی وشکم
آورد وبر پشت نشانها دارد واز امراض در اول برج درست وسطبر ودر آخر برج ضعیف

و بیمارناک و سلیم اندام و بیشتر علتهایش کری و گنگی و پرده بچشم آمدن و موی از سر رفتن و
گرسنگی و درد و خارش و سرطان و آبله و پیسی و آماس خصیه و سنگ مثانه و عسر البول و
و کندی عورت و از الوان بر کبودی و از اصناف مردم بر علاج گران و معزمان و جادوان
و کشتی بانان و ماهی گیران و از مواضع بر جاهای پلید و آب ریزها و زندانها و
جایگاه اندوه و ماتم و شیون و سوراخ کژدم و ویرانها و جای رز و نودبنان
و از بلاد بر زمین حجاز و بادیه عرب تا یمن و مدینه و طنجه و قبادیان و قومس
و آمل و ساری و نهاوند و نهروان و ری و دمستان و از اجناس بر گوهرها آب چون
مرجان و داروها و نوشادر و از حیوانات خزندها و جانوران و دده زیان کار.
و بسیار پایها چون زنبور و کژدم و از اشجار بر درختان میانه و از عناصر بر بادها روان
و جویها و سیلابها و کاریز و گل سیاه و غرقه شدن و آنچه از گل معجون کنند **قوس**
برجیست ذو جسدین و خریفی و آتشی و گرم و خشک و مذکر و نهاری و مشرقی و نیمه
اولش انسی و نصف آخرش بهیمی و درست اندام و میانه آواز و اندک فرزند و
حریص بر شهوت و پارسا و از جهات عالم دلیلست بر آنچه متصلست بنقطه مشرق
از جانب جنوب و از بادها بر آنچه از میان مشرق و جنوب آید و از اعضا بر دو ران
و از خوها بر ملک طبعی و نازداری و پراکنده خواهشی و متعصبی و مولعی باسبان
و شنا بری بر آب و مهندسی و جهان گردی و بسیار اندیشه از آخرت و طهارت
در ماکول و ملبوس و مردانگی و معجبی و فراموش کاری و بسیار خطابی و از صورت

و از صورت

و از صورت بر کسان سبک تن و خوب روی و تمام درازی و نیکو روی و پس از پیش نیکوتر
و خوب چشم و کشیده ریش و بسیار موی و سطبر بینی و لونش بسرخی گراید و شکمش و دو ساقش
بزرگ و دو ران دراز و بر بازو و پایش نشانها بود و از امراض بر آنچه اولش درست و قوی
بود و آخرش ضعیف و بیمارناک و میانه با لاغری و سلیم اندام و اکثر امراض او نزله و نقرس
و کوری و یک چشمی و موی از سر رفتن و افتادن از جایها و اندام از جای رفتن و آفتها
از ددان و بریدن و اندر و افزونی اندامها افتد و کثرت علامات و نشانها و از الوان بر
سیاه که بسرخی زند و از اصناف مردم بر نخاسان و میانه مردم و دستکاران و کسانی که
اندر کار مردم دخل کنند و از بهر صلاح امور رنج می برند و از مواضع بر دشتهای هموار و عبادت
خانهای مغان و کلیساها و جای سلاح و کاه دانها و جاهای صاروج کرده و بستانهایی که آب می بندند
و بر پا بند و از بلاد جبال و دینور و اصفهان و بغداد و ری و دماوند و دربند و خزان و جند
و نشابور و از اجناس ارزیز و زر و هر چیزی که مرکبست چون تیر و رمح و نیلنگ و بلیه و سفال و خشت
پخته و آهک و از حیوانات بر جمله سم داران خاصه اسپ و استر و خر و دلیل بر مرغان هم بود و
از عناصر بر خونها و آتشهای عزیزی که در تن حیوانانست **جدی** برجیست منقلب و
خاکی و سرد و خشک و شتوی و مؤنث و لیلی و جنوبی و خانه زحل و وبال قمر و شرف مریخ و
هبوط مشتری و سلیم اندام و بهیمی و ضعیف آواز و نیمه اولش کم فرزند و نصف دومش
بسیار فرزند و نکاح دوست و زشت کار و ناپارسا و از جهات عالم دلیلست بر آنچه متصلست
بنقطه جنوب از طرف مغرب و از بادها بر آنچه از میان جنوب و مغرب آید و از اعضا بر زانوها و از

خویها بر متکبری و دروغ زنی و خشم آلودگی و حدّت و زود متلوّن شدن و اندیشه در بدی
و بسیار اندوهی و پر خاموشی و سخت گیری و حکمت دوستی و طلب لهو و اخیال و مردانگی
و جماع دوستی و خوب معاش و فراموشی و بسیار خطایی و از صورت بر کسان راست
قد و لاغر تن و گربه چشم و گوشهایش کژ بود و کوژ موی و روشن بیار و ریش کشیده و دراز
و فراخ چشم و موی بوش اندک و باریک ران و ساق و سبک رو و متمکّن و ضعیف و بیمار ناک
و از امراض بر کری و گنگی و پردهٔ چشم در بدن و آمدن خون از بینی و خارش و آبله و خوک و
سرطان و موی خوار و نزله و نقرس و جوع البقر و آماس و دلالتش بر موی سر قوی ترست از
دیگر جایها و از الوان برنگ آمیخته چون طاوس و گندم گون که بسپیدی زند و از اصناف مردم
بر صیادان و بندگان و از مواضع بر قصرها و صاروجها و کهن و آرامگاه و کشتها و جای آتش
افروختن و جایگاه گریستن و خفتنگاه بزگان و جایها سگ و روباه و خانها عرینان
و اولش بر ریگ و سنگ و دولابها و از بلاد بر مکران و سند و جوی مهران و میانه دریای
عمان تا سندوستان و چین و مشرق و بعضی از روم و اهواز و اصطخر و دریای صین
و از حیوانات بر بزغاله و برّه و هرچه کمراعی بوده و جنبندگان دیگر و ملخ و بوزنه و از
نباتات بر کشت و گیاه و مانند این و آنچه نه تخم دارد و نه میوه و از عناصر بر زمین سادهٔ
سیاه **دلو** برجیست ثابت و بادی و گرم و تر و مذکر و روزی و شتوی و مغربی
و خانهٔ زحل و وبال آفتاب وانثی و سلیم اندام و ضعیف آواز و اندک فرزند و زانها
و میانه نکاح و پوشیده عشرت و فاحشه کار و از جهات عالم دلیلست بر آنچه ملاقی اوست

بنقطهٔ مغرب

بنقطهٔ مغرب از جانب شمال و از بادها بر بادی که از میان مغرب و شمال آید و از اندامها بر دو ساق و قدمها
و از خویها بر ننگ خویی و سنگینی و پر تحمّلی و مروّت و حریصی و پاکیزه خورشی و جمع کردن اموال
و اخیال و دلیری بوقت آسودن و بددلی بوقت حرکت و کار و کاهلی و آرامیدگی
و بسیار اندیشی در کارها دگان و از صورت بر کسان میانه و بالای نه دراز و نه کوتاه
و بدرازی نزدیکتر و خوب پیشانی و سرمه چشم و سیاه سار بیشتر از سپیدی بسبزی
زند و لب زیرین سطبر و آگنده تن و دو ساقش ناهموار و لیکن دراز بر و نیکو روی و
تمکّن و از امراض از اولش بر درستی و سطبری و از آخرش بر ضعیف و بیمار ناک و علتها
یرقان زرد و نزله و نقرس و گش سیاه و درد چشم و یک چشمی و درد رگها و سر گشتن و اندام
شکستن و بدر رفتن از جای خود و افتادن از جایها و گندبینی و از الوان زرد آسمان
گون و مرزنگی و از اصناف مردم بر بندگان نر و ماده و رمی فروشان و آنک گوهر
بکار دارند و آبگینه و آنک پرورش او نه در میان مردم است و از مواضع بر جایهای آب
روان و ایستاده و آنچه اندر و آتش بکار برند چون گرمابها و خانهای می فروشان و مغفتها و
کاریزها و آنچه تمیز کنند و آشیانهای مرغان و از بلاد بر سواد و ناحیت کوفه و ناحیتهای
کوه و کرانهٔ حجاز و زمین قبطیان و مغرب سندیان و هرچه از فرات آب خورد و
جبل و هرچه از پیش حلوانست تا در کوفه و از اجناس بر آنها آب آوردن و خانها بر آوردن
و حصی کردن و درختها نشاندن و از حیوانات بر جانوران دوپای و کرکس و آهو و
سگ آبی و موش دوپای و سنجاب و سمور و مرغ آبی خاصّه سیاه و از اشجار بر درختان

دراز چون ساج و آبنوس و هلیله و بلیله و از عناصر بر آبهاء روان و جویها و دریاها و آن بادها
که دریاها را بشوراند و درخت بکند و گیاه را تباه کند و هوای سخت سرد **حوت** برجیست
ذوجسدین و شتوی و آبی و سرد و تر و مؤنث و لیلی و شمالی و خانهٔ مشتری و وبال و هبوط
عطارد و شرف زهره و خفته اندام و بهیمی و گنگ و میانه فرزند و شهوت دوست و
بسیار نکاح و از جهات عالم دلیلست بر آنچه متصلست بنقطهٔ شمال از جانب مشرق و از بادها بر
بادی که از میان شمال و مشرق آید و از اعضا بر دو پای و پاشنه و از خویها بر نیکویی و سخاوت و
پاکیزگی و بسیار سوسی و متوسط احوال در امور و وفاداری و مردانگی و محتالی و گناه کاری و با
خطایی و نادانی و فراموش کاری و از صورت بر کسان خوب تن و اندام و پوست و نیکو روی
و میانه قد و پهن بر و میان دو کتف و شکم و سرین و پیشانی تنگ و فرو نگرنده و سیاهی چشم
سخت و مکن و از امراض بر ضعیف و لاغری و بیمارناکی و نقرس و خفتگی اندام و کثرت کش و کرو درد و سبوسه
و بی مویی سر و پیسی و نزله و گوسگی و از الوان بر سفیدی و از اصناف مردم بر عزیزترین مردمان
و عابدان و آخر این برج بر نابینایان و دلیلست بر آنکه دیدهٔ او بیرون آید و برگشتی با بان و از
مواضع بر جایگاه ملایکه و عابدان و جایها اگریستن و بتانها و لب آب ایستاده و شورها و مرجها شورست
و جویها و از بلاد بر طبرستان و آنچه از گرگان سوی شمالست و بخارا و سمرقند و از اجناس بر آنچه از خلیج
آبست چون مروارید و صدف و مرجان و نعلینها و از حیوانات بر مرغ و ماهی و ددگان آبی و
مار و کژدم و از نباتات بر پنبه و شکر و سیب و شفتالو و آلو و صندل و کافور و بان و میوهای خوش
و بر درختها میانه و از عناصر بر آبها ایستاده و بجیرها و دریا کرده والله اعلم **فصل بیست و چهارم**

در احوال

در احوال کواکب بباید دانست که مصنف علیه الرحمه درین فصل ذکر احوال کواکب میکند تا از امتزاج
کیفیات کواکب و بروج بحسب وقوع ایشان در بروج استدلال و استنباط احکام توانند کرد **زحل
و مریخ نحس اند زحل نحس اکبر و مریخ نحس اصغر و مشتری و زهره سعد اند مشتری سعد اکبر و
زهره سعد اصغر و عطارد با سعد سعد و با نحس نحس بود و نیرین از تثلیث و تسدیس
سعد باشند و از مقابله و تربیع و مقارنه نحس** بدانکه صورت احوال و کیفیت علت سعودت
و نحوست کواکب را بچند وجه معانیست که در فصل هفتم ذکر رفته است اما من وجهی دیگر آنست که کو
زحل و مریخ مظلم اند و مفرط پس نحس باشند و مشتری و زهره منور اند و معتدل سعد باشند و این
صورت چون در زحل و مشتری بیشترست ایشان اکبر باشند در کیفیت خود و چون در زهره و مریخ
کمترست اصغر بوند در احوال خود اما چون نیرین اقوی اند از خمسهٔ متحیره در صورت تغییر بیشتر مر ایشانرا
هر کوکب که برسد بحسب مودت و مبغضت استیلا ایشانرا بود و از مودت ایشان کوکب
را قوتی و افزونی حاصل شود و این موجب سعودت باشد و از نظر عداوت ایشان چون کوکب
را ضعف و ضرری حدوث می باید لاجرم موجب نحوست بود و عطارد چون در غایت لطافت
است هر کوکب که رسد علی الفور با آن طبع مختلط گردد و بهمان صورت بر آید چنانچه آبگینه
شفاف صاف را که مخصوص بهیچ لون نتوان کرد چون در موازی جرم رنگی که بدارند
بهمان لون متلون گردد از راه انعکاس اشعهٔ آن لون و اصل طبع عطارد چون
تنها باشد مایل بسعودتست **و راس سعدست** چه بر طبع مشتریست **و ذنب و کید نحس اند**
بعلت آنکه این مرد و را طبع زحل یافته اند در اثر **کواکب علویه و شمس مذکر اند و زهره و**

عطارد و قمر مؤنث چه نزد حکما آنست که یبوست دلیل ذکوریتست اعم از آنکه حار بود یا بارد
و همچنین رطوبت دالست بر انوثیت و بعضی گویند که شمس مؤنث تواند بود بدلیل آنکه
در کلام مجید و الشمس بازغة آمده است اما آن مؤنث سماعیست جهت آنکه جمع شمس آید و
شمیسه هم آید و آنجا باعتبار جمع تانیث کرده که کل جمع مؤنث است اما در سعودت و نحوست
اختلافست و آن همانست که بعضی گویند قمر را اولش نحس است بواسطهٔ مریخ و آخرش
سعادت بجهت مشتری که با ایشان شرکت دارد بهمه احوال و مریخ را اولش سعادت
و آخرش نحس و گفته اند که آفتاب را اولش سعادت و آخرش نحس اما اصل سعودت و
نحوست آنست که چون هر کوکبی را دو طبیعتست اگر هر دو کیفیت در طبع او افراط
بود او را نحس گویند و اگر هر دو کیفیت در طبع او اعتدال باشد سعد گیرند و اگر مختلف
باشد او را میانه گیرند تا وقتی که چیزی دیگر ممد طبیعت وی گردد پس بحسب اقتضا قوت
آن طبیعت او حکم بر سعود و نحوست کنند و زحل را بعضی نحس گیرند چه هر چند مذکر است
دلالت بر تناسل نکند و عطارد مثل خنثی بود که هر گاه که تنها بود مذکری در ذات او باشد
اما اهل بابل گویند که راس سعدست از مجاسدهٔ سعود و نحس است از مجاسدهٔ نحوس زیرا که بر
دو رمبنی است اما نزدیک اصحاب هند آنست که زحل و مریخ و آفتاب و راس نحس
اند همیشه و ذنب را یاد نکرده اند و مشتری و زهره را سعد گیرند همیشه و گفته اند که
چون زاید النور بود و گاهی که ناقص النور باشد نحس و باز گفته اند که قمر در ده روز
اول از ماه قمری نه نحس بود و نه سعد و در ده روز میانه سعد باشد و در ده روز آخر نحس

و هرچه مذکر

و هرچه مذکر باشد الا مریخ نهاری بود و مریخ و زهره و قمر لیلی و حقیقت چنان بود که کواکب
نهاری را که بروز منسوب گردانیده اند از آنست که ایشانرا در روز فوق الارض قوی یافته
اند در اثر و تحت الارض ضعیف و در شب تحت الارض قوت ایشانرا در اثر زیاده از آن یافته
که فوق الارض و کواکب لیلی را بخلاف این و هر کوکب که در نوبت فوق الارض بودن
خود در تحت الارض باشد قوت و فعلش پوشیده و ناپیدا باشد و بعضی راس را مذکر و
نهاری گرفته اند و ذنب را مؤنث و لیلی اگر چه بخلاف قیاس است و زحل سرد و خشک و
مریخ و شمس گرم و خشک و مشتری گرم و تر باعتدال نزدیک و زهره سرد و تر و
باعتدال نزدیک و قمر سرد و تر و عطارد با هر کوکبی که طبیعت او گیرد باید دانست
که حکما بحسب ملاحظهٔ اثر ایشانرا منسوب بدین طبایع گردانیده اند اما سردی و خشکی
زحل را بافراط یافته اند هر دو را و مشتری را در حرارت و رطوبت باعتدال دیده اند
و مریخ را در حرارت و یبوست مفرط احساس رفته است و شمس را در هر دو کیفیت از
مریخ کمتر یافته اند و باعتدال اقرب و حرارتش اکثر از یبوستش و در زهره برودت
و رطوبت باعتدال ملاحظه رفته اما رطوبتش بیشتر از برودت است و در عطارد برودت
و یبوست یافته در غایت اعتدال و یبوستش غالب بر برودت اما قمر سرد است نه بغایت
و ترست بمنزلهٔ تریش گاه بر سردی وی راجح شود و گاه نه بعلت آنکه قمر در هر ربعی از
ماهها قمری حالتی دیگر دارد بواسطهٔ کسب نور آفتاب و ارباع شهور قمری را با فصول اربعه
سنین مشابهتی نهاده اند چنانچه ربع اول از ماه را مقابل فصل بهار گرفته اند بطبع گرم و تر

وربع دوم چون فصل تابستان حار یابس و ربع ثالث که بعد از استقبال بود بطبع خزان سرد و خشک و ربع باقی بطبع زمستان سرد و تر اما اصل در یمعنی آنست که قمر دایم ترتیب و از تر متغیر نگردد اما بجهت کسب نور حرارتی در وی بدید آید و چون نور زایل شود آن حرارت هم مرتفع گردد چه عرض غریب چون نماند شی بطبع خود باز گردد بالضروره و این حالات را در جدول وضع کردیم و جدول اینست

جدول معرفة حالات ذاتی کواکب سبعه و عقدتین				
الکواکب	سعادت و نحوست	تذکیر و تأنیث	میل بروز و شب	طبیعت
شمس	سعد بوجهی نحس بوجهی	مذکر	نهاری	گرم و خشک
قمر	سعد اصغر	مؤنث	لیلی	سرد و تر
زحل	نحس مطلق	مذکر	نهاری	سرد و خشک
مشتری	سعد مطلق	مذکر	نهاری	گرم و تر
مریخ	نحس میانه	مذکر	لیلی	گرم و خشک
زهره	سعد میانه	مؤنث	لیلی	سرد و تر
عطارد	ممتزج	ممتزج	مختلط	مختلط
رأس	سعد مطلق	مذکر	نهاری	گرم و تر
ذنب	نحس مطلق	مؤنث	لیلی	سرد و خشک

فصل بیست و پنجم در خانهای دوازده‌گانه

بدانک چون بعضی از ضعف و قوای عارضی موقوفست بخانهای اثنی عشرهٔ طالع پس بعد از ذکر ضعف و قوای ذاتی کواکب شروع کرد در ذکر خانهای طالع تا در تعیین ضعف و قوای عارضی موقوف نباید بود و آن بدینمنوالست **آن برج و درجه که از مشرق طلوع کند در هر وقتی آنرا طالع خوانند** چنانچه شرح کیفیت طلوع برج و درجات و دقایق طالع و مراکز جمیع بیوت و مطالع آنها بتفصیل در فصل شانزدهم گذشته است و آن برج طالع در طالعها، مولودی **خانهٔ زندگانی و جان و تن و عمر باشد و ابتداء کارها بدان خانه تعلق دارد** چنانک در فصل شانزدهم مذکورست و تربیت و زمین زادن و سوال کردن و ظهور و شرف و افزونی اندر جاه و جادویی و افسون و از سالها بر کودکی و از اعضا بر سر و در طالع سال دلیلست بر احوال عموم خلایق و

ورعایا

ورعایا و عوام الناس بشرکت قمر **و بعد از آن خانهٔ دوم باشد و آن خانهٔ مال و منفعت و یاران باشد** چنانک در فصل سادس عشر گذشته است و شیر خوردن و غذا و سبب کسبش و ضاعت فرزندان و خویشان اعادی و آفت اندر چشم چون منحوس گردد بتخصیص که نیرین از و ساقط باشند و هم منحوس اگر قمر بود چشم چپ و اگر شمس بود چشم راست و میانه کودکی و از اعضا گردن و در طالع سال بر احوال معاش عالم و خلایق و حصول مکاسب و خبر و هدیهٔ حکام **و دیگر خانهٔ سوم و آن خانهٔ برادران و خواهران و خویشان و تحویل باشد** بر نمط آنچه در فصل شانزدهم گذشت و بر عقل و رای و تدبیر و اندیشه و خسوران و دایگان و زنان پرورنده و تعبیر خوابها و فقه در دین و از اعضا بر دو کتف و دو دست و مقام اعدا و بیماری مادر و بر باقی کودکی و در طالع سال خدم و حشم سلاطین و حرکتها، خلایق و تدابیر ایشان **و بعد از آن خانهٔ چهارم بود و آن خانهٔ مقام پدران و ملکها و عواقب کارها باشد و آنرا وتد الارض خوانند** بر طریق گذشته و نیاکان و کشت و زراعت و مزرعه و جای آب و چگونگی اصل و نسب و آنچه از پس مرگ وا زمرده بماند و مخالفان مادر و شغلی که خواهد کرد و خبر اعدا و مال خویشان و نقل یاران و دفین و از اوقات بر پیری و ساعت مرگ و از اعضا بر پهلوها و در طالع سال بر احوال مخالفان پادشاه و ملک رعیت بشرکت زحل **و از پس آن خانهٔ پنجم و این خانهٔ فرزندان و شادیها و هدیها و خبرها و قدوم غایب باشد** چنانچه در فصل شانزدهم معلوم گشته است و کسوت و کسب اندک و ذخیرها، پدران و آنچه از مردم از پس مرگ گویند و عشق و عاشق و حال معشوق و از اعضا بر دل و در طالع سال بر احوال خبرها و پیکان و جاسوسان و فرزندان و خوف و خط سلاطین

بشرکت عطارد و قمر پس خانهٔ ششم خانهٔ فکر و رنجوریها و بندگان و خدمتکاران و چهارپایان
کوچک باشد چنانچه پیشتر مسطور گشته است و باطن اندامها و خویشان پدری و اعمام و
عیبها و زشتی اگر اندروی نحس بود و زشتی اندر پای باشد و خواسته تباه شود و بر شاگردان
و بند و زندان و از اعضا بر شکم و در طالع سال بر سفر پادشاه و بیماریها که دران سال افتد
خانهٔ هفتم وتد غارب باشد و نظیر طالع و آن خانهٔ زنان و انبازان و همسران و
همخانان بود بر نهج گذشته و مخالفان و مقام پدر و مال عمان و زنان شوهری و عروسی
و کینه و خرید و فروخت و جنگ و از اعضا بر پشت و دو سرون بر تمام شدن در عمر
مردم و در طالع سال بر مخالفان و خارجیان ملک و احوال زنان بشرکت زهره
خانهٔ هشتم خانهٔ ترس و خوف و نکبت و مرگ و میراث باشد بطریقی که در فصل شانزدهمست
و مال زنان و یاران اضداد و خرج و کشتن و زهرها و تباهی تن از دارو و نفقه کردن و
درویشی و حاجتمندی و حیلتها و مرگ و از اعضا بر عورتها و در طالع سال بر احوال ماوران
و خوف و خطر عام در بلاد و امید حکام خانهٔ نهم خانهٔ سفر و علم و دین و خوابها بود چنانچه
در سابق معلوم گشت و غریبی و عبادت و حکم و وفا و پیش دانستن از نجوم و کاهنی
و فلسفه و مساحت و راستی و فراست و ایمان و خواب گزاردن و خواب دیدن و خویشان
زنان اضداد و از اوقات عمر بر اول جوانی و از اعضا بر دو ران و در طالع سال بر احوال
سفر و اهل علم بشرکت قمر و عطارد و مشتری و بر احوال دشمنان حکام خانهٔ دهم خانهٔ عمل و سلطان
و مادرست و آنرا وسط السما خوانند بر وجه سابق و ریاست و نام بلند و امر و نهی و اندر رسیدن

بکارها

بکارها و سخت دلی و بتجارت و پیشه و فرزندان نیک و بالیدن و جوانمردی و مقام اضداد و
پدر زنان و حاصل تجارت و از اوقات عمر میان جوانی و از اعضا بر دو زانو و در طالع سال بر احوال
پادشاه و شغل و عمل خلایق بشرکت آفتاب خانهٔ یازدهم خانهٔ امید و سعادت و دوستان و
یاران باشد چنانچه در فصل سادس عشر گفته ایم و کارهای اخروی و ستودن و سپاس داری و
دوستی زنان و عشق و جاه و زینت و عمارت و زن پسران و خبر اضداد و مال پادشاهان
و از اوقات عمر بر آخر جوانی و از اعضا بر دو ساق و در طالع سال بر حصول امید خلایق و اعوان
و انصار ملوک بشرکت مریخ و مشتری و بر وزرا بشرکت عطارد خانهٔ دوازدهم خانهٔ دشمنان
و بدبختی و چهارپایان بزرگ و بند و زندان و دزدان همچنانک در فصل شانزدهم گذشت
است و اندوهان و وامها و تاوان و پایندانی و ترس و محنت و بیماری و غربی و آنچه
مادر پیش از زادن دیده است و خرج و از اعضا بر دو پاشنه و در طالع سال بر نقل و تردد سلاطین
و فلاکت خلق و عداوت مردم با یکدیگر و احوال اسپ و استر و اشتر و هر خانهٔ درجه و دقیقهٔ
باشد از برجی و آنرا موضع و مرکز آن خانه خوانند چنانچه این صورت هم بتفصیل در فصل
شانزدهم مسطورست و این صورت چنان بود که بعد از تحقیق طالع و تعیین درجهٔ او
مطالع همین طالع را که ببلد گرفته اند از مطالع همین طالع که بفلک مستقیم حاصل کرده باشند
فضل کرفته آنرا نصف قوس النهار درجهٔ طالع خوانند پس آنرا در ی ضرب کنند یا برد قسمت
کنند تا حاصل ضرب یا خارج قسمت ثلث تفاضل و سدس نصف قوس النهار درجهٔ طالع بود پس
این را تعدیل خوانند و بر مطالع طالع بر افزایند دو نوبت بتکرار تا از نوبت اول حاصل جمع مطالع

حادی عشر بود و از نوبت دوم مطالع ثانی عشر و پس سه درجه بر درجات مطالع ثانی عشر بر
افزایند تا حاصل مطالع ثانی بود و یک درجه بر مطالع حادی عشر افزایند که حاصل مطالع ثالث طالع
تواند بود و چون این مطالع پنجگانه را در جدول مطالع البروج بفلک مستقیم محسوب من اول الجدی
مقوس کنند برج و درجه و دقیقهٔ عاشر و حادی عشر و ثانی عشر و ثالث بیرون آید و این
درجه و دقایق را مراکز این خانها گویند و نظیر ایشان رابع و خامس و سادس و ثامن و تاسع
خواهد بود برج و درجه و دقیقه که مراکز آن خانها باشد و این را تسویة البیوت گویند وحد
هر خانه از پنج درجه پیش از آن موضع باشد تا پنج درجه پیش از موضع خانهٔ دیگر که
بعد از و بود یعنی چون این درجات و دقایق مراکز خانها معین شده باشد پنج درجه پیش از
درجه و دقیقهٔ مرکز خانهٔ مقدم بر توالی بروج تا آنجا که پنج درجه مانده باشد تا درجه و دقیقهٔ
مرکز خانهٔ تالی داخل این دو حد متعلق بود بخانهٔ مقدم و هر کوکب که درین ما بین باشد
در خانهٔ مقدم باشد مثلا خانهٔ مقدم این د ک ه و خانهٔ تالی این ک ه ک پس از د ه ه تا
د ک ل در حکم خانهٔ مقدم باشد و هر کوکب که درینجا باشد که آن ه ه سرطانست و د ک ل اسد
که له مه درجه و دقیقه است در خانهٔ مقدم باشد و علی هذا القیاس همه خانها و پنج درجه پیش و
پنج درجه بعد از مرکز هر خانه را درجات میتة خوانند و حکم چندان نباشد و ازین خانها
دوازده گانه طالع و دهم و هفتم و چهارم اوتاد ند و چون اوتاد جمع وتد است و وتد را
نتیجه نبود الا استحکام خیام و مثلها پس استواری احوال طالع نیز باین چهار خانه بیشترست
اول طالع که دلیل جسم و روح و حیات و بقا شخص است دوم عاشر که بعد از بقا شخص ناگزیرست

از شغل

از شغل و کسب و سلطان و دولت ظاهری و سوم سابع که لا محاله هر کسی را ضدی در تقابل
هست و بی توالد و تناسل میسر نیست و آن نتیجه تزویج است و چهارم رابع است که هر اینه
این کس را بی مقام و مسکن و مقر ممکن نیست و در صورت رایجات هم ظاهرست که این
چهار خانه بمثابهٔ چهار ستون باشد در چهار رکن خانه و این چهار خانهٔ اوتاد دلیل اند بر دوام و
ثبوت چیزها و یازدهم و پنجم و هشتم و دوم را مایل الاوتاد گویند بعلت آنک ما ما موضو لست تاد
و این چهار خانه در یلی چهار خانهٔ اوتاد واقع اند بر توالی بروج و این بیوت اربعه مایل الاو
دال اند بر توسط بقا اشیاء منسوبه و سوم و نهم و ششم و دوازدهم زایل الاوتاد اند این
چهار خانه چون از اوتاد دور افتاده اند ایشان زایل خوانند و ایشان در دلالت ضعیف
باشند اگر چه ضعف و قوت این خانها موقوفست بضعف و قوت ارباب حظوظ ایشان بالا
اما بعضی از ضعف و قوت کواکب هم که بحسب عارضی باشد موقوفست باین خانها اثنی
عشرهٔ طالع چه بعضی متعلق بنظر است و دوم و ششم و هشتم و دوازدهم ساقط اند از
طالع چه ایشان نسبت با طالع بمنزله هیچ نظری از انظار خمسه واقع نیستند و این سقوط یعنی
عدم نظر است و از همه خانها دوازده گانهٔ زایچه قوی تر طالع و عاشر بود و پس هفتم
و پس چهارم و پس یازدهم پس پنجم و پس نهم و پس دوم و پس هشتم اما طالع و عاشر
بجهت آنک یکی دلیل عمرست و دیگری دلیل دولت و شغل و مادر و هفتم و چهارم از آنک
در تقابل این دو اند و این هر چهار اوتاد اند اما یازدهم بدلیل آنک امید و سعادت و
احوال صورت بستن مولود از وست در رحم و پنجم بجهت آنک از وجود یازدهم لازمه وجود

پنجم است و نیز تثلیث ایمن است و دلیل شادی و حضور بدنست و نهم بعلت آنک علم و
دیانت و سفر از وست و نیز تثلیث طالع است و سوم بواسطهٔ تسدیس ایمن و مقابل
تاسع بودن و نیز دلیل عقل و فکر ورا، بودن چه اول دانش و عقلست و بعد از آن
معاش و دوم و هشتم بجهت مایل بودن وضعیفترین همه دوازدهم و ششم اند که
هم زایل اند و هم ساقط چه هیچ یکی نه نظری با طالع دارند و نه در پلی اوتاد واقع و دیگر
آنک هر دو دلیل غم و رنج و مشقت اند و همان اولیست که اینها از ذات ساقط
بود و در اصل نیز این چیزها را منسوب بدین دو خانه کردانیدن را غرض همین بوده است
واین دوازده خانه چهار ربع باشد هر ربعی سه برج چه هر گاه که دوازده را بر چهار قسمت
کنند خارج قسمت سه باشد یکی از عاشر تا طالع یعنی از درجهٔ مرکز عاشر تا درجهٔ مرکز طالع
بدرجات هوا آنچه افتد و ابتدا از عاشر بعلت سمت الرأس بودن کرده اند چه
چیزرا ابتدا از سر تواند بود واین ربع مذکر بود چه درین ربع روح محض است و روشنائی
و هر اینه چون روشنایی لازمهٔ نورست و نور از حرارت خالی نیست و حرارت
موجب ذکورتیست وآن ربع دیگر که ربع دوم است وآن از طالع تا رابع است
مؤنث بود یعنی از درجهٔ طالع تا درجهٔ رابع بجهت آنک این ربع جایگاه تاریک است
وقطع آثار نور از وشده و برودت در وی کار کرده و برودت موجب انوثیت
باشد واین دو ربع صاعد باشد بسبب آنک از درجهٔ رابع تا درجهٔ عاشر روی به بلندی
وارتفاع دارد ومقابل ربع مذکر مذکر بود ومقابل ربع مؤنث مؤنث چون بر ترتیب

دو ازین

دو ازین چهار ارباع یکی را مذکر و یکی مؤنث گیرند اول و سوم مذکر آید و هر اینه ربع اول و
سوم متقابل باشند و دوم و چهارم مؤنث و متقابل هم افتند ومقابل صاعد منحدر بود چون
یکنصف فلک صاعد است و یکی منحدر و از درجهٔ رابع تا درجهٔ عاشر معلوم شده که صاعدست
پس هر اینه از درجهٔ عاشر تا درجهٔ رابع منحدر باشد چه این اجزا روی با نحطاط و تحت الارض دارند
واز خانها طالع هر چه نام او طاق بود چون سوم و پنجم و هفتم مذکر بود و هر چه نام
او جفت بود مؤنث چون از برج طالع ابتدا کرده یکی را نر و یکی را ماده شمرند بر ترتیب
و دوازده تمام کنند خانهٔ اول و سوم و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم که طاق اند مذکر افتند و
دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و دوازدهم که جفت اند مؤنث چنانچه درین جدولست

جدول معرفة حالات دوازده خانه طالع بجهات مختلف

مراکز بیوت	احوال اوتاد	[illegible]	ناظر و ساقط	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مرکز طالع	وتد	مذکر	ناظر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مرکز ثانی	مایل الوتد	مؤنث	ساقط			
مرکز ثالث	[illegible]	مذکر	ناظر			
مرکز رابع	وتد	مؤنث	ناظر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مرکز خامس	[illegible]	مذکر	ناظر			
مرکز سادس	زایل الوتد	مؤنث	ساقط			
مرکز سابع	وتد	مذکر	ناظر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مرکز ثامن	مایل الوتد	مؤنث	ساقط			
مرکز تاسع	[illegible]	مذکر	ناظر			
مرکز عاشر	وتد	مؤنث	ناظر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مرکز حادی عشر	[illegible]	مذکر	ناظر			
مرکز ثانی عشر	زایل الوتد	مؤنث	ساقط			

فصل بیست و ششم در فرح و ترح کواکب وآنچه بدان ماند

بباید
دانست که یکی دیگر از آن جملهٔ ضعف و قوای
عارضی فرح و حیز و جلب است و هر یکی
ازینها را بیان کرده شود فرح زحل در دوازدهم
بود چه او نحس بزرگست و بیت ثانی عشر
منسوب بشقاوت و غم و اندوه است پس
چون با آثار خواص قریب اند زحل را آنجا فرح
باشد وفرح مشتری در یازدهم چه مشتری

کوکب سعادت و بزرگی باشد و حادی عشر خانهٔ امید و سعادت ظاهر است و فرح مریخ در
ششم بعلت آنکه مریخ نحس اصغر است و سادس هم دلالت بر بیماری و غم و شدت میکند نزدان
مرتبه بلک کمتر پس مریخ را ششم فرح افتاد و فرح شمس در نهم چه تثلیث اسیر طالع است و
شمس در تثلیث اسیر قوی تر باشد و شادتر بود و عطارد به تثلیث و مشتری بتدلیس وک
الله و غیرها او خانهٔ مذکر است و فوق الارض و فرح زهره در پنجم چه خانهٔ پنجم منسوب است بعیش
و عشرت و طرب و زهره کوکب این نوع چیزها و مناسب این خانه بیشتر بود و فرح عطارد در
طالع چه او کوکب عقل و تدبیر و رای و دانش است و این مخصوص بذات شخص باشد و دلیل
نفس خانهٔ طالع است و فرح قمر در سوم بجهت آنکه قمر کوکب تردد و سفر و حرکت و ارباب
این چیزها و خانهٔ سوم منسوب است بنقل و حرکت و تردد و مقابل فرح را ترح و آفت
خوانند مراینه چون خانهٔ ضد هر چیز هفتم اوست و هفتم در دایره مقابل افتد و ترح و آفت
عبارتست از غم و اندوه و مقابل شادی که غم تواند بود پس مقابل فرح ترح و آفت بود چنانچه
ترح زحل در ششم و مشتری را در پنجم و مریخ را دوازدهم و شمس را سوم و ازینجهت است
که شمس را در سوم هیلاج نگیرند مگر وقتی که برج مذکر بود و زهره را در یازدهم و عطارد
را هفتم و قمر را نهم و بدین سبب قمر را در نهم هیلاج نگیرند مگر وقتی که برج مؤنث باشد
فایده باید دانست که کوکب را فرح چنان باشد که شخص در مقامی افتد که آنجا
صحبتی و مجلسی و محل طربی باشد و این صورت کوکب را در چند موضع بود چنانچه در حلب و
حیز فرق بود میان حلب و حیز چنانک شرح آن درهمین فصل بیاید و دیگر شادی بود در

دوری آفتاب چون علویان که بمشرق شوند و چون سفلیان که در استقامت بمغرب
شوند و حد تشریق هر یکی از زهره و عطارد را دوازده درجه بود بقول ابوریحان
و هر یکی از زحل و مشتری را پانزده درجه و مریخ را هجده درجه و علویان در تغریب
سلیم تر باشند از سفلیان و دلالات تشریق و تغریب ایشان بدین طریقست
از قول یعقوب بن اسحق الکندی که ابوریحان نیز در کتاب تفهیم آورده است
زحل در تشریق دلیلست بر اول پیری و سعادت یافتن از کشت و ورز و کاریزها
آب و بخشیدنش و بالا و اندیشیدن و نام برداری اندران و پادشاهها براوردن
و نزودی آن و پیری و توانگری بدان چیزها که نیک بپاید و در تغریب دلیلست بر
آخر پیری و بدبختی اندر معیشت و خسیسی کارها و بی مقداری و حدیث و درنگ و
عملها پیری و آب جامها و خورش بد و فرومایه و با احتیالها و گریزی و مشتری در
تشریق دلیلست بر اول مردی و کهولت و خوب دیداری و نیکو رویی و شکوه
و رحمت و وزیری و قضا و عادل مردمان را و بسیاری خواسته و نیکونامی و
شادی بر فرزند و در تغریب دلیلست بر آخر مردی و کهولت و پیشهای میانه
مقدار و وکیلی و قهرمانی و وکالت اندر خصومت و عملها بدین پیوسته چون
وراقی و کتابها رستت و پارسایی و تاریخ و سیاحی و مقدار مال اندک و با
قناعت و مریخ در تشریق دلیلست بر سیاستها و جنگ و کشیدن سپاهها و نام
برداری اندر مردانگی و حریصی بر قهر و غلبه و نودی اندر کارها و بیرون آوردن

معادن ودر تغریب دالست بر عملها خسیس در لشکرها وغیر لشکرها چون طباخی وآهنگری
وبیطاری وحجامی ودزدی ومکابره وکارهای آتش وآهن فرومایه وشمس را
تشریق وتغریب نبود زیراکه تشریق وتغریب دیگر کواکب نسبت با شمس باشد و
زهره در تشریق دلیلست که کارها وفعلها او اندر تشریق کمتر وناقص تر باشد از آن
که بتغریب ودر تغریب دلالت کند بر خوبی وجمال وعشق وشادی وطرب و
لذت ونکاح وهدیها وجهیز کردن اندران وازپیشها لهو کردن وعملها از رنگ
وصورت وبافتن دیبا وپوشش وعطارد در تشریق دلیلست بر خرد ومنطق و
دوراندیشی وحکمتها بیرون آوردن وشعر وبلاغت وتیزی خراج ومسافتها وهر
کجا تقدیریست وحکمت وطب ونجوم ومنطق ودر تغریب آنچه اندر تشریق
گفته شد تمامست ودرمیان اندر تغریب لیکن از وی کمتر وناقص تر وتغریب نه
او را زهره را کم زیان ترست وقمر از نیمه ماه تا بیست ودوم از ماه برمردی
وکاهلی دلالت کند واز پس آن تا باجتماع بر پیری واز اجتماع تا بهفتم ماه بر کودکی
واز هشتم باستقبال بر جوانی وچون قمر وجزو قمر یعنی جزو تقویم او تحت الشعاع
باشند دلالت کنند بر سترها وپوشیدها وقمر خاصه دلیلست بر همه چیزها که باشند
وپس تباه شوند زیراکه نورش مانند آبست ونیز شاد باشند کواکب بر سوی
خود از جهات عالم که بدیشان منسوب بود یعنی کوکب مشرقی بمشرق ومغربی
بمغرب وشمالی بشمال وجنوبی در جنوب ونیز شاد باشند بر بهای فلک که از

جهت افق

جهت افق بود مثلاً علویان در دو ربع زاید العرض وسفلیان در دو ربع ناقص العرض بوند
اما ازین جمله فرحها مشهورتر آنست که در اول ذکر رفته است ودر تقدیر اول لازم آید که فرح زحل ترح
مریخ بود وفرح مریخ ترح زحل ومشتری را ترح همچنین فرح زهره وفرح مشتری ترح زهره وهمچنین
ازان نیرین یکدیگر را وعطارد جدا افتد وبودن کواکب نهاری را بروز فوق الارض وبشب
تحت الارض وکواکب لیلی را بر عکس یعنی بشب فوق الارض وبروز تحت الارض حیز خوانند
وخواجه ابوریحان بیرونی اینمعنی را جلب گفته است در کتاب تفهیم وهمچنین بودن کواکب مذکر
در ربع مذکر وخانه مذکر چنانچه شمس وعلویه در جایی از عاشر تا طالع یا از رابع تا سابع که این دو
ربع مذکراند ودر خانهای طاق که معلومست بتخصیص در یازدهم وپنجم وبرج هم مذکر باشد که آن قوت
تمام است وکواکب مؤنث را در ربع مؤنث وخانه مؤنث قوتی دیگر باشد شبیه بفرح وحیز
چنانچه قمر وسفلین در موضعی از طالع تا رابع یا از سابع تا تاسع از مرکز تا مرکز که این دو ربع مؤنث
بتخصیص خانه مؤنث که آن ثانی وثامن است وبرج هم مؤنث بود وخواجه ابوریحان هم
در کتاب تفهیم حیز این را خوانده است فایده این صورت را در طالع ورابع وسابع
وعاشر اشتراکست چه طالع وسابع خانهای مذکراند واز ربعها مؤنث ورابع وعاشر خانها
مؤنث واز ربعها مذکراند پس اگر کوکب در خانه طالع یا سابع پیش از درجه مرکز خانه بود بحسب توال
آن کوکب در ربع مذکر وخانه مذکر بود واگر بعد از درجه مرکز افتاده بود آن کوکب در ربع
مؤنث وخانه مذکر باشد واگر در رابع یا عاشر هم بحسب توال پیش از درجه مرکز باشد آن کوکب در
ربع وخانه مؤنث باشد واگر بعد از درجه مرکز باشد آن کوکب در ربع مذکر وخانه مؤنث بود

وصورت فرح وترح کواکب را بطریق مشهور درین دایره وضع کردیم تا بوجه اسهل ادراک کنند و
دایره اینست **فصل بیست وهفتم در احوال نظرها** بعد از ذکر ضعف وقوت

مکانی بذکر ضعف وقوت ارکانی پرداخت واین هم از جملهٔ
ضعف وقوت عارضی تواند بود **تثلیث وتسدیس نظر دوستی**
اند تثلیث دوستی تمام وتسدیس نیم دوستی جهت آنک
تثلیث همه بر تقدیر پنجم یکدیگر واقع میشوند وخانهٔ پنجم منسوبست بعشق و
عاشق وعیش وطرب ونشاط وتحفه وهدیه پس چون دو کوکب با یکدیگر در پنجم واقع شوند هراینه
باهم درین صورت باشند واین دوستی تمام باشد وچون بعد تسدیس نصف بعد تثلیث است
هراینه اثر این بعد مقابل نیمهٔ اثر بعد تثلیث باشد واین نیم دوستی تواند بود **ومقابله وتربیع**
نظر دشمنی اند مقابله تمام دشمنی وتربیع نیم دشمنی همچنانک در محبت معلوم شد در عداوت
چون هفتم که مقابله است خانهٔ عداوت ظاهر ومخالفات مواجهه ومخاصمات واشد
عداوت آنست که در مقابله کنند پس لاجرم مقابله نظر دشمنی تمام است وچون بعد تربیع
که چهارم است بقدر نیمهٔ بعد مقابله است اثر این بعد هم مانند نصف اثر بعد مقابله بود پس تربیع
نیم دشمنی واقع شود **ونظر دوستی بسعود نیک باشد ونظر دشمنی ایشان بد نباشد ونظر دشمنی**
نحوس بد باشد ونظر دوستی با ایشان چنان نیک نباشد بدانک اگرچه نظرهای مودت مجموعا
دلیل خوبی وسعادت وتزاید اقبال اند در اموری که منسوب بدان نظر وکوکب باشد غایتش
آنک در سعود این گونه حالات بیشتر وتمامتر ظهور یابد ودر نحوس کمتر وناقصتر وآن دو نظر تسدیس

وتثلیث تواند

وتثلیث تواند بود اما در مشتری تثلیث معتبرتر بود ودر زهره تسدیس ونظرات عداوت
همچنین من حیث المجموع دلالت کنند بر شقاوت وبدی وزیانی در اموری که منسوب بدان دو کوکب
بود وبر فساد چیزها بحسب وقت وضعف وقوت آن دو کوکب دران دو جزو اگر غیر مقارنه
بود ودران یک جزو اگر مقارنه باشد وهرکدام که اقوی بود در هر دو حال یعنی سعادت وشقاوت
اثر منسوبات آن کوکب را ظهور بیشتر بود وراجح باشد بر منسوبات اضعف واین نحوست
زحل را در مقابله بیشتر بود ومریخ را در تربیع **ومقارنه ومجاسده با سعود تمامتر سعادتی بود**
وبا نحوس تمامتر نحوستی بباید دانست که زحل بطبع بود که یخ ومریخ بمثل چنانک آتش ونسبت
مشتری وزهره چنان بود که لباسهای حریر وقصب پس هراینه هرچند که شخص بیخ اقرب شود
از تاب برودت بفسرد وهرچند بآتش قریب تر گردد احتراق واقع آید اما هرچند که تن بجامهای
حریر یا قصب پوشند تن را نرمتر ولطیف تر دارد وچون در نحوس خاصیت نحوست است
هراینه هرچند نزدیکتر شوند طبع ایشان بیشتر در هر چیزی مدخل نماید وچون خواص سعود
سعادتست هرچند قرب با ایشان بیشتر شود اثر طبع ایشان نیز در هر چیزی ظاهرتر نماید پس
لامحاله مقارنهٔ سعود سعادت تمام دهد ومقارنهٔ نحوس نحوست تمام وقید مجاسده باعتبار
راس وذنب فرموده است که راس را بطبع مشتری سعد گرفته اند وذنب را بمزاج زحل نحس و
احوال نظرات مطلقا در همه کواکب مختلف بود بحسب وقوع هر دو کوکب در بروج اثنی عشره پس
منجم باید که اول در هر دو موضع هر دو کوکب نیک تامل کرده ضعف وقوت هریک را درین دو
برج دیده بقدر قوت غالب ومغلوب در منسوبات هریکی حکم کند در هر نظری چنانچه چون قمرها

اقرب است و اکثر اختیارات مبنی بر وست و وقوف احوال او اهم است ما شرح این معنی در نظرات قمر
با کواکب سته باقیه باز نمائیم و آن بدین وجه است اتصالات قمر با زحل در بروج اثنی عشره مقارنه
در حمل دلیلت بر آنک اندر ابتدات امور خیری بنود و در ثور بنا نهادن و عمارت زمینها کردن نیک
باشد و در جوزا از ابتدا تعلیم و سفر حذر اولیست و در سرطان از سفر و تزویج اجتناب بهتر بودی
در اسد بناهاء بزرگ و عظیم نهادن را نیکست و در سنبله عمارت زمینها کردن و بناهاء سنگین نهادن
را نیک بود و در میزان بنیاد عمارات نیکست و در عقرب حذر باید کردن از عطر آمیختن و دارو خوردن
و در قوس بنا نهادن و خانها عبادت را عمارت کردن نیکست و در جدی عمارت زمینها و کشتها
را نیک بود و در دلو عمارت قلاع و حصارات را نیک باشد و در حوت عمارت کردن و بناها عبادتخانها
را نیکست اما تربیع در حمل بدست حذر باید کردن از سفر و تزویج در ثور حذر باید کردن از حرکت و
عمارت ضیاع را شاید و در جوزا توقف در امور اولیست چه در وی خیری نیست در سرطان عمارت
کشت زار شاید و اشتغال کردن را مکرومست و سفر از بدست در اسد بدست و در وی خیری
نیست الا عمارت بناها را در سنبله حرکت و شرکت و کتابت را بد باشد در میزان از تزویج و عطر
آمیختن حذر باید کردن در عقرب در معالجه حذر باید کردن و سفر را از همه چیزها بدترانست و
در قوس توقف در امور اولیست در جدی الا عمارت زمینها کردن را نشاید و در دلو عمارت
بناها و خانها نیکست و در حوت از حرکت کردن و در کشتی نشستن حذر باید کردن اما تسدیس
و تثلیث در حمل نیک بود طلب حاجت کردن از بزرگان و پادشاهان و در ثور پسندیده است
عمارت ضیاع و آبادانی کردن را و در جوزا محمودست طلب حوایج از فقها و علما و در سرطان

نیکست خریدن

نیکست خریدن خانها و املاک و طلب حاجت از مهتران و کارهای بزرگ و در اسد نیکست بنا
نهادن و دیدن مهتران و محتشمان و در سنبله نیکست چارپا خریدن و عمارت ضیاع کردن و
در میزان نیکست کارهایی را که ناپاینده باید و دیدن قضاة و دبیران و در عقرب نیکست
عمارت جویها و کاریزها و از سفر حذر باید کردن و در قوس نیکست چارپا خریدن و عمارت بناها
کردن و حاجت از دبیران و وزیران خواستن و در جدی نیکو بود اسپ خریدن را و عمارت
بناها و ضیاع کردن و در دلو نیکست عقدها کردن را و اسپ و چارپای خریدن و در حوت عمارت
کردن زمینها و کندن جویها را نیک باشد فایده درین حالات در تثلیث قوت بیشتر باشد
در احکام امور اما مقابله در حمل بدست در امور خاصه عطر آمیختن را و در ثور بنا نهادن را
پسندیده است اما از سفر و تزویج حذر باید کردن و در جوزا فراغت و سکون را نیکو بود اما
از تجارت پرهیز اولیست و در سرطان از ابتدا امور و سفر حذر بهتر بود و در اسد بجز
فراغت دیگر هیچ کار را نشاید و در سنبله از ابتدا تعلیم و حاجت از دبیران حذر باید کرد و در
میزان از تزویج و عطر آمیختن اجتناب اولیست و در عقرب مذموم است معالجه کردن را و
در قوس بدست فصد و حجامت کردن و در جدی از سفر و تجارت حذر باید کردن و عمارت
بناها را نیکست و در دلو از سفر و تجارت و شرکت حذر اولیست و در حوت ابتدا امور و سفر
مذموم باشد اتصالات قمر با مشتری مقارنه در حمل محمودست رگ زدن و طلب مراد
از مهتران و در ثور مختارست تجارت و طلب حوایج از بزرگان و در جوزا نیکست تجارت
و دیدن اشراف و در سرطان نیکست و ابتدا امور عظیمه و در اسد گزیده است طلب حاجات

از بزرگان و در سنبله نیک بود تجارت و سفر و عمارت زمینها کردن و در میزان محمودست
بنا نهادن و طلب حوایج از وزرا و در عقرب نیکست ابتداء امور عظیمه و اجتهاد در کارهای
دینی و در قوس طلب حاجات از اشراف و علماء دین و پیران نیکو باشد و در جدی
نیکست برده سیاه خریدن و بنا نهادن و در دلو مختارست جواهر و زمینها خریدن را و
در حوت نیکست انتقال از جایی بجایی **اما تربیع و تسدیس** در حمل نیکست ابتداء کار و طلب
حاجات از متوزعان و قضاة و در ثور ابتداء عمارات و بنا نهادن و گاو خریدن را نیک
باشد و در جوزا نیک است تجارت کردن و علم آموختن و کار قضا و در سرطان نیکو بود سفر
کردن و انتقال را و طلب حاجات را و در اسد مختار بود چهارپا خریدن و جواهر خریدن و مراد
طلبیدن از مهتران و در سنبله محمودست خریدن چهارپا و طلب حاجات از وزرا و در میزان
شرکت و تجارت و جواهر خریدن را نیک باشد و در عقرب مختارست دارو خوردن و خضا
سلاح را دیدن و در قوس نیکست ابتداء امور و رگ زدن و چهارپا خریدن و در جدی
نیکست چهارپا خریدن و عمارت کردن و بنا نهادن و در دلو نیکست عمارت سراها کردن
و برده خریدن را و در حوت نیکست جواهر خریدن و عمارت کاریزها کردن **اما تثلیث** ه
در حمل نیکست رفع حاجت بپادشاهان و طلب کارهای بزرگ و در ثور مختارست بناها
نهادن و تجارت کردن و بدست تزویج کردن را و در جوزا نیکو بود سفر و ابتداء امور علمیه
و در سرطان نیکست طلب ریاست و عمل کردن و بنا نهادن را و در اسد نیکست شرکت و
تجارت و امور با علما و در سنبله نیکست دارو خوردن و ابتداء کارها و طلب آرزو کردن و

در میزان

در میزان مختارست طلب مرادات از مهتران و سرهنگان و در عقرب محمودست تجارت و
شرکت و اختلاط با مهتران و در قوس نیکست انبازی و تجارت و تعلیم را و در جدی نیکو بود
اسپ و چهارپا خریدن و عمارت زمینها کردن را و در دلو نیک باشد تجارت و نهادن بناها و
طلب اشغال از پیران و در حوت مختارست عمارت جویها را و خریدن جواهر و حلی کردن **اما مقابله**
در حمل مختارست طلب مراد خویش از مهتران کردن و سفر را و در ثور نیکست بنا نهادن و طلب
حوایج از وزرا و در جوزا نیک باشد تجارت و چهارپا خریدن را و در سرطان نیکو بود سفر
و پرستار خریدن را و در اسد نیکست بنا نهادن و دیدن قضاة را و در سنبله نیک باشد تجارت
و انبازی و سفر کردن را و در میزان نیکست عطر آمیختن و خریدن دارو و عقاقیر و در عقرب
محمودست دارو خوردن و پرستار خریدن و در قوس مختارست فصد و حجامت و شرکت
کردن را و در جدی نیکست بنا نهادن و از تزویج حذر بهتر باشد و در دلو نیک باشد بنا نهادن
و رفع حاجات به پیران و در حوت نیک باشد انبازی و سفر و تجارت را **اتصالات**
قمر با مریخ **مقارنه** در حمل باک نبود رفع حاجت بارباب سلاح و در ثور از سفر و تزویج
حذر اولی و در جوزا نیکست سلاح خریدن و بنا نهادن و انتقال کردن و در سرطان از سفر و
عمل و اشتغال حذر اوجب بود و در اسد از سفر و امور آتشی حذر اولی و در سنبله در شرکت و
سفر توقف بهتر باشد و در میزان بهیچ کار در نشاید و در عقرب دارو خوردن و سفر بد بود
و در قوس خریدن اسپ و استر و سلاح پوشیدن نیک باشد و در جدی عملهای مریخی را نیک
باشد و در دلو فراغت اولیتر و در حوت باک نبود طلب حوایج از مهتران کردن

اما تربیع در حمل بدست ابتداء امور و خصومت و در ثور از سفر و حرکت و تزویج حذر
باید کردن و در جوزا متوسط بود مناظره کردن و باقی اعمال را بدست و در سرطان متوسط
باشد صید آبی و بدست باقی امور و در اسد بدست همه امور خاصه دیدار اکابر و در سنبله
مذموم است دیدن مهتران و محتشمان و تجارت و در میزان فراغت او جبت و در عقرب
بدست عطر آمیختن و دارو خوردن و در قوس متوسطست اعمال نائیه و فصد و در
جدی مذمومست در جمیع امور و در دلو توقف در امور اولیست و در حوت بهیچ امری
نشاید اما تسدیس و تثلیث در حمل صید کردن و چوگان زدن و اشغال با ارباب
سلاح گزاردن نیکست و در ثور نیکست ترتیب اسلحه و فرستادن لشکر و در جوزا
مختارست آلت حرب خریدن و راندن سیاست را و در سرطان نیک باشد صید آبی
و پرسش را و در اسد نیکو بود خصومت و اختلاط با ارباب السیف و در سنبله مختار است
تدبیرهای لشکر و رفع حاجات با اهل سلاح و در میزان صید کردن مرغان و لهو بازی
را نیکو بود و در عقرب صید آبی را مختارست و در قوس فصد و عمل آتشی را نیک بود
و در جدی نیکست طلب حاجات از ارباب سلاح و سرهنگان و در دلو مذمومست
دیدار ارباب سلاح و در حوت مختارست خون گرفتن و جمع کردن اسلحه را و مقابله
در حمل نیکست سلاح خریدن را و اهل سلاح را دیدن و در ثور نیکست بنا را کران نهادن
و عمارت حصنها و در جوزا نیکست مکر و فریب و کمین کردن و در سرطان مذمومست
سفر کردن و سوار شدن و در اسد نیکست بنا نهادن و صید کردن را و در سنبله نیکست

سیاست کردن

سیاست کردن و خریدن اسلحه را و در میزان نیکست شکار مرغان و تعبیه لشکر کردن را
و در عقرب نیکست صید آبی کردن از دریا و جویها و میانه است خصومت را و در قوس
نیکست اعمال آتشی و صید دد و دام کردن را و در جدی نیکست خریدن اسلحه و آلت حرب
طلب کردن و در دلو نیکست عمارت حصنها و بنا نهادن و شکار طیور را و در حوت
نیکست عمل سلاح و صید بحری کردن را اتصالات قمر بشمس مقارنه در حمل
بدست و نشاید الا مشاورت کردن با خداوندان سلاح و سرهنگان و در ثور نشاید
الا تزویج و سفر کردن بدست و در جوزا نشاید الا شغلهای نهانی و مشورت با خداوندان
سلاح و در سرطان در امور خیری نیست الا کمین کردن و افسون خواندن و در اسد
توان سیاست و کارهای حرب کردن و در سنبله خیری نیست الا در امور مخفیه و
عملها و نامها و در میزان مذمومست و نشاید الا امور نهانی و در عقرب شاید امور مخفیه
و در قوس عمل سلاح و اسپ و استر خریدن شاید و بس و در جدی شاید بنا نهادن
و کارهای نهانی را و در دلو توان راز با مشایخ گفتن و در حوت شاید تدبیر کردن
با ندیمان و بزرگان اما تربیع در حمل حذر باید کردن از دیدن حکام و خصومت کردن
و در ثور نیکست عمل حلی و ابتدای شغلها را و در جوزا از فصد و مناظره با مهتران حذر اولیست
و در سرطان نیکست بنا نهادن جوی کندن را و در اسد نیکست بنا نهادن و ابتدای
امور معظمه و در سنبله نیکست داغ نهادن و معالجه کردن با آهن و در میزان
بدست در جمیع امور و در عقرب مذمومست خصومت کردن و جوی کندن و در قوس

اسپ و برده خریدن را باک نیست و در جدی بنا نهادن را نیکست و در دلو حذر
باید کردن از دیدن مهتران و خصومت و در حوت شاید جواهر و چیزهایی که از
آب خیزد **اما تسدیس و تثلیث** در حمل مختارست دیدن حکام و سلاطین و در ثور
نیکست دیدن سلاطین و طلب اعمال و در جوزا مختارست ابتداء اشغال و طلب
حاجت از مهتران و در سرطان نیکست طلب مهتری و عمال کردن از قبل پادشاه
و در اسد نیکست دیدار سلاطین و طلب مرادها و در سنبله نیکست تجارت
و طلب حوایج از اکابر و در میزان نیکست لهو و طرب کردن را و در عقرب محمودست
داغ نهادن و علاج کردن را باتن و در قوس مختارست چهارپا خریدن و طلب
حاجت از مهتران و در جدی نیکست چهارپا خریدن و طلب حاجت از مهتران
و عمارت و بناء ضیاع کردن و در دلو نیکست مراد جستن از علما و فقها و بنا نهادن
و ختنه کردن و در حوت محمودست شرکت و دیدار اکابر و جواهر خریدن خاصه
مروارید **مقابله** در حمل مذمومست خصومت و ابتداء امور و در ثور از
سفر و تزویج حذر اولیست و در جوزا اجتناب نمایند از مناظرهٔ مهتران و در
سرطان بدست در جمیع امور و اشغال و در اسد بدست حرکت کردن و پیشه و شغلها
و در سنبله مذمومست تزویج و تجارت و شرکت و در میزان از سفر و خصومت
و تزویج حذر اولیست و در عقرب از ابتداء امور و سفر اجتناب اولیست و در
قوس بدست ابتداء تعلیم و تزویج و در جدی شاید عمارت زمین و بنا نهادن را

و در دلو

و در دلو مذمومست خصومت و ابتداء امور و در حوت بدست تزویج و در
کشتی نشستن **اتصالات قمر بزهره اما مقارنه و تسدیس** در حمل نیکست
چهارپا خریدن و طلب حاجت از زنان و در ثور نیکست عطر آمیختن و زن خواستن
و در جوزا نیکست شرکت و تزویج و تجارت و در سرطان نیکست انتقال و تجارت
و در اسد مختارست طلب حوایج از زنان محتشم و در سنبله نیکست تلبس و تزویج
و در میزان محمودست تزویج و رفع حاجت بزنان و در عقرب نیکست دارو
خوردن بدست سفر کردن و در قوس مختارست شرکت و خریدن چهارپای و
در جدی باک نیست خرمی و لهو و طرب و عمارت کشتها و در دلو نیکست شراب
خوردن و خرمی و عمارت با یتن و در حوت مختارست طلب حوایج از اشراف
تربیع در حمل تزویج را بدست و پیوند کردن را نیکست و در ثور زمین خریدن را نیک
است و تزویج را میانه و در جوزا نیکست زن خواستن و معالجه و عمل نقاشی را و در سرطان
نیکست انتقال و سفر کردن و جوی کندن و در اسد نیکست جوی کندن و اسپ خریدن و
طلب سلاح کردن را و در سنبله نیکست علاج بیماران و صید و جامه پوشیدن را و در
میزان میانه است عطر آمیختن و صید کردن و در عقرب نیکست دارو خوردن و جوی
و کاریز کندن را و در قوس نیکست دارو خوردن و شرکت و در جدی محمودست
خریدن گاو و گوسفند و در دلو نیکست برده خریدن و میانه است امور مخفیه و در حوت
مختارست شرکت کردن و دارو خوردن و عمارت کاریز **و تثلیث** در حمل نیکست [illegible]

کوسفند وبرده را ودر ثور نیکست تزویج وعطر آمیختن وقبالها نوشتن ودر جوزا تحویل وشرکت
وتزویج را نیکست ودر سرطان محمودست سفر کردن ودارو خوردن وابتداء شغلها ودر اسد
نیکست زینت وطلب حوایج از زنان وشرکت را ودر سنبله مختارست تلبس وتزویج و
شرکت وتزویج وتجارت را ودر میزان نیکست زن کردن وخواستن حاجات از زنان و
برده خریدن در عقرب نیکست دارو خوردن ودیگر کارها را بدست ودر قوس عمارت وکشت
وشرکت وچهارپا خریدن را نیک باشد ودر جدی شاید خورمی ولهو وعمارت ضیاع را و
در دلو عمارت ضیاع وبنا کردن را شاید ودر حوت نیکست طلب حوایج از مهتران
وطرب ودر کشتی نشستن **مقابله** در حمل نیک باشد چهارپا خریدن وطلب حاجات
از عورات ودر ثور نیکست سفر وتزویج واشغال را ودر جوزا نیکست دارو خوردن و
لهو کردن وتجارت وشرکت را ودر سرطان نیک بود سفر کردن وبرده خریدن را
ودر اسد برده خریدن وگرمابه رفتن را نیک باشد ودر سنبله مختارست شرکت
وتجارت وسفر کردن والحان آموختن ودر میزان نیک باشد دارو خوردن و
لهو وطرب کردن ودر عقرب نیکست گوسفند وپرستار خریدن ودر قوس نیکست
تجارت وسفر وسواری را ودر جدی نیکست عمارت زمینها وبرده خریدن ودر
دلو نیکست بنده خریدن وبنا نهادن را ودر حوت نیکست جامها نو پوشیدن
ودر کشتی نشستن را اتصالات قمر بعطارد **مقارنه** در حمل مختارست
محاسبه ومناظره کردن را ودر ثور نیکست عمل نقش وتصاویر وکارهای عطاردی را

ودر جوزا

ودر جوزا نیکست تعلیم وتعلم وتزویج وامور عطاردیه را ودر سرطان مختارست تجارت و
سفر وحاجات از دبیران ودر اسد محمودست ابتداء تعلیم وصید وشرکت را ودر سنبله زن
خواستن ودارو خوردن را نیک بود ودر میزان نیکست دارو خوردن ومعالجت کردن
وصید را ودر عقرب مختارست چهارپا خریدن وتجارت وشرکت ودر قوس محمودست
املاک خریدن وعمارت کردن را ودر جدی طلب اعمال وحاجات از دبیران وخداوندان
علم نیکست ودر دلو نیکست حاجات از علما وفقها وارباب افسون ودر حوت
نیک باشد طلب حوایج از مهتران وشرکت وسفر کردن را **تربیع** در حمل مذمومست
نقل وحرکت محمودست فصد وحجامت ودر ثور متوسط است تزویج مکروهست
ابتداء باقی امور ودر جوزا نیکست ابتداء تعلیم میانه است طلب حاجات از علما ودر
سرطان میانه است ابتداء اکثر امور ودر اسد نیکست محاسبه دبیران ووکلا ودر سنبله
مناظره کردن وجدل را نیکست ودیگر کارها را بدست ودر میزان نیکست لهو و
خورمی وفراغت وسکون را ودر عقرب نیکست دارو خوردن حذر کنند از خصومت
ودر قوس بدست بجمیع امور فراغت اولی ودر جدی نیکست برده خریدن را
ودر دلو باک نیست برده خریدن وبنا نهادن ودر حوت مذمومست سفر وتجارت
را **تسدیس وتثلیث** در حمل مختارست مناظره وحساب کردن را ودر ثور نیکست
ابتداء کارها وتزویج را ودر جوزا طلب علم وابتداء تعلیم وکتابت را ودر سرطان نیکست
تجارت وانتقال کردن ودر کشتی نشستن ودر اسد نیکست جواهر خریدن وشغلها با دبیران

و در سنبله مختار است ابتداء تعلیم و شکار و انبازی و در میزان نیکست دارو خوردن و زن کردن
و شرکت را و در عقرب پسندیده است دارو خوردن و علاج کردن و صید و در قوس نیکو
باشد بیع و شری و شرکت را و در جدی نیکست عمارت ضیاع کردن و خریدن املاک را
و در دلو مختار است طلب علم و تعلیم کردن و حاجات از فقها و در حوت محمود است
شرکت و سفر و طلب حوایج از محتشمان **مقابله** و در حمل حذر باید کردن از
خصومت بسبب حساب و در ثور متوسط است تزویج و محاسبه را و در جوزا باک نبود
ابتداء تعلیم و مناظره کردن و در سرطان حذر باید کردن از ابتداء تعلیم و مناظره
با مهتران و در اسد باک نبود ابتداء تعلیم را و در سنبله جامهٔ نو پوشیدن و طلب فرزند
کردن را شاید و در میزان نیکست ابتداء تعلیم و مناظره و خصومت را و در عقرب مذموم است
مناظره و خصومت را و در قوس نیکست تجارت و شرکت و سفر و در جدی بد است و
حذر باید کرد از ابتداء تعلیم و در دلو باک نیست مناظره کردن و ابتداء تعلیم و در
حوت باک نبود تجارت و سفر را والسلام **و تناظر بجای نظر بود و حد نظر را جرم
خوانند** چنانک بحث این در فصل دوازدهم مشروح گشته است و اولی آنجا بود
و جرم علویین یعنی زحل و مشتری نه درجه **پیش از کواکب و نه درجه بعد از کواکب
بود و جرم مریخ هشت درجه پیش و هشت درجه پس از و جرم سفلیین هفت درجه
پیش از کواکب و هفت درجه بعد از کواکب و جرم آفتاب در هر دو جانب** یعنی هم
از پیش و هم از عقب **پانزده درجه و جرم قمر در هر دو جانب دوازده درجه و جرم**

راس و ذنب

راس و ذنب همچو جرم قمر از هر جانبی دوازده درجه باشد **و کوکبی که بکوکبی ناظر خواهد شد
چون بحد جرم رسد متصل شود و اتصال تمام آنکه بود که میان ایشان کمتر از نیمهٔ
جرم هر دو کوکب بود و چون کمتر از نیمهٔ جرم آن کوکب بود از آن هر دو** کوکب
**که نظر خواهد کرد و جرم او کمتر باشد اتصال بغایت رسیده باشد و چون از
نظر بگذرد منصرف شوند و درجات انصراف چون درجات اتصال باشد**
باید دانست که این احوال بامفصل همانست که در فصل دوازدهم در بحث نظرات
و در فصل سیزدهم نیز در بحث تحت الشعاع و خروج الشعاع قمر مجمل شرح بازنموده
شده است اما حد اتصال میان هر دو کوکبی که نظر خواهند کرد آنست که بقدر نیمهٔ
جرم آن هر دو کوکب بر بعد آن نظر افزایند و در حد انصراف همین را از بعد آن
نظر بکاهند چنانچه بجهت قران و مقارنه بر درجهٔ واحد و از برای تسدیس بر س
و از بهر تربیع بر ص و از برای تثلیث بر قک و بجهت مقابله بر قف و نصف
جرم هر دو کوکب را جمع کرده که آن مقدار اضافه است بر حد نظر بجهت معرفت
حد اتصال و مقدار نقصانست از حد نظر بجهت تحقیق حد انصراف میان
جمیع کواکب با یکدیگر گرفته درین جدول وضع کردیم تا بوجه اسهل ازینجا بر
ابعاد انظار یا از ایشان برافزایند یا بکاهند تا حدود اتصالات و انصرافات
جمیع کواکب سیاره با یکدیگر محقق گردد و جدول اینست که بر صفحهٔ آینده است
فایده باید دانست که این مقدار درجات که در جدول موضوع است بعینه حد اتصالات

جدول معرفة جمع نصف جرمین کواکب که اینها را بر بعد نظرها افزایند						
اسامی کواکب	قمر	عطارد	زهره	شمس	مریخ	مشتری
زحل	[illegible] درجه	[illegible] درجه	[illegible] درجه	[illegible] درجه	[illegible] درجه	[illegible] درجه
مشتری	[illegible] درجه	[illegible] درجه	[illegible] درجه	[illegible] درجه	[illegible] درجه	
مریخ	[illegible] درجه	[illegible] درجه	[illegible] درجه	[illegible] درجه		
شمس	[illegible] درجه	[illegible] درجه	[illegible] درجه			
زهره	[illegible] درجه	[illegible] درجه				
عطارد	[illegible] درجه					

در مقارنه پیش از حد قران و حد انصراف
است بعد از حد مقارنه اما در دیگر انظار
بجهت اتصال بر آن ابعاد معینه برافزایند و بجهت
انصراف بکاهند از آن تا مطلوب محصول گردد چون قمر
ببرجی انتقال کند که در آن برج بکوکبی ناظر خواهد بود اما هنوز
بحد اتصال نرسیده باشد گویند بعید الاتصالست یعنی چون قمر ببرج
در آید و کوکبی در آن برج بود یا در سوم یا در چهارم یا در پنجم یا در هفتم و نهم و دهم
و یازدهم اما بعد تا بحد اتصال که آن درجات معین است بیشتر بود از آن چون هنوز
دور باشد از حد اتصال گویند بعید الاتصال است مثلا با زحل در قران بیشتر از ... باشد
و در تسدیس بیش از ... و در تربیع از ... و در تثلیث بیشتر از ... و در مقابله از ... و علی هذا در
جمیع کوکب مجری باشد و اگر منصرف شده باشد از نظری با کوکبی و دیگر کواکب را نخواهد دید
در آن برج گویند خالی السیرست خالی السیر آن بود که کوکب در برجی باشد که نسبت با
مواضع کواکب دیگر بحسب برجیت در حد نظر باشد اما این کوکب نه در حد نظر بود با
آن کواکب اعم از آنک از کوکبی منصرف و بکوکبی متصل باشد در آن برج یا نه و این صورت
را خالی السیر از آن گویند که میدان میدان خالی یافته و میرود بی مشارکت سیارکان دیگر
و اگر در برجی هیچ کوکب را از ششگانه باقی نبیند اصلا گویند وحشی السیرست وحشی
السیر آن بود که کوکبی در برجی در آید و در آن برج با هیچ کوکبی نظر نکند و همچنان از آن برج بیرون

رود و این صورت بجز در قمر ممکن نگردد و اگر قمر نبودی این در عطارد واقع آمدی و در زهره
هم ممکن بودی و بعضی آنند که چون قمر وحشی السیر باشد بودن او را بحدهای کواکب در آن
برج بجای اتصال بکار دارند نسبت با صاحب حد و این رای بسیار ضعیفست و لایعتبر
و در اختیارات بعید الاتصال نیکست زینت و حلی و تجمل و عمارت و زراعت و املاک خریدن
و حمام رفتن و ناخن گرفتن خالی السیر نیکست عمارت و خلوت ساختن و زینت و تفرج
و حمام رفتن وحشی السیر را بحسب بروج حکم کنند سریع السیر کیفیت آنرا در سابق ذکر
رفته است و نیکست تزویج و عشرت و لهو و طرب و تماشا و نقل و حرکت بطی السیر
را هم در سابق ذکر کرده شده است و بدست طلب حاجات و تجارت و معاملت و
سفر و نقل و تحویل فصل بیست و هشتم در مدلولات کواکب از طبقات مردم
و غیره از جمیع منسوبات و مصنف علیه الرحمه بجهت تمامی احکام درین فصل مدلولات کواکب را
آورده است زحل کوکب پیران و دهقانان و کوه نشینان و ارباب خاندانهای
قدیم و مردمان سیاه و گاهی که ضعیف باشد دلیل نقادان و یهودان و کسانی که کارهای
سخت کنند باشد و خداوندان ضیاع و مهمانان و عابدان و خود را معذب دارندگان و
بندگان برج و سفلگان و گرامان و خصیان و دزدان و مردگان و مرده کشان و جادوان
و غولان و دیوان و از بویها و طعمها بر ناخوش و گنده و تیزی و مکروهی و از الوان بر سیاهی
سخت سیاه و آن سبز که بسیاهی و زردی آمیزد و لون سرب و ماریلی و بر چیزها سخت ترین
و سردترین و گنده ترین و پلیدترین و از شکل و کیفیت بر کوتاهی و خشکی و سختی و گرانی و از ایام

روز شنبه و از لیالی بر شب چهارشنبه و از اقالیم اقلیم اول و از جبال کوههای خشک که چیزی در
آنجا نروید و از مواضع بر سردابها و سبودانهای گبران و چاهها و بناهای کهن و راهها و ویران
و گرد آمدن زمینها و صحراهای شیران و ستورگاه و گاه گاوان و خران و اسپان و پیلخانها
و از بلاد نواحی سند و هند و زنگ و حبش و قبط و آن سیاهان که میان جنوب و مغرب
اند و یمن و عرب و نبطیان و از معادن مرداسنگ و ریم آهن و زاگ سیاه و سنگهای
سخت و سرب و از حبوب و میوه فلفل و شاهبلوط و زیتون و زعرور و نارنج و عدس و
کتان و قنب و از اشجار بر درخت مازو و هلیله و قلقل و بید و پده و صنجک و پدا انجیر و آنچه
بهره ندارد از درختان یا مکروه طعمست و گنده بوی یا سخت ترش یا سخت پوست چون
گردکان و بادام و از نبات کنجد و از غذا و دارو بر غذاها و داروها سخت سرد و خشک اندر
درجهٔ چهارم خاصه آنچه مخدرست و قاتل مانند افیون و از حالها خواب و از قوتها قوت
امساک و از حیوانات بر جانوران سیاه و آنچه سوراخ در زمین دارند و گاو و بز و آبی
سیاه و اشترمرغ و سنجاب و سمور و گربه و دله و موش دو پای و ماران بزرگ سیاه و
کژدم و کیک و خنفسا و از طیور بر مرغ آبی و مرغ شب و کلاغان و پرستوک سیاه و مگس
و از عناصر و اخلاط بر زمین و کش سیاه و کامی نیز دلیل بود بر بلغم خام و از تن حیوانات
بر موی و ناخن و پوست و پشم و استخوان و مغز و سر و از اعضا بر سپرز و گوش راست و
دبر و روده کان و پیشاب و پلیدی و پشت و دو زانو و از کسان بر پدران و نیاکان و برادران
و بندگان و از چهره بر کسان زشت دیدار و دراز و خشک و ترش روی و بزرگ سر و پیوسته

ابرو

ابرو و خرد چشم و فراخ دهان و سطبر لب و زیر نگرنده و بسیار موی و گندم گون و کوتاه
گردن و کوتاه انگشت و پیچیده ساق و بزرگ پاشنه و فراخ گام زن و از اخلاق بر مردم
ترسنده و شکوهنده و با اندیشه و بددل و بخیل و کینور و در دوستی آهسته و آزماینده و دو
بین و راز کس اندر دل خود نگاه نتواند داشتن و مستبد بر فعل خویش از بهر آنک دیگران بر خلاف
آن باشند و خود را کشنده و بزرگ منش و با وسوسه و راست گوی و نخواهد که کسی نیک باشد و
خشم نگیرد و دلالت کند و هم بر عقل دلیلیت و هم بر جاهلی و از افعال بر غربت دور و دراز و درویشی
سختی و اگر توانگری باشد اندک و اندوهها و متحیری و تنهایی جستن و مردم را نزار داشتن و گریستن
و یتیمی و نوحه کردن و بخیلی هم بر خویشتن و هم بر مردمان و عسری و بستگی و کار در بند کردن
بستن و بر چیزهای کهن و غش و حیلت بکار آوردن و از امراض بر بلا و مسکنت و مرگ
و علتها در جایهای پوشیده و نقرس اندر دست و پای و از ادیان و ملل بر جهودی و سیاه
پوشی و از اعمال بر بناآبها و نفقات و کشاورزی و آبادانی کردن زمینها و کردن بناها و
کور کندن و دلالی آهن و از علمها آنچه بیدی رساند و از اعمال سلطانی آنچه با شر باشد و
و قسمتش کردن و کارهای پر آسیب و تقدیر کردن و از سرب و استخوان و نخاسی بندگان
سیاه و قهر و غضب کردن و پستی تباه کردن و شکنجه و مثال صورتش در تصویر پیری بدست
راستش سر مرده و بچپ کف مرده و بر کرسی نشسته و مردگان را بعصا همی جنباند و نوعی دیگر
بر اسپی گلگون نشسته و بر سر خود و بر دست چپ سپری پلاس روی دارد و بدست راست
شمشیری دارد و بفیل نیز ماند و مشتری کوکب قضاة و علما و اشراف و اصحاب مناصب

وارباب نوامیس وترسایان وملکان ووزیران وبزرگان وراهبان وتاجران و
توانگران وانگنان که ازیشان شکر کنند ومدح گویند بود وازبویها وطعمها دلیلت بر
شیرینی وترشی اندک وخوشبویی وازالوان برلون ممتزج وبسفیدی آمیخته بزردی با گندم
گونی وروشنایی وازاشیا میانه ترین چیزها ومعتدل ترین وتمامترین وخوبترین وخوشترین
ونیکوترین وبرکیفیت ازشکل برمعتدلی وسطبری قوام وسازندگی وازایام بروز پنجشنبه
وازلیالی برشب دوشنبه وازاقالیم براقلیم دوم وازجبال زمینها نرم وازمواضع برجاهای
آبادان وجایگاههای شریفان ومسجدها ومنبرها وکنشت وکلیسیا وعلم ومصحفها وراهها
عبادت وخانهای معلمان وجایهای ارزیزگران وازبلاد ونواحی زمین بابل وپارس وخراسان
وترک وبربر که بافریقیه اند تا بمغرب وازمعادن برمرقشیثا وتوتیا وگوگردها وزرنیخ سرخ
وبرسنگی سفید وزرد وآن سنگی که بزمرهای کاو باشد وارزیز وقلعی وسفیدروی وبرنج
نیک والماس وهرپیرایه که مردمان کنند وازحبوب وفواکه برانار ملیسی وسیب وگندم و
جو وبرنج وذرة ونخود وکنجد وازاشجار هر درختی که میوه او شیرینست یا که میوش پاتنگ
پوست چون انجیر وزردآلو وشفتالو وآلوی سیاه وکنار وشریک زهره است درمیوها واز
نباتات گلها وشکوفها وهرنباتی که خوشبوی باشد یابلند وهرچه ازنبات سبک باشد وپیچیده
وبوی نفط چون بدی وبزوی بپزد وازاغذیه برآنچه گرمی وتری آن مقابل ومعتدل
بود وسودمند ودوست داشته بود وازحالها نوشتن وازقوتها قوت نفسانی واکل
غذاها وبقرابه وبادی که درویست وازحیوانات برمردم وبهیمه خانگی وآنچه کفک میاند

چون گوسفند

چون گوسفند وگاو واشتر وهرچه منقش باشد ورنگ خوب وگوشت خوش ازانچه خورند
یاسخن گوی یاخوی کننده ازشیران ویوزان وپلنگان وازطیور برمرغی که راست منقارست
ودانه خوار نه سیاه وکبوتر ودراج وطاوس وخروس ودجاجه وهدهد وچکاوک وازعناصر و
اخلاط برهوا وخون وازتن حیوانات برشریانهایی که جنبنده اند ونطفه که آب پشت و
مغز استخوان ودل بشرکت آفتاب وازعضو بیرونی برگوش چپ وازحواس برشنیدن و
بسودن وازاعضاء بدن دوران ورودگان ونهدان وگلو وازاوقات عمر برکهولت
وازکسان وخویشان برفرزندان وفرزندزادگان وازچهره برکسانی که خوب تن باشند وگردروی
وسطبر بینی وبیرون آمده رخ وبزرگ چشم وسبک ریش وپهناور وجعد موی چنانک برخی
زند وازخواص برکسان نیک خوی والهام داده بخرد وحمول وبزرگ همت وپارسا و
فخرکننده ودوست دار ریاست بوشهرها وحریص برعمارت ودشمن دار ومخل وپرهیزکار
زاده وراست گوی ودانا وسخی وآزاد دل وراست دوستی کردن وبناهای فاخر براوردن و
وفادار وامانت گزار وازافعال برپادی دادن مردمانرا ومیان ایشان صلح جستن و
دین سخت داشتن وامر معروف ونهی منکر کردن وگاه گاه ازپس حلیمی بسبک ساری گراینده
وازحالها برصدقه بایشان پراکندن وشادی پیدا کردن برهرکه نزدیک او بود وراستی
خواب وکثرت نکاح و خنده ومزاح وزبان فصیح وحریصی کردن وخویشتن درخطر افکندن واز
ادیان وملل برترسایی وسفید پوشیدن وازاشیا برعلمها وپاکیزه وولایتهای خوب
وعادت لباس نیکو وسفید وازمیوها برانگور ونیشکر وازافعال برخواب گزاردن وزرگری

و فروختن زر و سیم و صورتی که او را بدان تصویر کنند جوانی بدست راستش شمشیر کشیده
و بچپ کمان و بر اسپی بر نشسته و نوعی دیگر بصورت مردی بر کرسی سطبر و بروی جامهای
رنگ رنگ و بدست چپ مهرها **و مریخ کوکب امراو ترکان و اهل سلاح و خداوندان
لشکر و اسپاسالاران و عیاران و دزدان و بت پرستان** و سرهنگان و سپاهیان
و سواران و خصومت کران و الی حرب و عاصیان و طاغیان بود و از طعمها دلیلست بر تلخی
و از الوان بر سرخی تاریک و از اشیا بر گرمترین چیزها و درشت ترین و تیزترین و سرخ ترین
و از میاهات بر درازی و خشکی و درشتی و از ایام روز سه شنبه و از لیالی شب شنبه و از اقالیم
بر اقلیم سوم و از جبال و اراضی بر زمینها خشک و خراب و درشت و سنگ ریزه و جایگاه
آتشها و آن جویها که نزدیک راه بود و جایی که کوزه و ظغار کنند و از بلاد بر شام و روم و
سقلاب و آنچه میان مغرب و شمال اند و از معادن بر سنگ مقناطیس و شادنه و شنگرف
و سنگ سرخ و مرقیشا و آهن و مس و از حبوب بر بادام تلخ و حبة الخضرا و از اشجار بر درخان
تلخ و گرم و خارناک و میوه اش با استخوان و با پوست بود و با سرخی یا تیز و یا ترشی سخت
چون انار ترش و ام و دکلوکیر و غوبج و از نباتات بر سفیدان و کندنا و پیاز و سیر و سداب
و کرکیر و اسفند و ترب و از اغذیه بر آنچه زمریست و مضر و حار بدرجهٔ رابع و از حالات بر
کردار و از قوتها بر قوت غضب و از حیوانات بر شیران و پلنگان و کرگان و خوکان
دشتی و سگ و جملهٔ ددهٔ پلید و زیان کار یا دیوانه شده و مار گزنده و از طیور بر گوشت
خوارگان و کژ منقاران و خفافیش و طیطوی و آنچه سرخ بود و زنبور و از عناصر و اخلاط

آتش وکش زر

آتش وکش زرد و از تن جانوران بر رگهای خون ایستاده و مرچه از تن از پس هست و در جگر
شریک آفتابست و از سر بر سوراخ راست بینی و از حواس بر بوییدن و از اعضا بر دو ساق
و زهره و کلیتین و از اوقات عمر بر جوانی و از کسان بر برادران میانه و از چهره و صورت
بر کسان دراز بالا و بزرگ سر و خورد چشم و گوش و پیشانی و تیز نگر و گربه چشم و خوب بینی
و لب و گوشت و موی کشیده و اندک و بسرخی زننده و دراز انگشت و فراخ کام زن و
از اخلاق بر آشفتگی رای و جاهلی و متهوری و بدی و سگی و ناپاکی و دلیری و جفا کردن و بی
شرمی و بی پرهیزی و زود پشیمانی و فریفتن و دوستی پیدا کردن و خوش رویی و لجوجی
سفاهت و بر یک حال نا ایستادن و بدزبانی و نا اندیشیدن و امانت مردمان سبک
داشتن و نشاط و مزاح و تیزی قوت و از افعال بر غربی و خصومت و سفرها و چنگ
و گریختن و کارها بد و آرزومندی بنکاح فاحش و زشت و بد همسایگی و تنهایی گزیدن
و کینه جستن و حیلت کردن و از احوال بر کمی نیکی و تباه کردن چیزهای نیک و دروغ و
غمازی و سوگند خوردن و برگشتن و فتنه انگیختن و مرح ناگاه کردن بحاضر جوابی و از الم
بر بیماریهای سوداوی و تب و هلاک شدن حامله در زادن و هلاک شدن بچه و بیفتادن
و بریدن دندان و از صنایع بر ولایت شرط و فروختن سلاح و کردن آن و آهنگری و
ستور خریدن و ختنه کودکان و دارو کردن و سبک باری و بدزبانی و مکابره و نقب
زدن و راه زدن و حرام بحلال داشتن و شبانی و گوسفند کشتن و سلاخی و بیطاری و حجامت
و داس و فقاع و آبگینه و صندوق و دزدی و استدن و زندان داشتن و عذاب و قتل

کردن و صورتی که او را تصویر کنند جوانی بر دو شیر نشسته بدست راست شمشیر کشیده و
بچپ تبرزینی و نوعی دیگر بر اسپی گلگون نشسته و بر سر خودی و بر دست چپ نیزهٔ و بر روی
دکوی سرخ بربسته و بدست راست سرم دم و جامهٔ سرخ دارد **آفتاب کوکب پادشاهان
و بزرگان و ملوک و خداوندان امر و نهی و آتش پرستان** و دیسان و سرهنکان
و خداوندان تدبیرها ی بزرگ و قضاة و حکما و جماعتها ی مردمان باشد و از طعمها
دلیلست بر تیزی و از الوان بر روشنی و سرخ قانی و زردی و نیز گفته اند که لونش
لون خداوند ساعت باشد و از اشیا بر نیکوترین چیزها و شریفترین و کریمترین و مشهورترین
و ازمیات بر گردی و گداختگی و متخلخلی و تهی که اندران چیزی نیست و از ایام بر روز
یکشنبه و از لیالی شب پنجشنبه و از اقالیم بر اقلیم چهارم و از جبال بر کوههای با معدن
و از مواضع بر خانها ی ملوک و سلاطین و از بلاد بر حجاز و بیت المقدس و کوه لبنان
و ارمینیه و الآن و دیلم و خراسان تا چین و از معادن بر لاجورد و سنگ رخام و
کوگردها و زرنیخ زرد و ابگینهٔ فرعونی و سندروس و زفت و انواع یاقوت و بیجاده
و بلخشی و مرسپنگ قیمتی و زر و آبریز و کهربا حلیت و از حبوب بر ترنج و برنج
سندی و از اشجار بر مردختی بلند که برش خوشهٔ بسیار دارد و آنچه میوهٔ او را خشک
بگاه دارند و خرما بن و توت و زرا و راست و از نبات کشوث و نیشکر و من و
ترنجبین و از اغذیه آنچه گرمیشان از درجهٔ چهارم فروترست و سودمند آید و بهر
جایی مستعمل بود و از احوال بر خوردن و از قوتها بر قوت حیوانی و از حیوانات بر گوسفند

و بخچه

و بخچه و گوزن و اسپ تازی و شیر و نهنگ و وحوش که بشب بدید آیند و بروز پنهان گردند
و از طیور بر عقاب و باز و خروس و قمری و از عناصر و اخلاط آتش و صفرا و از تن جانور
بر مغز سر و پیه و آنچه از سوی راستست و معده و از سر بر چشم راست و از حواس بر دیدن
و از اندامها ی تن بر سر و بر و پهلو و دهان و دندان و از اوقات عمر بر مردی و میانه عمری
و ارکان و خویشان بر پدران و برادران میانه و مولایان و از چهره بر کسان بزرگ سر
و گوشت آورو سفید زرد و کشیده موی و اندر سفیدی چشمش زردی و آوازش گرفته و تکلم
فراخ با اشکنجها و از اخلاق بر کسان با عقل و معرفت و بزرگواری و کبر و پاکیزگی و حرص
جستن و آمیختن با مردمان و دوست داشتن و تیزی بر شهوت و معروف شدن و
قوت و غلبه کردن و نیک نامی و زود خشمی با زود رجعت و آرامیدن و از افعال بر
حریصی بر بار خدایی و ریاست بدست گرفتن و پای کوفتن و دروغ و شادی بر میرخزی
و آرزو کردنش و شیرین سخنی و زینت و عطر و پیرایهٔ زر و سیم و از حالات بر گرد آوردن
زر و خواسته و سخن گفتن و از آن جهان تیمار داشتن و بر آوردن و فرو آوردن و بزندان
کردن که نزدیک او باشد و اگر آفتاب بشرف بود دلیل آن ملکان بود که ملک بدست آید
و اگر آفتاب بهبوط بود دیران که ملک ازوی بشود و از امراض بر حرارت و از ادیان و
ملل بر تاج داری و ترسایی و از اعمال بر پرستیدن و دادن و فروختن دیبا و در تصویر
صورت او را که نگارند بصورت مردی بدست راستش عصا و بروی تکیه کرده و دیگر
چون سر بیت بر گردون و آنرا چهار گاو همی کشند و بدستش گرزی و نوعی دیگر صورتش

چون مردیست نشسته روشن و عنان چهار اسب بدست گرفته و زهره کوکب زنان و
خادمان و ارباب لهو و طرب و اهل عشرت و مسلمانان و شریفان و توانگران و زنان
ملوک و دوستان و زن بازرگان و حرامزادگان بود و ندیمان و فاحشگان و مخنثان
و از طعمها دلیلست بر چربی و خوش مزگی و از الوان بر سفیدی پاک و نیز کبودگونی و
روشنی و گروهی اورا از سبزی دارند و از چیزها بر پاکیزه ترین چیزها و با نعمت ترین و نرم
ترین و رطب ترین و از هیئات بر مربعی و ریختن و نرمی و از ایام روز جمعه و از لیالی شب
سه شنبه و از اقالیم بر اقلیم پنجم و از جبال کوههای با آب و چشمها از مواضع بر جایهای بلند
و آن راهها که اندرو آب بسیار باشد و زمینهای تر و آب ناک و خانهای با آب و عبادت
و از بلاد بر بابل و عرب و حجاز و کرد بر کرد او و آنچه از شهرها جزیره باشد یا نیسان و
از معادن بر مغنیسیا و سرمه و از جواهر بر مروارید و زبرجد و جزع و پیرایه مرصع و از
جایها بر خانهای زرین و سیمین و ارزیزین و مسین و آهنین و از حبوب بر انجیر و انگور
و خرما و از اشجار بر هر درختی که نرم باشد و به بسودن خوش و ببوی خوب و بدیدار چون
سرو و ساج و سیب و به و از نبات بر حبها و روغنها و شیرینیها و هر نباتی خوشبوی
و رنگین شکوفهای بهاری و ویرا اندر پنبه شرکت است با عطارد و مشتری و از اغذیه
بر آنچه سردی و تریشان معتدلست و برابر یکدیگراند و سودمند و خوش و بامزه
و از حالات بر جماع و از قوتها بر قوت شهوانی و از حیوانات بر هر چه سم سفید دارد
یا زرد مثل آهو و گور خر و نخچیر و اوراست ماهیهای بزرگ و از طیور بر فاخته و کبوتر دشتی

ودبی

و دبی و کنجشک و بلبل و هزار دستان و ملخ و آنچه بخورند از مرغان و از تن جانوران
گوشت و پیه و آب پشت و مرد و گرده و از سر بر سوراخ چپ بینی و از حواس بر بوییدن
و دم کشیدن و از اعضاء تن بر زهدان و عورتها و آلات بهم بودن و دو دست و
انگشتان و از اوقات عمر بر نایی و رسیدن و از کسان و خویشان بر زنان و مادران و
خواهران خود و مادر فرزندان و فرزند ختنی و از چهره بر کسان خوب چهره و گرد روی و
سرخ و سفید و گوشه گونه و با سیاه غبغبه و سطبر رخ و خوب چشم که سیاهی آن بیشتر
از سفیدی باشد و خوب دندان و نمکین و میانه بالا و کوتاه گردن و دو ساق سطبر و از
اخلاق بر نیک خویی و گشاده رویی و خوش منشی و عشق و طیبت و شهوت و دلتنگی بر
دوستان و پاکیزگی و عجب و متکبری و شادی و تحمل و دوستی و دل بر هر کسی نهادن
و آرزوها و دوست داشتن لهو و بازی و سخاوت و آزادمردی و دادودهی و نگاه داشتن
دین و قوت تن و ضعیف دل و فرزندان و از افعال بر کاهلی و خنده و افسوس کردن
و قدرت جستن بزنان و قهر کردن بر عاصیان و بدی کننده و نیکی کننده و نیکبخت کند
آنرا که ازوی دور بود و بر آفتاب تشرق خویشتن کند و از احوال بر محبت شطرنج و نرد باختن
اینها و بسیار خوردن سوگند و در خویشتن ماده کردن و کثرت جماع گوناگون از پیش و پس
و لباس دوست داشتن و از ادیان بر مسلمانی و از اشیاء بر کارهای پاکیزه و شکوفت
و دوستی بازارها و تجارت و زرگری و درزیگی و عطاری و مروارید فروختن و مطربی و
سرود و رودها از بربط و طنبور زدن و لعبها و پیمودن بترازو و ارش و پیمانه و صورتها و

رنگها و زر و سیم که در تصویر بکار برده باشند و ماهی و جامهٔ سفید و سبز کردن و تاجها و
افسرها و خمار و صورتی که او را بدان تصویر کنند مانند زنی بر اشتری نشسته و بربط در پیش
و همی زند و دیگر نوع زنی بر اسپ نشسته و موی فرو هشته و گیسوها بدست چپ همی دارد و
بدست راست آینه دارد و همی نگرد در روی او بر جامه اش سبزی و زردی باشد و بر وی طوق
و جلاجل و خلخال و دست و رنجن **عطارد کوکب دبیران و خواجگان بزرگ و اهالی
دیوانها و علما و اکابر و حکما و شاعران** و نقاشان و زرگران و خیاطان و اهالی اسواق
و صناعان و تکچیان و ارباب قلم و کاتبان و سیافان و صاحب خراجان و بندگان
و کشتی گیران و کودکان و از طعمها بر آنچه از دو طعم مرکب بود و از الوان بر رنگهای
مختلف و آنچه از دو رنگ مرکب باشد و آسمانگون و از اشیا بر چیزی میانه مشترک
و ازین چیزها آنچه مرکب بود از دو چیز و از کیفیات بر کیفیتی مرکب و از ایام روز چهارشنبه
و از لیالی شب یکشنبه و از اقالیم اقلیم ششم و از مواضع بر زنگ زمینها و بازارها و دیوانها
و مسجدها و خانهای نقاشان و کازران و آنچه نزد بوستانها بود و جویها و چشمهای آب روان
و از بلاد بر مکه و مدینه و زمین عراق و دیلم و گیلان و طبرستان و از معادن آهک و
زرنیخ و کهربا و هر سنگی که زرد بود یا سبز و زیبق و فیروزه و برنج بد و هر چه کتابت زده است
یا شمار کرده مانند دینار و درم و پشیز و مرجان و بسد و از حبوب بر ماش و باقلی و کرویا
و کشنیز و از اشجار بر هر درختی که تیز بود و کنده و از گیاهها بر اسپرغمها و ترها و نی و هر چه
از آب روید و از اغذیه بر آن که پوست آن زیاده از برودتش باشد نه بغایت و دوست

دارندش

دارندش و سود ندارد مگر گاه گاه و از عوارض بر سخن و نطق و از قوتها بر قوت فکر و از ابهام
بر خواستر و سگ آموخته و روباه و خرگوش و قاقم و هر جانوری که تا رنگی نواهد و حیوانات
کوچک خواه زمینی خواه آبی و از طیور بر کبوتر و سار و چرغ و باز و مرغ آبی و سودانی و از
اخلاط بر کش سیاه و از تن جانوران بر رگها جنبان و زهره و از سر بر زبان بشرکت قمر
و از حواس بر چشیدن و از اندامها بر زبان و آلات تکلم و از اوقات عمر بر کودکی و از خو
برادران کهتر و از چهره بر کسان خوب قامت و گندم گون و ملیح و تنگ پیشانی و سطبر گوش
و خوب بینی و ابرو پیوسته و فراخ دهان و خورد دندان و سبک ریش و باریک موی و
کشیده و خوب نظر و دراز پاشنه و از اخلاق بر تیز فهمی و فطانت و حلیمی و آمنگی و
رحمت و صبر و طاعت و حریصی بر لذتها و راز نگاه داشتن و از مردمان جستن و رغبت
و از بدی دست کوتاه کردن و دست در دین و طاعت زدن و مکر و فریب دانستن و
لطیف و دوربینی و نیکویی و بهر کاری ژرف نگرستن و باسیاست و سپاس بودن و
سخاوت و حقوق احباب رعایت کردن و بسیار دانی و حقودی و بددلی و ترسندگی
و آشفتگی و فکرت و از افعال بر تعلیم کردن هنرها و آداب و دانشهای ایزدی و وحی و منطق
و شیرین سخنی و اندر چشم تباهی کننده و خواسته بسیار و اندوه و مصیبتها بر یافتن از دشمنان
و غلام و کنیزک خورد انگشت پای و بهر کاری تیزبینی و زبان آوری و فصیحی و زود جوابی
و خوش آوازی و حافظی اخبار ناخوش و سبک خدمتی و سبک کاری و حریصی بر جماع کردن و
بسیار و بر سعادت و دزدی و دروغ و تزویر در نامها و قبالها و از ملل بر مناظره کردن در علمها

بامرکبی وادیان مختلفه وازاعمال بر بازرکانیها وشرکت وانقسام ومساحت وحسابها
بجوم وزمینی وفلسفه ومناظره وآموزانیدن وآموختن شعر وبلاغت وبردکان
وکرامتها وهرچه بکار کرد بنیت از درم وکاهنی وهرچه بدو چیزی پیش باشد وهنگ
وچیزهای فلکی وعلم ودستکاری وچرب دستی وحرص وناتمامی اندر کارها وزر و
دینار وپشیز وصورتش را تصویر چنان بود که مانند جوانی بر طاوسی نشسته وبدست
راست ماری دارد وبچپ لوحی ومی خواند ونوعی دیگر چون مردی بر کرسی بر
نشسته وبر دست مصحفی دارد ومی خواند وبر سرش تاجیست وبر جامه اش
سبز وزرد قمر کوکب رسولان وپیکان وصاحب خبران ومسافران وچهارپا
پرستان وملکان وشریفان وکدبانوان اصلی وتوانکران معروف در بلاد و
ارباب تجارات واصحاب معاملات واهالی سواق وجواسیس وعوام الناس
وطباخان ومترددان باشد وازطعمها دلیلست بر شوری وترشی اندک وبی مزه
وازالوان بر کبودی وسفیدی که خالص نیست از سرخی یا زردی یا تیرکی یا بستکی
ونیز اورا روشنی است وازوجه کلی بر سطبرترین چیزها وکثیف ترین ورطب ترین
وسبکترین وازکیفیات شکل بر سطبری وتری وکثیفی وسبکی وازایام بر روز
دوشنبه وازلیالی شب جمعه وازاقالیم اقلیم هفتم وازمواضع بر مرد کشتی وزمین
راست وجایهای تر وزیر زمین وآب وجای خشت زدن وجای آب سرد کردن
وجویها وراهها با درختان وازبلاد بر موصل وآذربایجان وری وسمنان ومرکوه

جای واز

جای وازمعادن بر آبگینهٔ نقطی وسنکها مشف کران سونمابد وهرسنکی سفید و
دسنه وسنک قروهر وارید وبلور ومهرها وسیم ودرم ودست ورنجنها وانکشترها
وجامها وازحبوب بر کندم وجو وخیار وخیار بادرنک وخربزه وازاشجار بر هر درختی
که ساقش خوردست وشاخها بسیار وانکور وانار شیرین وازنباتات بر کیاه وبوخ
وکلک وپنبه زار وکتان وکنب وآنچه بر پای نخیزد چون خیار وخربزه وکدو
وازاطعمه آنچه برودت آن مقابل رطوبتست وکاه سود دارد وکاه زیان و
پیوسته بکار ندارند وازآلات بر شرابها وازحالات بر آب خوردن وازقوتها بر
قوت طبیعی وازبهایم بر اشتر وکاو وکوسفند وپیل وظرافه که آنرا اشتر کاو پلنک
خوانند وهر ستوری که مردم را فرمان بردارست وباوی انس کیرد وازطیور بر بط وکلنک
ومردارخوار وبوتیمار ودجاجه وکنجشک ودراج وهرکونه مرغی وازاخلاط بر بلغم وازتن
جانوران بر پوست وهرچه ازتن بسوی چپ است وشش وازسر بر چشم چپ وازحواس
بر دیدن وچشیدن وازاعضا بر کردن ودو پستان ومعده وسپرز وازاوقات عمر بر
بطبع بر طفلی وحالها ترتیب ولکن بکردد وباول ماه بر کودکی دلیل شود ودرمیانه ماه
بر جوانی ودراخر ماه بر پیری وازخویشان بر مادران وخالان وخواهران بزرک
ودایکان وازچهره بر کسان خوب وسفید ولونش صافی وروشن ودرست
کردن وروی وتمام ریش وپیوسته ابرو ودندانها جداکانه واندر سرش کژی
وویرا کیوست وخوب مویی وازاخلاق بر سلیم دلی وبا مردمان ساختن وطبع

نماشان و با ملک باشد یا ملوک آشکارا کن و راز دوست نگاه داشتن و خوبی و نیکوی
وستودگی و گشاده دستی و دوستی ظاهر کردن و بسیار اندیشه و با خویشتن حدیث
گفتن و بندگی با بندگان و خوش طبعی و فراموش کاری و بسیار سخنی و بددلی بر
مردمان عزیز و شادمانی و همت او بیشتر بزبان کردن و موی خوردن و از افعال
بدروغ و سخن از جایی بجایی بردن و عنایت داشتن بر صلاح تن و بسیاری
زنان شوهری کردن و از سبکی بمنزله که همه کار بکند و از حالات بر سعادت ابدی
معیشت و فراخی طعام دادن و اندکی نکاح شایسته و خوش منشی و از امراض بر بیماری
بسیار و از اشیا برگشتن اندر کارها خبرها و رسولیها و وکالت و تعداد و هندسه و علوم
تقدیر کردن و کنیزان دوشیزه و نیز دلیلست بر بحره و اندر دین و فقه جهد کردن و
ایستادن در هر چیزی و کلزار و زمین و موی ستردن و فروختن طعام و انگشتریها و
سیمین و گریختگان و صورتی که او را بدان تصویر کنند مردی بر دست راست او حربه
و بر دست چپ پنداری که شمار شصت گرفته است و بر سروی تاجیست و بر گرد وی گوی
که چهار اسپ همی کشند والله اعلم فایده این صور که در بروج و منازل و کواکب سبعه سیاره
مسطور شده بحسب توهم است که حکما تخیل کرده اند و دیگر آنکه حکم کواکب را بر مدلولات
ایشان بحسب ضعف و قوت در هر چیزی بوجه مناسبت باید کرد در هر محل بمناسبت آن
محل و چیز و حال کوکب فایده بباید دانست که این کواکب هر یکی دلالت کنند بر سنی
وسالی از اعمار موالید بحسب وقوع ایشان در اوتاد و مایل الاوتاد و زایل الاوتاد زایچه

طالع وآنرا

طالع و آنرا عطایا کواکب گویند کبری و وسطی و صغری و این چنان بود که چون
میالیج چهارگانه را بغیر درجه طالع که همیشه میلاجست که آن در طالع نهار روزی بر
ترتیب شمس و قمر و سهم السعاده و جزو مقدم است و در شب قمر و شمس و سهم السعاده
و جزو مقدم در اوتاد یا در مایل الاوتاد یابند و شمس را در نهم وقتی که برج مذکر باشد و
قمر را در سوم گاهی که برج مؤنث بود میلاج گیرند و بعد از ثبوت میالیج از ارباب
شهادات هر کدام که ناظر بوند بموضع میالیج آنرا کدخداه سازند و اگر ارباب خطوط
از یکی بیشتر ناظر باشند بهیالیج آنکه شهادت او بیشترست در ان آنرا کدخداه دارند و
دیگرا از ترتیب بحسب قوت شریک او و آنکه از میلاج و کدخداه استدلال عطیه عمر
مولود کنند و میلاج بی کدخداه عطیه نبخشند چه میلاج چون تن بود و کدخداه چون
جان و جان بی تن ممکن نبود و تن بی جان محسوب نه پس اگر کدخداه بر حاق
درجه وتدی باشد از اوتاد اربعه عطیه کبری دهد بی نقصان و اگر بر حاق مایلی
الوتدی بود عطیه وسطی دهد بلا زیاده و نقصان و اگر بر حاق زایل الوتدی بود
عطیه صغری دهد بی زیاده و نقصان و اگر بغیر این مواضع باشد تعدیل باید کرد
چنانچه اگر مابین وتد و مایل باشد عطیه مابین کبری و وسطی بود و اگر مابین
مایل و زایل بود عطیه مابین وسطی و صغری باشد و اگر مابین زایل و وتدی بود
عطیه مابین صغری و کبری باشد و طریق این تعدیل چنان بود که نظر کنند تا
کدخداه مابین کدام دو مرکز افتاده است پس بعد میان آن دو مرکز بدرجات سوا

معلوم کرده آنرا تفاضل کویند و بعد درجه کدخداه را از مرکز خانه که اقربست دانسته تفاوت خوانند و تفاوت میان عطیه مرکز مقدم و عطیه مرکز موخر بر درجه کدخداه معلوم کرده آنرا فضله نام کنند و پس فضله را در تفاوت ضرب کرده حاصل ضرب را بر تفاضل بر تفا قسمت کنند خارج قسمت تعدیل باشد آنرا از وتد باید کاستن و بر مایل افزودن بهر کدام که اقرب بود اگر مابین وتد و مایل باشد و اگر مابین مایل و زایل باشد هم برین وجه و اگر مابین زایل و وتد بود بر زایل افزایند یا از وتد بکاهند بهر کدام که اقرب باشد عمل کنند و حقیقت آنست که تعدیل را اگر عطیه مابین المرکزین در تناقص است از مقدم نقصان کنند یا بر موخر افزایند بحسب قرب درجه کدخداه و الا برعکس مثلا کدخداه شمس و او در مابین زایل و وتد بدین وجه درجه شمس ید که و درجه مرکز زایل ی ح ک و درجه وتد ه نه ک بعد بین المرکزین بدرجات سوا که تفاضل است له ی و بعد شمس از مرکز اقرب که تفاوتست این ی ه و عطیه کبری شمس فک ح و عطیه صغری این نط ح مابین العطیتین که فضله است قا ح ضرب کردیم فضله را در تفاوت بدین صورت [illegible] حاصل شد نو ی ک قسمت کردیم این را بر تفاضل بدین کونه [illegible] خارج کشت این لا نز له و این حصه تعدیلست زاید پس شمس که کدخداه است چون بدرجه زایل اقرب بود بر عطیه وی که صغری است و هست نط ح افزودیم شد مر نز له و این عطیه معدل باشد اما اگر نحسین با کدخداه بنظر عداوت باشند از عطیه معدل کدخداه نقصان کنند از مرکز بقدر عطیه صغری خود و از مرکز مایل الوتد بقدر ثلثان عطیه صغری و از مرکز زایل بقدر

ثلث صغری

ثلث صغری خود و اگر در غیر این مواضع بود تعدیل باید کرد عطیه نحسان همم بدین طریق که نموده شد و آنچه بعد از تعدیل حاصل شود یا باقی ماند آنرا آنگاه از عطیه معدل کدخداه نقصان کنند تا آنچه ماند عطیه معدل کدخداه باشد بعد از نقصان نحسان و ذنب بجای ثلث درجه کم کنند و سعدان بنظر مودت بر عطیه معدل کدخداه افزایند بهمان طریق که در نقصان نحسان مذکور شد و ما عطیات سه گانه کواکب سبعه را با تفاوت مابین الطرفین درین جدول وضع کردیم و جدول اینست

فصل بیست و نهم در احوال روزها

بدانکه چون مصنف علیه الرحمه پرداخت از کیفیت ضعف و قوت کواکب اکنون شروع کرد در باز نمودن احوال ایام بجهت معرفت اختیارات چه نتیجه معرفت ضعف و قوت کواکب نیز اختیارات ایام تواند بود و احکام آن چون

جدول معرفة عطیات کواکب با تفاوت ما بین الطرفین

الکواکب	ابعد اوتاد	عطیه کبری	عطیه صغری در زوایل الاوتاد	تفاوت ما بین الطرفین
زحل	یز ح	مح ل	ل ح	مح ل
مشتری	عط ح	مه ل	سـ ح	لح ل
مریخ	سو ح	م ل	نه ح	که ل
شمس	فک ح	سط ل	نط ح	ه ل
زهره	فه ح	مه ح	ح ح	لح ح
عطارد	عو ح	یح ح	ک ح	لا ح
قمر	ع ح	سو ل	که ح	ما ل

قمر ناظر سعود بود بیشتر کارها را شایسته باشد اگر اتصال بمشتری بود از برج منقلب تجارت و خرید و فروخت را و از برج ثابت دخول بلد و بنیاد کارها را و بنا نهادن را و از برج ذوجسدین سفر کردن را باید دانست که ازین تقریر لازم آید که در جمیع اتصالات برهمین نهج باشد و به علی السویه بود و حال آنکه بخلاف اینست و بهمه حال فرقیست در کیفیت اتصالات چه چندین باشد از امور که مخصوص بود بتثلیث و تسدیس و چندین دیگر بود که مختص باشد بتربیع و مقابله و

دیگر انکه چون اختیار بر دو قسم است قسمی بنا بر اصلاح و قسمی دیگر مبنی بر افساد و هر یکی از
ایشان یا جزئیست یا کلی پس هرچه ازانجا مطلوب اصلاح کلی بود بنا بر اتصال مودت سعدین
اولی بود بحسب نسبت و هرچه ازان مقصود اصلاح جزئی باشد موقوف بنظر مودت نحسین
یا نظر عداوت سعدین بموجب مناسبت بود و هرچه بنا بر افساد باشد اگر کلی بود اختیار
آن بحسب اتصال عداوت نحسین تواند بود و اگر جزئی بود بموجب اتصال عداوت سعدین
و هم تواند بود که در افساد کلی را بمقارنه و مقابله نحسان اختیار کنند و جزئی را بتربیع ایشان
و مقابله و تربیع سعدین را بمنزله تسدیس و تثلیث نحسین عمل کنند و اگرچه ما این اختیارات
را مفصل بحسب یک برج و یک یک نظر هر کوکبی در فصل هشت و هفتم مشروح کرده
ایم اما درینجا نیز بموجب اقتضاء محل مختصری آورده شود و آن چنانست که اتصال
مشتری مقارنه از برج منقلب دیدار وزرا و سادات و علما بحسب صحبت و تردد نزد ایشان
بلا قصد و لم و از بروج ذوجسدین نیکو بود امتزاج با قضاة و اشراف و تجار و طلب
حوایج از ایشان و بنیاد تعلیم و قرائت علوم دینی و از بروج ثابتة الاعقب اتصال دوامی
با اشراف و وزرا و مصاحبت دائمی با ایشان و تسدیس از بروج منقلبه تعلیم و تعلم علم
فقه و قرآن و از بروج ذوجسدین مجالست تجار و بنیاد توبه و زهادت و از بروج ثابتة
الاعقب دعوت کردن مردم بطاعات و عبادات و تربیع از بروج منقلبه نزاع شرعی
و دعوی پیش قاضی بردن و از بروج ذوجسدین بحث علوم دینی و طلب حقوق از
بروج ثابتة الاعقب تصرف در چیزهایی که نزاع شرعی بجهت آن بوده باشد و قطع نزاع و

تحریر سجل

تحریر سجل و قباله و تثلیث از بروج منقلبه امتزاج ائمه و وزرا و سفر و تجارت و خریدن
امتعه که خواهند باز فروخت و از بروج ذوجسدین طلب مقصود از قضاة و بنیاد تحصیل
علمی و تصنیف کتب و از بروج ثابتة الاعقب بناء عمارت مدارس و مساجد و تصرف در اوقاف
و طلب منصب قضا و وزارت و مقابله از بروج منقلبه القاء مسایل علمیه و اظهار حجج و تجلا
و احتساب و از بروج ذوجسدین دعوت مردم بتوبه و زهد و امر معروف و نهی منکر و
از بروج ثابتة الاعقب بنیاد بقاع خیر و خروج ائمه و اظهار مذاهب و ادیان و عزل
و نصب قضاة و وزرا و سیاستهاء دینیه و دخول در توبه و طاعات و اگر اتصالات
زهره بود از برجی منقلب جامه نو بریدن و پوشیدن را و از برج ثابت الاعقب
عقد و نکاح و زفاف را و از برج ذوجسدین تزویج و شرکت را اما باید دانست که
اتصالات زهره نیز اگرچه جمله مسعودست در امور اما در امور منسوبه اخص و اعم میمنت
بحسب نظرات چنانچه مقارنه از بروج منقلبه دیدار خواتین و صحبت طرب و نو بریدن
و پوشیدن و از بروج ذوجسدین دیدار اهل طرب و مجالست با زنان و تزیین و از بروج
ثابتة الاعقب اختلاط با محابیب و بنیاد تعشق و زفاف و تسدیس از بروج منقلبه عرض
حال بدوستان و اهل طرب و از بروج ذوجسدین عیش و عشرت و عطر آمیختن و از بروج
ثابتة الاعقب تزویج و شرکت و عهد و بیعت با محبوبان و تربیع از بروج منقلبه ختنه کردن
و زفاف و کشت نباتین و از بروج ذوجسدین ترتیب آلات طرب و تهیه مجلس شرب و
و طلب مقصود از اهل طرب و از بروج ثابتة مکر زینت و حلی ساختن و بخور کردن و فروختن

آلات حریر و تثلیث از بروج منقلبه دیدار زنان و خدام سلاطین و تلبیس و از بروج ذو
جسدین عروسی و نشاط و مجلس داشتن و عرض حاجت باصحاب طرب و عمارت باغها و از
بروج ثابته بخ عقرب نشاندن ریاحین و تزیین و عهد و بیعت با محابیب و عقد و نکاح و
تصرف در خدمتکار و عمارت خلوتخانها و بنیاد عیش خانها و عشقبازی و طرب و مقابله
از بروج منقلبه زجر فواحش و زنا و نزاع با اهل طرب و از بروج ذوجسدین اظهار محبت
و فروختن لباس حریر و ابتداء کارهای ابریشمی و از بروج ثابته مکر عقرب خلع زن و توبه
از ملاهی و ادب زمرهٔ لهویه و اظهار مخالفت با ایشان و اگر ناظر بنحوس بود بنظر دشمنی
نتاید الا فتنه و تخریب بناها و قتل سباع را و این نیز بطریق عموم و خصوص باشد چنانک
زحل را مقارنه از بروج منقلبه نزاع با دهاقین و حرب مزارع و از بروج ذوجسدین محاصرهٔ
قلاع و عتاب با اهل جبال و اکراد و از بروج ثابته بتخصیص عقرب انهدام بناهای عظیمه
مثل حصارات و غیرها و قلع خاندان طایفهٔ و تربیع از بروج منقلبه گاو راندن و ادب
برزگران و عزل روسا و از بروج ذوجسدین تخم کشتن و درخت نشاندن و از بروج ثابته خاصه
عقرب رفع اهالی صحاری و مسنود و مخاصمت با اصحاب جبال و مقابله از بروج منقلبه
اظهار عداوت با احشام و تادیب اهالی رساتیق و مشایخ و از بروج ذوجسدین سیاست با
صیادان و تسخیر مواضع جبالیه و فروختن بردهٔ هندو و از بروج ثابته خصوصا عقرب قطع
نسل زمرهٔ جبالیه تخریب بناها قلاع و حصارات قدیمه و اندیشیدن مکر و حیله و خریدن
اراضی و مریخ را مقارنه از بروج منقلبه ترتیب آلات حرب و مسمومات حاده و خصومت

پنهانی

پنهانی با اهل سلاح و اتراک و از بروج ذوجسدین سلاح پوشیدن و سوار شدن و
زجر ارباب سیف و از بروج ثابته خاصه عقرب مباعدت از سپاهیان و تفنگ دما و
حرب و قتل اعادی و تربیع از بروج منقلبه مخالفت با اتراک و افروختن آتشها و فروختن
آلات حرب و از بروج ذوجسدین عزل امرا و سرهنگان و سیاست بر لشکریان و از بروج ثابته
خاصه عقرب تحریق مواضع و قتل اضداد و تیغ راندن و قطع مخالفان و مقابله از بروج
منقلبه اظهار عداوت و لشکر کشیدن و از بروج ذوجسدین عرض سپاه و ترتیب سلاح دادن
و از بروج ثابته خصوصا عقرب حرب در مقابله و تیغ بر اعادی راندن و تفنگ دما و نصب
جلادان و قلع مخالفان و معاندان و مانند اینها و اگر نظر دوستی بود بزحل از بروج ارضی
عمارت و زراعت را شاید و از بروج آبی بریدن کاریزها و جویها را و از بروج ثابت
بنای شهرها و حصارها را این نیز بر همان قیاس باشد بوجه اعم و اخص بودن چنانک
تسدیس از بروج ارضی از ثور بنا مواضع را و در سنبله زراعت و درخت نشاندن را و در
جدی خرمن کوفتن و گندم بر گرفتن را و از بروج آبی از سرطان کشت آب دادن را و از
عقرب جوی و کاریز کندن را و از حوت صید دریایی کردن و دامها نهادن را و از بروج
ثابت ثور خود معلوم است اسد بنای کوشکها و قصرها و جایهای آتش را و از عقرب هم گفته شد
است و از دلو بنا شهرها و حصارها را و از بروج ذوجسدین از جوزا ابتداء تعلیم علوم و از
سنبله چنانک مذکور است و از قوس ستور خریدن و جوامر جلی دادن را و از حوت چنانک معلوم است
و از بروج منقلب از میزان پنبه کاشتن را و از حمل سوادی و لشکر کشیدن را و از سرطان و

جدی چنانکه مسطورست اما تثلیث از بروج منقلبه دیدار مشایخ و خریدن جهت فروختن
و باقی امور بحسب مناسبت بروج از طبایع اربعه و از بروج ثابته خریدن املاک و بستن عهدها
و بیعتها و جلوس بر تخت و گرفتن اعمال و اشغال بوجه مناسبت طبایع و از بروج ذو جسدین
خریدن بردها و بناء زراعات و عمارات ضیاع و امور متوسطه بحسب نسبت طبایع و از مریخ
از بروج منقلب سواری کردن و گوی زدن را چنانچه از حمل تسدیس دیدار امرا و ترتیب
آلات حرب را و تثلیث مجالست با سرهنگان و طلب حاجت از ایشان و از سرطان از تسدیس الفت
عوام با اهل سلاح و تثلیث سواری و اسب تاختن و از میزان تسدیس عیش و خلوت ساختن
و تثلیث عروسی و تلبس و از جدی تسدیس الفت اهالی تیغ با دهاقین و درو کردن و تثلیث حاجت
خرادعان از امرا و از بروج ثابته تعبیه لشکرها را مثلا از ثور تسدیس تجلیه آلات حرب و ترتیب
مسمومات و تثلیث بنای مصالحات و دخول بلد و تصرف املاک و از اسد تسدیس عهد و بیعت
با امرا و نصب سپهسالاران و تثلیث ساختن سلاح خانها و مجالست امرا با حکام و جمع
آوردن لشکر و از عقرب تسدیس عرض لشکرها را و تثلیث خریدن اسلحه و مخالطت با اتراک
را و از دلو تسدیس تعلیم لعب سلاح و مواصلت زنها دو لشکریان و تثلیث مصالحه اهل جبال
و ارباب تیغ را و از بروج ذو جسدین اصلاح سلاح و ترتیب آلات حرب را چنانکه از جوزا
تسدیس تعلیم سواری و پوشیدن سلاح را و از تثلیث اسپ تاختن و مجالست کتاب با جمله
السلاح و از سنبله تسدیس تهیه لشکر و رسالت پیش لشکریان و طلب مقصود از سرهنگان و
از تثلیث الفت اهل قلم با اتراک و دیدار امرا و عرض اسلحه و از قوس تسدیس ساختن سلاح

سواری

و سواری و تثلیث قسمت سلاح بر لشکریان و یراق لشکر و تودد با امرا و از حوت تسدیس مصالحت
میان و قطع نزاعها و تثلیث مجالست اهل سیف با قضاة و طلب حوایج از امرا و اگر ناظر شمس بود
بنظر دوستی از بروج منقلب سفر را و دخول نزدیک پادشاه را مثلا از حمل تسدیس تردد و دیدار
اکابر و تثلیث تجارت و مجالست با حکام و از سرطان تسدیس دیدار ملوک و گشت بازارها و تثلیث
اختلاط عوام با حکام و خریدن مروارید و از میزان تسدیس گشت با یاران با خواتین و دیدار محرمان
پادشاه و تثلیث مجلس شراب با سلاطین و طلب حوایج از ایشان پوشیدن البسه مذهب و از
جدی تسدیس ابتدای زراعت و اختلاط مشایخ با ملوک و تثلیث تودد زنها دو با اکابر و رفتن
بضیافت زنها د و از بروج ثابت دخول بلد و ابتداء اعمال و اشغال سلطانی را چنانکه
از ثور تسدیس آراستن تخت و تثلیث جلوس سلطنت را و از اسد تسدیس دیدار پادشاه و گرفتن
اعمال سلطانی و تثلیث ترویج امور پادشاهی و دخول با امور حکومت و تصرف در تخت و تاج
حکام را و از عقرب تسدیس بنیاد حوض خانها و عمارات کاریزها و تثلیث نصب سپهسالاران
و تربیت اهل سلاح و از دلو تسدیس بنای خانقاهها و دیدار سلاطین اهل جبال را تثلیث دخول
در قلاع و شهرها و طلب اشغال از سلاطین و از بروج ذو جسدین دیگر کارهای بزرگ را
مثلا از جوزا تسدیس طلب وزارت و ایلچی گری و تثلیث بریدن جامها برای حکام و از سنبله
تسدیس بستن دفترهای اموال خزاین و تثلیث عرض خزینه بر سلاطین و طلب مهمات از ملوک
و از قوس تسدیس تعلیم ابناء حکام و تثلیث مجالست حکما و علما با سلاطین و از حوت تسدیس
پوشیدن لباسهاء پادشاهی و تثلیث دیدار خوابین و تزویج جهت حکام و از بروج آتشی ساختن

پیرایه و گداختن زر و سیم مثلا در حمل گداختن زر و نقره و در اسد ساختن کمرها و تاجها و جامها
و مشربها و در قوس مرصّع کردن آن و دیگر چیزها تسدیس و تثلیث هر دو یک حکم دارد و امّا
اگر نظر عداوت بود در وی خیری نبود الّا آنک اجتماع بنظر سعود رازهای نهانی شاید
گفتن و پوشیده کردن کارها و در استقبال بضدّ آن امّا بدانک نظرهای عداوت
نیّرین هر یکی نحس باشد در امور بتخصیص بین النیّرین که در وی هیچ خیری نباشد
در هیچ امری بجز آنک در اجتماع از بروج آتشی مثلا حمل اسپ خصی کردن و اسد داغ نهادن
و قوس زر بخلاص بردن و از بروج خاکی از ثور دفینه نهادن و در سنبله پنهان شدن
و در جدی غلّه در انبار کردن و از بروج بادی جوزا ساختن خلوت و راز گفتن و از میزان
عیش نهانی با زنان و از دلو ساختن طلسمها و از بروج آبی سرطان بستن آبها و عقرب
ترتیب سردابها و حوت تعبیهٔ دام ماهیها و تربیع بد بود بجمیع امور در هر برجی که باشد و
امّا مقابله شاید در بروج آتشی مثلا حمل افروختن آتشها و حرق مواضع و اسد فرار از
سلاطین و ترک عمّالشان و قوس شکستن ظرایف زرّین و فروختن جواهر و از بروج
خاکی ثور برداشتن دفینه و سنبله ظاهر کردن رازها و جدی اظهار سحر و ابطال طلسمها
و از بروج بادی از جوزا اظهار گم شدها و گریختها و در میزان آشکارا کردن زنا و فسق و
در دلو خروج از حبس و قید و از بروج آبی سرطان شکافتن جویها و حوضها و عقرب تخریب آبها
و از حوت باز چیدن دامها صیّادی از آب و اگر ناظر بعطارد بود و عطارد مسعود
باشد تعلیم و کتابت و بحث و مجادله را شاید و اگر عطارد منحوس بود در وی خیری

نباشد خاصه

نباشد خاصه که نظر عداوت بود بدانک اگر قمر ناظر عطارد بود بمودّت که آن تسدیس و
تثلیث است و عطارد درین وقت مسعود بود یعنی یا منصرف بود از نظر مودّت سعدی
یا متّصل بنظر مودّت سعدی و یا محصور باشد بین السّعدین و حصار آن بود که کوکبی
در میان دو کوکب افتد و این بر سه وجه بود وجه اوّل آنک کوکبی در برجی باشد و در دوّم
او کوکبی دیگر بود و همچنین در دوازدهم او کوکبی دیگر باشد بی اعتبار تسویهٔ درجه و وجه دوّم
آنک بجرم بود یعنی کوکبی در میان دو کوکب افتد چنانک از دو جانب جرم او متّصل بود بجرم
آن دو کوکب بدرجه در یک برج یا در اوّل و آخر دو برج و وجه سوم بشعاع بود چنانچه کوکبی
را از هر دو جانب دو کوکب باشند هر یکی او را باتّصال تسدیس یا تربیع یا تثلیث ایمن و ایسر
یا بحدّ اتّصال مقابله و درینجا محصور بشعاع تسدیس و تثلیث مرادست در سعادت و یا مقبول
بود و قبول آن بود که کوکب سفلی در خطّ کوکب علوی باشد و از آنجا بدو پیوندد تا او را پذیرد
و این چنان بود که کسی خود را نسبت بکسی دهد که من کس فلان کسم و درین وقت اگر علوی نیز در
خطّ سفلی باشد قبول تمامتر باشد و هر چند قوّت آن خطّ موضع آن دو کوکب بیشتر باشد قبول
مرغوبتر بود خاصه آن نظر عداوت نباشد و یا در موضع دفع باشد بمودّت و این بر دو
قسم باشد یکی دفع قوّت و این آن بود که کوکب سفلی از خطّ خود بکوکب علوی پیوندد اعم از آنک
کوکب علوی در خطّ خود بود یا نه و دوم آنک در خطّ کوکب علوی باشد و بدو پیوندد همچنانک
در قبول مذکور گشت و این دفع طبیعت باشد و اینجا هم اتّصال مودّت مطلوبست درین موضع
و یا آنک مرادف باشد بسعود و مرادفه آنست که کوکبی بکوکب سفلی پیوندد و از و منصرف تمام

منصرف نشده بعلوی بپیوندد واین را دفع وقبول تدبیر هم خوانند وکوکب اول را دافع تدبیر گویند
چه تدبیر را از خود دفع میکند وکوکب ثالث را قابل تدبیر چه قبول تدبیر میکند وکوکب متوسط
را دلال تدبیر چرا که از یکی ستانده بدیگری میرساند ویا آنکه در رجعت محترق نباشد ودر وبال وهبوط
وحضیض وغریب وحدود نحسین نباشد پس درین وقت قمر ناظر عطارد شود از بروج منقلبه
مثلا از حمل تسدیس شاید تعلیم حرفهٔ زرگری وکار آتش وتثلیث توان مودت واختلاط با زرگران
وسباکان واز سرطان تسدیس آموختن خیاطی وخرید وفروخت والفت با اهل بازار وتثلیث
سفر وتجارت ودیدار اهالی معاملات واز میزان تسدیس تعلیم علم موسیقی ودیدار اهل طرب وتثلیث
عیش ونشاط ودیدار معشوق واز جدی تسدیس تعمیر وزراعت والفت با زنها وتثلیث کشت
وزرع والفت با مشایخ واز بروج ثابته از ثور تسدیس شرکت وتزویج ومودت با اهل زینت
وتثلیث الفت با خدام ونواب وعهد با حکما وکتاب واز اسد تسدیس زرینه ساختن ودیدار دبیران
وعمال دیوان وتثلیث طلب اعمال دیوانی از شاها وتحریر نشانها احکام واز عقرب تسدیس مکر وحیله
وتزویر والفت با دزدان وجاسوسان وتثلیث دادن زهرها وخوردن مسهل ومقی ومودت با
شاعران ودفترداران واز دلو تسدیس بستن عهد ومیثاق وحیلهها وعمارت رصدها ومودت با اهل
نجوم وتثلیث الفت با حکما وفلاسفه وساختن معاجین وتعمیر مساجد وتعلیم حکمت واز بروج
ذوجسدین جوزا تسدیس ابتداء تعلیم وتعلم ودیدار اهالی حرف وتثلیث فرستادن رسول ونامه و
تحریر محبتها وحاجت از کتاب واز سنبله تسدیس ابتداء معالجه ودیدار حکما واطبا وتثلیث کتابت
وتعلیم حکمت وخریدن وفروخت ومجالست با وزرا واز قوس تسدیس نو بریدن وپوشیدن

وساختن

وساختن پیرایه ودیدار علما دین وتثلیث الفت با تجار واشراف وبسر بردهٔ ترک وفرزند بتعلیم
بردن وتثلیث مجالست با علما ووزرا وطلب اعمال واشغال وتصرف در اوقاف واز حوت تسدیس
خریدن مروارید وپوشیدن البسه ودیدار قضاة وتثلیث مودت با سادات وبار بستن وگشودن
وسفر وتجارت ومقارنهٔ عطارد اگر مسعود بود در جمیع بروج حکم تسدیس وتثلیث دارد در همه امور
واگر منحوس باشد یعنی در وبال وهبوط وحضیض وترح وغریب ویا در حد نحسی باشد ویا آنکه
منکر باشد واین آنست که کوکب نهاری در خانهٔ کوکب لیلی باشد وخداوند خانهٔ او یعنی
آن کوکب لیلی در خانهٔ کوکب نهاری ویا برعکس چه درین وقت این هردو کوکب انکار یکدیگر کرده
باشند ویا در ادبار بود ولد ادبار آنست که کوکب در خانها زایل افتد که آن دلیل فساد امور وتباه
شدن چیزهاست ویا محصور بین النحسین نباشد بتخصیص حصار عداوت ویا متهم نباشد وتهمت
آنست که کوکبی را انواع نحوسات گرد آید مانند احتراق ورجعت ووبال وزایل بودن وساقط
بودن از حظ خود ونظر نحس یا بجرم یا بشعاع ویا بنظر عداوت نحس ومثل اینها که درین وقت
کوکب بکسی ماند که او را تهمت کرده وگرفته از هر سویی شخصی او را سیاست میکند واو میان
ایشان متهم است پس درین وقت کوکب از غایت ضعف متهم باشد بدلالت زیرا که اگر
بنظر مودت با یکی وعده کند هم راست نتواند کردن وبجای نتواند آوردن ویا ممنون نحسی باشد
ومننت آنست که کوکبی اندر هبوط خویش باشد یا بجایی از بروج که او را در آنجا حظی نبود ودرین
وقت کوکبی برسد وبد وبپیوندد از آن کوکب که با او دوستی دارد تا مر اعش باشد دستش گرفته
دارد واو را از آن بلا فریاد رسیده ودرین وقت وی را ممنون دارد وجهت معرفت دوستی

ودشمنی کواکب باقاویل مختلفه جدول وضع کردیم تا باسانی ازنجا معلوم کنند و جدول اینست

جدول دوستی و دشمنی کواکب سبعه باقاویل مختلفه

الکواکب	بقول هند	بقول هند	بقول هند	بقول روم	بقول ارسطو
	دوستان	دشمنان	میانه حال	دشمنان	دشمنی میان سعد و نحس است یا میان دو کوکب مزاج ضد یکدیگر بود چون شمس و زهره یا میان دو کوکب که خانها و شرفهای ایشان بنظر عداوت باشد یا ناظر یکی نمی آید دیگری بود و دوستی بر عکس این بود و دوستی
شمس	مشتری و مریخ و قمر	زحل و زهره	عطارد	زحل	
قمر	شمس و عطارد	خالی	مشتری و زهره و مریخ	زحل	
مریخ	شمس و مشتری و قمر	عطارد	زحل و زهره	مشتری و زهره	
عطارد	شمس و زهره	قمر	زحل و مریخ و مشتری	مشتری و زهره	
مشتری	مریخ و شمس و قمر	زهره و عطارد	زحل	مریخ و عطارد	
زهره	زحل و عطارد	شمس و قمر	مشتری و مریخ	مریخ و عطارد	
زحل	زهره و عطارد	مریخ و شمس و قمر	مشتری	شمس و قمر	

درین اوقات هیچ امری لایق نبود خاصه که ناظر بنظر عداوت بود که تربیع و مقابله است که درین محل بجز مکر و حیلت و تزویر و فتنه و فساد و انگیزها و انداختن اراجیف و زدن درم قلب و تحریر خطوط کاذبه بحسب طبیعت هر برجی دیگر امور را نشاید و بر جمله اتصال قمر بر وجهی سند بهر کوکب که منسوب بود بآن کوکب همچنانک در سابق بروجه اجمال و تفصیل مسطور گشته بحسب اتصال قمر باکواکب سته در هر برجی بهر نظری امری را که مناسب آن کوکب و آن برج و آن نظر بود شاید منجم باید که اوّل میان این سه حال امتزاج دهد و بعد از ان حکم کند تا صواب آید بلک میان جمیع ضعاف و قوای کواکب ناظر و منظور و جزو اتصال و صاحب هر سه جمع کرده حکم بر طرف راجح کند از ضعف یا قوّت و قمر با ذنب و کید و میان دو نحس و وحشی و در طریقه محترقه و خالی السیر خاصه که از نحس منصرف بود هیچ کار نشاید باید دانست که چون قمر بجا سدهٔ ذنب یا کید رسد با مور مذموم بود الا بجهت ترتیب مسمومات

وافساد و شرارت

وافساد و شرارت و قطع طرق و چون میان دو نحس بود بهمان طریق که در حصار مذکور گشته و یا از حدّ نحسی بحدّ نحسی دیگر آید که این نیز همان حکم حصار دارد و هیچ کار را نشاید اما در وی اسیر شاید بجمیع امور بحسب مناسبت طبایع بروج و در طریقه محترقه که حال آن مبیّن گشته است هیچ کار نشاید الا قتل و غارت و اراق مواضع و در خالی السیر هم حکم بر هیچ طبایع بروج باید کرد مگر وقتی که از نحسی منصرف بود یا متّصل باشد بجرم یا بشعاع عداوت یا بموجب بعید او و این حال در وحشی السیر و بعید الاتصال هم مجری باشد و این خالی السیر یا وحشی السیر یا بعید الاتصال قمر را در قوس ضعف تمام چه در انجا از عقرب بدر آمده باشد که هبوط است و روی بجدی دارد که و بالست پس چون درین ما بین دو ضعف چنین بکوکبی سعدی نرسد بنظر مودت بغایت بد باشد بتخصیص که متصل بنحسی شود بجرم یا بنظر عداوت چنان بود که بیماری از بیماری برخاسته و هنوز تمام آن مرض زایل نشده بود که ناگاه بیماریی دیگر دست دهد یا ضربتی سخت برسد یا چیزی که باز مدّ ضعف گردد و موجب هلاک شود از ان گویند که هیچ ضعف قمر را از خالی السیر بدتر نیست در قوس اینست آنچه در باب اختیارات تقویم بدان احتیاج افتد اگر چه شرایط بسیار است اما بجب اختصار برین قدر مقرر ساخته است و اگر نیک نظر کنند باقی از ینجا توان استنباط کردن فصل سی ام در معرفت اصولی که بدان احتیاج افتد در اختیارات جزیی باید دانست که اختیارات جزیی قید کرد نابر دو صورت یکی آنک بجهت محافظت جانب شرع تمیز کلام رعایت کرده که یعنی اختیار کلّی مخلوق را نتوانند بود و دیگر آنک چون در اختیارات کلیه شرایط کثیره واجبست

وذکر آن درین مختصر موجب تطویل میگشت پس از طول کلام احتراز نموده مقید
بجزئی کرد صلاح حال قمر و صاحب موضع او و کوکبی که کاری که ابتدا خواهند
کرد با و منسوب بود و طالع وقت و صاحبش و خانه که آن کار بدو منسوب
بود و صاحبش و اوتاد در اختیارات کار ملحوظ نگاه باید داشت بدانکه در
اصول اختیارات هفت چیز واجب الرعایة بود بشرط مهلت وقت اول
صلاح حال قمر که مصنف قدس سره در تقدیم آن کوشیده و مراد بصلاح حال
یا رعایت وجود سعادت بود بقدر وسع زمان یا محافظت عدم نحوست و تقدیم
رعایت صلاح حال قمر را علت بر سه قسم است یکی آنکه فلک او بنسبت با سکان سطح ارض
اقرب بود از افلاک دیگر کواکب پس تاثیر او درین عالم اکثر و اسرع بود از تاثیر دیگران
و قسم دوم آنکه حرکت قمر اسرع است از حرکات دیگر پس تغیر در حالات امور که
مبنی بر حرکات قمر بود زودتر ظاهر گردد و اشیائی که در عالم وجود پذیرد متصل
در تغیر باشد پس اضافت این حوادث بحرکت اسرع کردن اولی بود و سوم
آنکه قمر از غایت سرعت حرکت انوار کواکب باقیه را زود ممتزج سازد بیکدیگر
و امتزاج ایشان سبب حدوث حوادث عالم شود در روی زمین و دیگر آنکه
قمر در امور دلیل ابتدا بود و رب بیت او دلیل عاقبت کار بشرط آنکه قمر در اوتاد طالع
یا ناظر بطالع باشد و اگر بخلاف این یابند دلیل ابتداء امر طالع را باید گرفت و دلیل
عاقبت رابع را اما صلاح حال قمر آن بود که قمر یا مسعود بود بجرم سعدی یا بشعاع

سعدی که آن

سعدی که آن عبارتست از نظرات مودت سعود و یا در خانهایی بود که او را در
آنجا حظی و بهره باشد مثل خانه یا شرف و یا حد و وجه و مثلثه و مثلها و یا آنکه منحوس
نباشد مثلا بجرم نحسی یا بنظرات عداوات بتخصیص بنظر عداوت نحوس و عطارد منحوس
یا در حدود و صورت نحوس یا متهم یا مدبر یا محصور بین النحسین نبود خصوصا که
درین محلها در اوتاد طالع بود یا ناظر بطالع چه در ابتداء امر بفسا د آید و شرط دوم
صلاح حال خداوند خانه قمر و کیفیت این نیز همچو کیفیت قمر بود در صلاحیت حال
و شرط سوم صلاح حال طالع است و صلاح طالع آنست که خالی بود از وقوع
نحسی دروی و یا از عداوت نحسی یا عطارد منحوس یا وقوع ذنب و کید در انجا
چه این نیز دلیل امر بود هم در ابتداء حال و سعی کنند تا درجات ادبار و آبار و
مظلمه را مرکز طالع نسازند و ما بجهت معرفت آن درجات جدول آوردیم تا از آن
حذر کنند که بابلیان آنها را بجهت نحس و تاریک داشته اند و جدول اینست
شرط چهارم صلاح حال خداوند طالع چه صلاح
طالع یک نصف موقوفست بصلاح حال رب طالع
کلی موقوف بدوست چرا که پیش بعضی آنست که اگر جمیع
دلایل دیگر ضعیف باشند و رب بیت مقصود قوی بود
مقصود حاصل گردد چه صاحب خانه مثل کدخدای
خانه بود و دلایل دیگر چون میهمان خانه و از میهمان

جدول معرفة درجات مظلمه و ادبار که موجب نحس است

البروج	درجات مظلمه	درجات آبار و [illegible]
حمل	[illegible]	[illegible]
ثور	[illegible]	[illegible]
جوزا	[illegible]	[illegible]
سرطان	[illegible]	[illegible]
اسد	[illegible]	[illegible]
سنبله	[illegible]	[illegible]
میزان	[illegible]	[illegible]
عقرب	[illegible]	[illegible]
قوس	[illegible]	[illegible]
جدی	[illegible]	[illegible]
دلو	[illegible]	[illegible]
حوت	[illegible]	[illegible]

معلومست که خانه را چه معموری خیزد و شرط پنجم صلاح حال خانهٔ غرض چنانچه خانهٔ دهم در
امور سلطانی یا چهارم در امور ملکی و پدری یا پنجم در امور تعشق و عیش و نامه و خبر و فرزند و
مثل آن و شرط ششم اصلاح حال خداوند خانهٔ غرض مثلا اگر غرض شرکت یا تزویج بود رب
سابع و اگر سفر و تعلیم بود رب تاسع و علی هذا القیاس و شرط هفتم صلاح کوکبی که مدبر غرض
بود یعنی آن امر بدان کوکب منسوب باشد اما درینجا حال بر دو گونه بود یکی بطریق خصوص
چنانچه اگر غرض جاه و منصب خود بود نسبت با زیردستان یا احوال مالی خود یا احوال مقام
یا احوال نقل و حرکت خود و مانند این درین صورت همان صلاح حال رب بیت کافی بود یا
صاحب حظ آن مرکز که اقوی بود و دوم آنکه اگر غرض نسبت با امور سلطانی یا کشت و زراعت
یا عیش و طرب یا جنگ و مجادله یا علم دین و فقه و مانند اینها باشد پس درین صورت صلاح
حال آفتاب یا زحل یا زهره یا مریخ یا مشتری را رعایت باید کرد چه مر امری ازین امور منسوب
بیکی از ایشان بحسب تدبیر البته فایده اگر سعی کند که صاحب خانهٔ غرض کوکبی باشد که آن
غرض منسوب باو بود اولی باشد چنانچه رب تاسع مشتری بود و خداوند عاشر آفتاب و صاحب
رابع زحل و رب خامس زهره و بدین گونه فایده اگر جهد نماید که مدبر غرض و رب الغرض
و قمر از یکدیگر یا از طالع یا از خانهٔ مقصود ساقط و یا بنظر عداوت نباشند بهتر بود و مصنف
علیه الرحمه از ذکر اصولی چند اینها را خواسته است فایده والیس حکیم گوید که اختیار کردن
روا نبود الا بدو شهادت و آن شهادت صاحب طالع است با شهادت قمر یا شهادت
کوکب غرض اما حکما دیگر میگویند که چون خانهٔ غرض و صاحبش تباه باشد صلاحیت دیگر چیزها

سود ندارد و این همانست که در شرط رابع ایمایی رفته است زیرا که بسیار بود که طالع وقت
و ماه مرد و مسعود باشند ولیکن خداوند بیت المقصود ساقط بود از طالع یا از خانهٔ
غرض و یا منحوس باشد بجرم یا بشعاع کوکبی یا بحسب موضع پس منفعت حاصل نشود و
مثال این آنست که حسین سهل از خراسان بدر آمد بطالع اسد و مشتری و قمر در ثور بودند
در وسط السما و آفتاب در اسد بود در برج ملوک بخانهٔ خود قوی الحال ولکن خداوند بیت العمل
که زهره بود در سنبله بود در هبوط لاجرم کار او در اضطراب بود و از بودن شمس در اسد
که خانهٔ آفتاب بود و برج ملوک هیچ فایده مترتب نشد پس معلوم شد که رعایت خداوند
بیت الغرض بهمه حال واجبست و چون اوتاد طالع دلیل دوام و ثبوت کارند رعایت
صلاحیت اوتاد هم واجب دانند و صلاح خانها آن بود که از نحوس خالی باشند و سعود
با آن ناظر بوند بنظر مودت یا در وی بوند و هر اگر آن خانها از ان درجات تاریک و آبار نبود
اما اصل درین حال آن بود که رب بیت خوش حال باشد یا بقوت ذاتی یا بعرضی و اصل درین
صورت قوت ذاتی باشد والسلام و صلاح کواکب آن بود که ایشانرا قوت ذاتی بود و
آن بود که کوکب در خانه یا در شرف یا مثلثه یا حد یا وجه یا دریجان یا اردجان یا سه‌بهره
یا نهبهره یا اثنی عشریه خود باشد یا دران ربع که روی باوج دارد یعنی در نطاق سوم
و چهارم افلاک خود یا در شمال صاعد باشد یعنی کوکب از راس در گذشته باشد و روی
بنقطهٔ شمال دارد و یا مستقیم السیر باشند درین صورت قمر خارج میشود از انکه این تقریر
عدم رجعت لازم آید و قمر را رجعت نیست چنانچه در سابق مذکور گشته است و چون

قمر دایم مستقیم بود چه احتیاج بذکر استقامت باشد وزاید در سیر چه زیادتی سیر را سبب
سرعت است و سرعت سیر دلیلست بر قوت وصول فیضان اثر از حرکات او که موجب
تشکلات اشعاعیست ویا قوتی عرضی واین بجهت ضرورت باشد چه قوت عرضی را اعتباری
چندان نبود چرا که کوکب در قوت عرضی چون کسی بود که در مهمی برسم عاریت اشتغال دارد
که ناگاه ازان معزول گردد وآن چنان بود که کوکب در فرح یا حیز یعنی کوکب لیلی در طالع
شبی فوق الارض ودر طالع روزی تحت الارض بود وکوکب نهاری در طالع روزی
فوق الارض ودر طالع شبی تحت الارض بود ودر نیرین وجهی دیگر حیز آن بود که قمر از
سرطان باشد تا دلو بر خلاف توالی وشمس در بود تا جدی بر توالی یا اوتاد یا مایل الاوتاد
یا ناظر بطالع بنظر مودت یا ناظر ببیت العرض بمودت یا ناظر رب طالع ورب خانه مقصود
بمودت باشد ویا در ربع وخانه موافق طبع باشد یعنی کوکب مذکر در ربع وخانه مذکر و
کوکب مؤنث در ربع وخانه مؤنث یا گرم در ربع وخانه گرم وسرد در ربع وخانه سرد
وخشک وتر نیز همچنین بود ویا مسعود باشد وآن چنان بود که ممازج سعود بود بنظر
یا تناظر یعنی قمر با کوکبی دیگر متصل باشد بجرم یا بزهره ومشتری که آن اتصال مقارنه بود
وبشعاع مودت با سعدین وشمس وعطارد مسعود حکم سعدین دارد ویا بجرم با راس که
بطبع مشتریست وچون تناظر را بجای نظر گرفته اند وقتی که بعد یکی از انظار رحمة اتفاق
افتد واین اگر ببعد تسدیسی وتثلیثی واقع شود ویا سعود وشمس وعطارد مسعود بود
موجب سعادت باشد والا فلا وفساد حال ضد این معنی بود مانند وبال وهبوط وحضیض

ورجوع

ورجوع واحتراق وبودن در ترح ودر خانهاء زایل وساقط وممازجات نحوس و
امثال آن بباید دانست که چون درین فن این قاعده مطردست که هر کجا در جزوی
کوکبی را قوت در تقابل آن جزو در جزوی ضعف محسوب دارند پس ضعف در تقابل
قوت باشد چنانچه هر قوتی که کوکب را در خانه یا در شرف یا در اوج یا در فرح بود بقدر
همان قوت ضعف در وبال یا هبوط یا حضیض وترح ومثل آن بود وهمچنین در حدود و
نحسان وجرم نحوس ونظرات عداوات خاصه از شمس ونحوس وعطارد منحوس یا خالی السیر
ووحشی السیر وبعید الاتصال در قوس قمر را ویا محصور بین النحسین ویا متهم ومنکر باشد
واین حالها همه دلیلست بر بدی حالات در امور واحتراق همه کوکب را موجب ضعف بود
الا عطارد را در وسط استقامت بجهت آنکه چون عطارد بهر کوکب که رسد طبع وی گیرد پس
چون در احتراق وسط استقامت بشمس رسد وطبیعت وی گیرد دران وقت عطارد را
آفتاب دوم گیرند اما در رجعت چون جمیع حالات بر عکس است عطارد را هم این اثر
بخلاف ظهور یابد وچون پیشتر مذکور گشته که خانهاء زایل وساقط موجب تباهی امور
اند پس کوکب را نیز که در آنجا بود موجب تباهی حال باشد وسعد قوی در خیر بیفزاید و
ضعیف از خیر بکاهد ونحس قوی از شر باز ایستد وضعیف در شر بیفزاید بباید
دانست که این قول که نحس قوی از شر باز ایستد وضعیف در شر بیفزاید حاشا که سخن
آن بزرگ باشد بلک از ملحقات تواند بود چه بسیار ضعیفست بچهار دلیل اول بدلیل
آنکه چون سعادت ونحوست ذاتی کواکب بحسب قوت طبیعت هر کوکبیست لا محاله هر چند

کوکب را قوت بیشتر بود خاصیت طبیعت او و در اثر ظاهرتر باشد و هرچند ضعیف تر گردد
خاصیت طبیعت او در اثر کمتر باشد و این سعادت و نحوست کواکب چنان بود که سخاوت
و بخل مر انسان را چنانچه شخصی را که سخاوت خاصیت باشد هرچند توانگرتر بود سخاوت ازو
بیشتر بحصول آید و هرچند مفلس شود چون چیزی ندارد اگرچه سخاوت در طبع دارد
اما قدرتش نباشد که سخاوت کند و همچنین نحوست مانند بخل باشد که شخص بخیل چون
در ذات بخل دارد هرچند توانگرتر باشد بخل طبیعی او نگذارد که فیضی ازو بکسی رسد چه
متغیر نگردد و چون مفلس باشد خود بطریق اولی چه کسی را که دست دهد و نبخشد بعد
ازان که دست ندهد چه بخشد و دوم آنکه کواکب بسیط اند و اثر بسایط بحسب طبیعت
باشد و قوت طبیعت هرچند جسم اعظم بود بیشتر باشد و هرچند جسم اصغر باشد کمتر بود
چنانچه در آتش ظاهرست که چون طبیعت آتش حرارت و احراقست پس هرچند آتش بیشتر
بود حرارت و احراق او ظاهرتر و اکثر بود و هرچند کمتر باشد حرارت و احراق او کمتر
و اضعف بود و با وجود در هر دو صورت قوت و ضعف بجز همان خاصیت طبیعت نار
که حرارت و احراقست چیزی دیگر در وجود نیاید غایتش بیشتر و کمتر بود بمناسبت جرم نار
پس هر آینه از کواکب سعود و نحوس نیز در هر دو حال یعنی قوت و ضعف همان خاصیت
ایشان که سعادت و نحوست است ظاهر گردد و در حالت قوت بیشتر و در حالت ضعف کمتر بود
و سوم آنکه چون معلومست که اجرام سماوی بسایط اند و بسایط هر یکی در کیفیت خاصیت خود
چنان باشد که دیگری در کیفیت خاصیت خود مثلا هر حالی که سعد را در سعودت خود واقع باشد از

کثرت وقلت

کثرت و قلت در قوت و ضعف نحس را در نحوست همان صورت بود پس ازین تقدیر
لازم آید که چون سعد قوی در خیر می افزاید نحس قوی نیز در شر بیفزاید چه هر دو هم
بسیط اند و اگر یکی در محل قوت از خاصیت نقصان کند دیگری را نیز همین صورت باشد
و این اختلاف محال آید وجه چهارم آنکه شخصی را که ظلم و فساد در طبع موجود باشد هر
چند در امور مداخلت و تصرف بیشتر یابد حالت ظلم و فساد ازو بیشتر ظهور یابد و
چون از امور و اشغال معزول گردد منزوی شود و دعوی زهد و صلاح کند پس هر آینه
مفسد قوی در افساد سعی بیشتر کند و ضعیف را چون چیزی دست ندهد بگوشه قرار
گیرد اما در طبع همان فساد دارد و مستحضر آن بود که کی مجال یابد و عجب تر آنکه بزرگی که
از اکابر عصر خود است و بر زیج خانی نیز شرحی مطول نوشته و بر این رساله هم شرح نوشته
و در آنجا آورده که نحس قوی از شر باز ایستد بدلیل آنکه نحس چون گرگی باشد گرسنه در
حالت ضعف و سیر در حالت قوت و گرگ چون گرسنه باشد لاجرم بهر چه برسد و بهر که بپیوندد
سعی در دریدن و ضرر نماید و چون سیر شود قرار گیرد و ملتفت بهیچ چیزی نشود و این
سخن ازان بزرگ غریب مینماید و همانا معنی ضعف و قوت را نوعی دیگر حمل کرده اند چه
ظاهرست که قوت بمعنی توانائیست نه سیری و این بمنزله تن درستی بود و ضعف بمعنی
ناتوانی بود نه گرسنگی و این بمرتبه بیماری باشد و هر آینه مردم تن درست و صحیح المزاج
را در هر دو حالت خیر و شر التفات و سعی و اجتهاد بیشتر باشد چه از مردم بیمار و سقیم المزاج
جز بیماری و بی پروایی که بود در ماندن صورتی دیگر ظاهر نشود پس معلوم شد که هم سعد و

سیم نحس مردو در حالت قوت خود خاصیت بیشتر دهند یعنی همچنانک سعد را در قوت سعادت
متزاید بود و در ضعف متناقص نحس را نیز کذلست در حالت قوت اکثر بود و در حالت ضعف
اقل و باید که کارها ، اصغر و اوسط و اعظم مبنی بر بروج منقلب و ذو جسدین و ثابت اختیار
کنند و اتصال قمر بکوکبی که مناسب آن کار بود چنانچه امور سلطانی را اتصال بشمس و در امور
زراعت و قلعه داری و دهقانی بزحل و در امور عیش و طرب بزهره و در امور علما و قضا
وقضا و تجارت بمشتری و در کارهای دیوانی و سیاق و حرفه بعطارد و در امور سواری و
سلاح و سپاهی گری بمریخ و علی هذا مثلا جامه نو بریدن و پوشیدن را قمر در برجی غیر
ثابت متصل بزهره که کوکب زینت است بباید دانست که آنچه درین صورت واجب الرعایت
است منفعت است اول آنک ماه در برجی ذو جسدین باشد دوم آنکه خداوند سابع ناقص
السیر بود و متحیر و در هبوط و سوم آنکه ماه زاید النور و الحساب بود و چهارم آنک باید که
قابل تدبیر ماه ساقط و ضعیف بود پنجم آنک اگر متصل بود بزهره اولی باشد ششم آنک
پوشیدن در ساعت سعود اتفاق افتد هفتم آنک در طالع سعدی بود و یا در عاشر و
مسعود بود بدان سعد که در طالع بود و اما از دو چیز حذر باید کردن اول آنک ماه در برجی
ثابت بود و بدترین اسد است و دوم حذر کنند از مماسه قمر بنحوس یا مقابله یا تربیع ایشان
خاصه شمس زیرا که مقابله و مقارنه قمر با آفتاب دلیل آن بود که آن جامه با تن کهنه شود و
نیکن که آن جامه را یا خداوندش در گور نهند و سفر را برجی غیر ثابت خاکی اگر سفر در خشک بود
یا آبی اگر در دریا بود متصل بسعدی و منصرف از سعدی و نهم که خانه سفرست و منتهم که خانه

منفصد ست

منفصد ست مردو معود اما باید که اختیار سفر بر دو قسم تواند بود قسم اول در سفر خشک و درین
صورت دوازده چیز باید که مرعی باشد اول باید که ماه در برجی خاکی باشد و بهتر آنک برج منقلب
باشد دوم آنک طالع خالی بود از نحوس و همچنین خداوند طالع تا ابتدا آن بخیر بود و سوم
باید که هفتم خالی نباشد از سعدی یا بجرم یا بنظر مودت تا از مقصد باز نماند چهارم باید که
تاسع سعد باشد و در طالع بود یا با طالع بنظر مودت تا آن سفر بخوبی کرده شود پنجم باید که
ماه در نهم طالع بود یا در ثالث یا در حادی عشر یا در خامس ششم باید که ماه متصل بمشتری بود
که دلیل تجارتست یا بشمس بمودت هفتم باید که نحوس ساقط باشند از طالع و از ماه هشتم بزین
ناظر هم باشد بمودت و همچنین ناظر بوند بطالع نهم باید که قابل تدبیر ماه قوی باشد یا در طالع
یا در عاشر یا در حادی عشر که آن دلیل آن باشد که او را در سفر چیزها بسیار حاصل شود و وند
دهم باید که ماه ناظر بود بخداوند خانه او و بمودت یازدهم باید که خداوند طالع و خداوند
خانه ماه در اوتاد باشند و سلیم از نحوس تا سفر را بید و تمام شود دوازدهم اگر آفتاب
بتربیع سعود باشد یا در مقابله ایشان دلیل بمراد و زود بازگشتن بود اما آنچه ازوی حذر
باید کرد هفتست اول حذر باید کرد از آنک رب طالع ساقط باشد و همچنین خداوند
خانه ماه از ماه بتخصیص که درین وقت قمر در اوتاد باشد دوم پرهیز باید کرد از آنک قمر
در تحت الشعاع بود یا در سادس یا در ثانی عشر سوم حذر کنند از آنک عطارد در امیین حال بود
چهارم مجتنب باشند از مقارنه و تربیع و مقابله ماه با نحوس زیرا که عداوت نحوس بماه
بدتر از عداوت ایشان بود بطالع چه قمر مدبر سفرست و قصرانی گوید که اگر ماه در اول ماه.

متصل بود بمریخ بعداوت دلیل بود بر آفت از وزرا یا از پادشاه یا از آتش پنجم حذر کنند
از آنکه ماه در وتد رابع باشد از آنکه آن دلیل دشواری راه بود و دوری مسافت ششم
اجتناب نمایند از بود ماه در طالع که آن دلیل بیماری باشد در راه هفتم مجتنب باشند از آنکه
نیرتین از یکدیگر وا از طالع ساقط باشند که آن دلیل بود بر درازی سفر یا بمردن کسی در راه
فایده بدانک آنکس که سفر خواهد کرد و طالعش معلوم باشد باید که صاحب طالع وی
سلیم باشد از مناحس و همچنان باید که طالع آن وقت که در وی سفر خواهد کردن عاشر طالع
مولود وی باشد یا دیگر وتدها و ماه در طالع مولود وی باشد یا در عاشر یا در تاسع و
قوی حال بود اما سفر دریا در وی سه چیز محافظت باید کرد اول آنک ماه در بروج آبی بود
و محمد ایوب گوید که در بروج خاکی هم رواست و دوم باید که موضع قمر پاک بود از نحوس
سوم باید که اوتاد طالع وقت مسعود باشند و آنچه از وی حذر باید کردن دو چیزست
اول آنک قمر متصل باشد بزحل از وتدی دوم آنک محمد ایوب گفته است که مکروهست که در
طالع ستاره باشد مقیم یا ماه را اتصال بود بچنین ستاره و تعلیم را در برجی که بصورت
مردم بود و آن برجهای هوایی باشد و سنبله و نیمه اول از قوس و ممتزج باشد بعطارد
امتزاجی محمود باید دانست که تعلیم لفظی کلیست و بانواع تواند بود چنانچه یا تعلیم حرف
و پیشها باشد یا تعلیم آداب بود یا تعلیم رودها و موسیقی و علم ادوار و یا تعلیم سباحت
و ملاحی و آنچه با آب متعلق است و یا تعلیم علوم و فرزند بکتاب دادن اما تعلیم پیشها و حرف
بنسبت آن پیشه نظر کنند که قمر باید در حمل بود یا بثور یا بمیزان یا جوزا یا سنبله یا حوت و در دیگر بروج

نباشد والا هیچ نیاموزد و تعلیم آداب درین باب پنج چیز نگاه باید داشت اول باید که
عطارد و مشتری هر دو مستقیم باشند دوم باید که عطارد متصل بمشتری بود سوم باید
که عطارد و مشتری هر دو در اوتاد طالع باشند چهارم باید که طالع وقت سنبله بود یا از
بروج انسی پنجم اگر خداوند طالع با عطارد در برجهای انسی بود دلیل بود بکمال آن بود
اما آنچه از وی حذر باید کرد آنست که مریخ در طالع بود که آنکس دشمن آن علم شود و اگر
زحل در طالع وقت بود هرچه خواند فراموش کند و تعلیم رودها و علم موسیقی درین اختیار سه
چیز نگاه باید داشت اول باید که طالع جوزا یا میزان یا دلو که این برجها هوایی اند و آن
تعلق بهوا دارد دوم باید که ماه متصل بود بعطارد یا بزهره و یا از یکی دو ستاره برگشته بود و
بدیگری پیوسته و اگر چنین نباشد باید که ماه بخانه زهره بود متصل بعطارد یا در خانه عطارد بود
متصل بزهره و سوم بهترین همه آن بود که ماه در وتدی بود و نیز گفته اند بهترین آن باشد
که ماه و زهره و عطارد در یک وتد باشند از اوتاد و دیگر تعلیم سباحت و ملاحی و آنچه تعلق
با آب دارد طالع وقت باید که جوزا یا سرطان یا سنبله یا قوس یا حوت بود و ماه در یکی ازین
برجها و خداوندان آن بروج دور باشند از نحوس اما در فرزند بکتاب دادن و بدایه دادن
درین اختیار چهار چیز نگاه باید داشت اول باید که طالع وقت و خداوندش بری باشند از
نحوس دوم باید که خداوند طالع متصل بود بسعدی در وسط السما یا مایل او و سوم باید که ماه
مقبول بود از عطارد چهارم باید که ماه و عطارد ساقط باشند از نحوس و آنچه حذر باید
کرد آنست که ماه یا بنحسی بنظر عداوت بود و بگرمابه رفتن را قمر در خانه مریخ یا مشتری درین اختیار

آنچه مرعی باید داشت آنست که طالع وقت و موضع قمر حمل یا عقرب باشد و الا قمر در یکی ازین دو
برج بود و طالع وقت دیگری و الا در قوس یا حوت یا سرطان یا اسد که این جمله بروج آبی و
آتشی باشد و محمد ایوب گوید بهترین آنست که ماه در سرطان باشد که در غایت قوتست و هم
برج آبیست و اگر درین حال متصل بود بمشتری یا زهره بمودت دلیل بود بر آسایش و زیادتی
جمال و اگر حوت باشد باید که متصل بود بزهره تا کمال مطلوب حاصل گردد اما آنچه ازوی حذر
باید کرد سه چیزست اول روا نبود که قمر بمجاسدهٔ عطارد یا زهره یا زحل بود دوم
روا نبود که در خانهٔ یکی ازین ستارگان بود سوم اگر ماه در برج منقلب بود و عطارد
در طالع بود دلیل بر آن بود که زود بیرون آید و اگر ماه متصل بود بزحل و زحل در اوتاد
بود دلالت کند بر بیهوشی و گران شدن اعضا و اگر بآفتاب متصل بود دلیل است بر
تشنگی و اگر متصل بود بمریخ دلالت که صفرا و حرارت از حد بگذرد بتخصیص که این اتصالات
بعداوت باشد و فصد را در برجی آتشی یا آبی نیک حال و در فصد بر دست و منکب باید
قمر در جوزا نبود باید دانست که آنچه درین باب بکار باید داشت چهار چیزست اول
آنکه عبد الجلیل سجزی گوید که بهتر آن بود که ماه در برج ثابت بود الا ثور دوم قمر آنکه
گوید بهتر آن بود که ماه زاید بود در نور و در حساب سوم آنکه باید که قمر در برج چهار
مذکر بود چهارم باید که ماه متصل بود بسعود اما آنچه ازوی حذر باید کردن هشت
چیزست اول آنکه خانها ماه بروج منقلب و ذوجسدین بود خاصه جوزا دوم آنکه خانه
ماه و طالع برج ارضی بود سوم از برج حوت حذر اولیست چهارم از وقت اجتماع

تا سیزده درجه

تا سیزده درجه یعنی تا خارج شعاع نشود قمر این کار را نشاید پنجم از وقت استقبال حذر باید کرد ششم
حذر باید کرد از آنکه نحسین در طالع بوند تا با ماه زیرا که این دلیل بود بر آنکه جراحت بیم گیرد و تباه
شود و حاجت آید بریدن آن و درین باب از مریخ اجتناب واجب داند هفتم مجتنب باید بود از آنکه زحل
یا مریخ در ثامن طالع وقت بود هشتم حذر باید کرد از آنکه زحل یا مریخ در ششم قمر باشد بنا نهادن را
باید که صاعد بود در شمال یعنی از راس گذشته بود و بمنتصف نصف شمال نرسیده یا ازین متجاوز نگشته
و در برجی ثابت اولی باشد بتخصیص در ثور یا ذوجسدین بهترین سنبله بود و زحل در چهارم نیک حال
درین صورت سیزده چیز را مرعی باید داشت اول باید که ماه زاید النور باشد یا زاید الحساب و اگر هر دو
باشد بهتر بود یعنی در نیمهٔ اول ماه باشد که از اجتماع تا استقبال و درین وقت زاید باشد در سیر و منزله
بود دوم باید که صاعد بود در شمال چنانچه مذکور گشته است سوم باید که ماه در برج چهار ارضی بود چنانکه
گذشته است چهارم قصرانی گوید باید که قمر در برجی ذوجسدین بود وقتی که ثابت موافق نیفتد و
بهترین سنبله است چنانچه گفته شده است و محمد ایوب گوید باید که قمر در برجی ثابت بود و بهترین
اسد است و ثور هم نیک باشد اما در قول اسد نظر است چه اگر طالع وقت اسد افتد و مریخ در وی باشد
یا ناظر او ممکن بود که آن عمارت بسوزد پنجم باید که ماه مشرق بود از طالع یعنی بعد از طالع طلوع
کند مثلا در دوم یا سوم یا پنجم بود ششم در طالع شبی باید که فوق الارض بود و در طالع
روزی تحت الارض هفتم باید که روی از هبوط بشرف نهاده بود هشتم باید که در برج چهار
زاید بود در مطالع نهم باید که آغاز منفتح ماه تا چهاردهم بود دهم باید که متصل بود بسعود
از تثلیث یا از تسدیس یا از مقارنه یازدهم باید که خداوند طالع در برجی ارضی بود دوازدهم

بایدکه خداوند خانهٔ ماه ناظر باشد بماه از تربیع زیراکه آن دلیل بقا بود سیزدهم باید که اوتاد
خالی بود از نحوس خاصه وتد رابع وآنچه ازوی اجتناب باید نمود هشت چیزست اول باید که
قمر و رب بیت او و سهم السعاده منحوس نباشند خاصه از مریخ زیراکه بنا نهادن را باید که مریخ را
دران هیچ حصه نباشد واگر او را نظری بود باید که زهره قوی بود و متصل بود بمریخ و میان
زهره و مریخ ضدیتست چه اگر خالی بود از نظر زهره دلیل خرابی و سوختن است بتخصیص که
طالع یا موضع قمر اسد باشد دوم باید که میان زهره و زحل هیچ نظری نباشد سوم
حذر باید کرد از انک قمر یا زحل یا با ذنب بود که آن عمارت تمام نشود چهارم حذر باید کرد
از انک زحل در وتدی بود خاصه در رابع که آن عمارت تمام نگردد واگر تمام شود دیر کشد و نیز
صاحب آن عمارت پیوسته در رنج و تعب باشد از زندان و مصیبتها و عاقبت آن بنا خراب
گردد پنجم مجتنب بوند از انک رب البیت قمر ساقط بود از قمر و از انک صاحب طالع ساقط
باشد از طالع ششم محترز باشند از انک خداوند طالع یا خداوند خانهٔ قمر تحت الشعاع
بود یا منحوس زیراکه صاحب خانه قبل از اتمام آن بمیرد هفتم آنک ماه ناقص النور بود یعنی
از چهاردهم باشد تا آخر و در سیر ناقص باشد بتخصیص که مردود باشد و متناقص که آن عمارت
تمام نشود هشتم احتراز نمایند از انک خداوند طالع وقت منحوس بود یا در دوم از طالع
بود و نیرین منحوس باشند یا در دوم درجه باشند از طالع که آن دلیل بود که آن خانه را
بفروشند از برای ادای دین و بدترین چیزها آن بود که قمر بین المیزان والجدی بود خصوصا
در قوس خالی السیر یا بعید الاتصال یا وحشی السیر یا متصل بنحسین وشمس وعطارد منحوس باشند فقط.

عداوت واعمال

عداوت **واعمال سلطانی را باید که قمر در شرف بود یا در خانهٔ شمس ناظر آفتاب بدوستی** باید
دانست که اعمالی که نسبت بسلاطین دارد بسیارست بعضی بطریق عموم یعنی مشترک با سایر الناس
و بعضی بوجه خصوص و ما درین مختصر آنچه مخصوص بود ذکر کنیم و آن پنج چیزست اول بجنگ
رفتن و درین باب هشت چیز مرعی باید داشت اول باید که طالع از خانهای ستارگان علوی
بود و بهترین خانها مریخ است و یا آنک مریخ بوی ناظر بود از تثلیث یا از تسدیس و مریخ مرئی
بود دوم باید که خداوند طالع در طالع یا در وسط السما یا در حادی عشر باشد و اگر این میسر نشود
باید که در رابع یا در تاسع باشد و آنگاه مقبول بود و سوم کوشیار گوید باید که قمر در برجی منقلب
بود و خداوند طالع در برجی ثابت یا ذوجسدین باشد و چهارم محمد ایوب گوید باید که در سرطان
بود و بتثلیث هر دو مریخ و مشتری ناظر بود از عقرب و در حوت هم نیک باشد پنجم باید که صاحب
طالع متصل بود بصاحب سابع ششم باید که رب سابع در طالع یا در ثانی بود در جایگاهی
نامقبول و متصل بکوکبی ساقط که این دلیل گرفتاری خصم باشد هفتم اگر طالع و رب سابع
بیکدیگر ناظر باشند از تثلیث یا از تسدیس دلیل صلح بود هشتم باید که خداوند هشتم در ثانی بود
که آن دلیل گرفتن اعوان و انصار خصم و یافتن غنیمت باشد نهم باید که نیرین متصل
باشند بخداوند طالع بمودت که دلیل سعادت یافتن بود دهم باید که خداوند طالع متصل
باشد بخداوند عاشر بمودت یازدهم باید که خداوند خانهٔ ماه و خداوند رب طالع ناظر
باشند بخداوند طالع یا بطالع از نظر مودت زیراکه این دلیل قوت بود آنرا که ابتدای کا
ر کند دوازدهم اگر اتفاق چنان افتد که خداوند سابع متصل باشد (رب ثانی) دلیل تباه شدن اعادی

باشد سیزدهم باید که آن ستاره که قمر از وی بازگشته بود در آن وقت قوی حال بود و آن ستاره
که ماه بوی رونده باشد ضعیف بود که آن دلیل قوت طالب و ضعف مطلوب باشد چهاردهم
باید که ماه منصرف بود از ستاره و متصل بود بستاره که فلک وی زیر فلک آن ستاره بود که قمر
از وی منصرف گشته باشد پانزدهم قصرانی گوید چون ماه ناظر بود بطالع دلالت وی قوی تر
بود از دلالت خداوند طالع شانزدهم اگر غالب ظن آن بود که جنگ خواهد افتادن باید که
مریخ در وتد باشد و طالع از سعدی خالی نبود و اگر مریخ در طالع باشد باکی نبود هفدهم
باید که ثانی و خداوند وی قوی حال و مسعود باشند هجدهم باید که مریخ و عطارد و ماه
و خداوند خانه ماه قوی حال باشند که قمر و مریخ دلیل جنگ اند و عطارد دلیل تدبیر و رای
نوزدهم اگر خواهند که هر دو خصم بیکدیگر برسند باید که آن ستاره که قمر از و منصرف
بود از طالع ساقط باشد و از آن کوکب که قمر بدو متصل بود و تیز باید که خداوند طالع
و خداوند سابع از یکدیگر ساقط باشند و اگر هر دو کوکب بیکدیگر ناظر باشند بمودت
ایشان را صلح افتد و اگر یکی ازین دو راجع باشد و در جایگاه ناموافق بود خصم بر
وی غالب شود بعد از صلح پس اگر این کوکب راجع در ثانی عشر بود یا در سادس او را حیلی
کنند بیستم اگر عطارد بمریخ متصل بود و مریخ متصل بسعدی بمودت آنکس که خصم بوی
رسیده بود جایگاه بوی دهد و اگر عطارد تحت الشعاع بود هر دو خصم بر یکدیگر حیلت
سازند و اگر عطارد بتربیع سعود باشد هر دو برابر باشند در قوت اما آنچه از وی
حذر باید کردن دوازده چیزست اول آنکه خداوند طالع در ثامن بود یا محترق

باشد که این

باشد که این دلیل هلاکت طالب باشد دوم ساقط باشد یا متصل بکوکبی ساقط سوم آنکه
خداوند سابع متصل بود بکوکبی که در وتد باشد چهارم آنکه خداوند سابع متصل باشد
بخداوند رابع که این دلیل قوت خصم باشد برای آنکه رابع عاشر خانه خصم او باشد آنکه
خداوند طالع متصل باشد بخداوند ثامن پنجم باید که خداوند ثانی در سابع و در ثامن
نباشد ششم اجتناب نمایند از آنکه ماه و خداوند خانه او فاسد باشد هفتم حذر از ولیت
از فاداشی عشریه ماه که او دلیل عاقبت است هشتم حذر کنند از آنکه زحل در خانه خداوند
طالع باشد و خداوند طالع منحوس بود زیرا که آن دلیل هزیمت بود نهم مجتنب باشند
از آنکه خداوند طالع بخانه خداوند سابع در آید و خداوند سابع بخانه خود باشد و خداوند
طالع بوی متصل شود که آن دلیل هزیمت بود دهم حذر نمایند از آنکه دلیل مطلوب
بر بالاء دلیل طالب بگذرد که آن دلیل ظفر باشد و اگر جنگ خواهد کرد باید که ارباب
فالها و دلیلها آن کار را بوتاد ناظر باشند زیرا که دلیل قوت و سعادت باشد یازدهم
بطلیموس گوید حذر کن از جنگ در آن وقت که ماه در ثور باشد ناظر بمریخ نظری نا
پسندیده و چون در ثور و سرطان بود باید که بتثلیث مریخ بود و هر دو سعد بوی
ناظر دوازدهم برجی آبی بود و در برجهای خاکی باید که طالع نبود مطلع دوم در شهر
و حصار رفتن آنچه درین باب اعتبار باید کردن نه چیزست اول باید که دوم طالع
وقت مسعود بود دوم باید که صاحب برج ثانی سعد بود سوم باید که وی بر بالا زمین
باشد چهارم اگر خداوند دوم کوکبی نحس باشد باید که ناظر بود بطالع یا بخداوند

طالع از نظر پسندیده پنجم اگر خواهی که در شهر روی و آنجا مقام بسیار کنی باید که ماه در
بروج ثابت باشد و از همه بهتر اسد بود و ماه مقبول بود از خداوند طالع ششم
باید که قوی الحال باشد هفتم باید که طالع و خداوندش بری باشد از نحوس هشتم باید
که سهم السعاده در طالع یا در وسط السما بود ناظر بصاحب طالع نهم باید که ماه بر بالاء
زمین بود اما آنچه از وی احتراز باید کردن پنج چیز است اول آنکه ماه با خداوند
خانهٔ او و تحت الارض باشند زیرا که آن دلیل خوف و دشواری آن کار بود که دران
شهر خواهد کرد اما اگر دران شهر کاری پوشیده خواهند کرد زیان ندارد و اگر تحت
الشعاع بود بهتر باشد دوم خداوند ثانی راجع بود و تحت الشعاع یا مقیم زیرا که آن
دلیل باز گشتن بود از ان شهر بزودی و یا آنکه دران شهر هیچ سود نیابد سوم آنکه ماه
بجا سده زحل باشد زیرا که او دلیل دشواری و مضرت بود چهارم آنکه ماه با خداوند
ثانی بود یا خداوند ثانی با عطارد و مریخ بوی ناظر بود از سابع که آن دلیل جراحت بود
پنجم اگر زحل بخانهٔ مریخ بود دلیل تاخیر بود دران کار که خواهند کردن و مالها بسیار
ضایع شود و اگر مریخ با ماه در قوس بود یا ناظر بوی از قوس آن دلیل مضرت باشد از
آتش سوم بیعت و جلوس بر تخت درین معنی نوزده چیز نگاه باید داشت اول باید که
طالع و خداوندش و ماه و خداوند خانهٔ او سلیم باشند از نحوس دوم باید که ناظر بود بمشتری
و یا بتثلیث مریخ باشد سوم باید که طالع و خانهٔ قمر بر جهاد ثابت باشند و قصرانی گوید
بهترین آن بود که طالع اسد یا عقرب باشد اما نباید که ماه در عقرب باشد محمد ایوب گوید که

عقرب در سه

عقرب در سه احوال بدست و بر جهاد ذو جسدین هم نیک باشد خاصه قوس و حوت اگر خداوند ثانی
در برج ثابت باشد چهارم باید که دلیل آن عمل قوی حال باشد چون آفتاب در کار سلطان و
مشتری در قضا و وزارت و همچنین در دیگر ستارگان پنجم بهتر آن بود که ماه با آفتاب
متصل باشد و شمس بمشتری از جایگاه مقبول ششم اگر خداوند کنج عاشر مشتری بود بهتر
باشد هفتم باید که شمس در بروج ناریه باشد هشتم باید که اوتاد چهارگانه از سعدی خالی
نباشد خاصه وتد عاشر نهم باید که خداوند عاشر ممازج بود بخداوند طالع امتزاج نیک دهم
باید که ماه از ستاره منصرف باشد و متصل بستاره که فلک این بالاء فلک ستارهٔ اولین باشد یازدهم
بهتر آن بود که آفتاب در وسط السما بود یا زهره یا مشتری و بهتر از ان اینکه در شرف خویش بوند
دوازدهم باید که خداوند طالع در وتدی بود و بهترین همه وتد عاشر است سیزدهم خداوند
عاشر باید که یکی از نیرین بود چهاردهم باید که خداوند طالع در شرف خویش باشد یا متصل بخداوند
عاشر یا خانهٔ خود پانزدهم باید که خداوند طالع یا در وسط السما یا در برج آتشی یا هوایی بود که آن
دلیل هیبت بود شانزدهم باید که ماه زاید باشد در نور هفدهم باید که سهم السعاده قوی حال
باشد در اوتاد خاصه وتد عاشر هیجدهم عبد الجلیل سجزی گوید که طالع و خانهٔ خداوند او و خانهٔ
ماه برج مستقیم الطلوع بود نوزدهم قصرانی گوید که بهتر آن باشد که طالع وقت عاشر طالع آن شهر
بود یا آن اقلیم و اگر آن طالع وتدی از اوتاد طالع آن قران بود که پیش گذشته بود یا از اوتاد طالع
سال یا از اوتاد طالع اجتماع و استقبال باشد آن بهتر بود اما آنچه از وی احتراز باید کردن هفت چیز
است اول حذر باید کردن از برجهایی که ملوک را نشاید و آن حمل و سرطان و عقرب و جدی و دلو است

از آن برج که در وی زحل یا مریخ یا ذنب باشد دوم مجتنب باشند از آنکه نحوس ناظر باشند از او تا
خاصه بعداوت سوم حذر باید کردن از فساد حال آفتاب که آن کار پاینده نبود چهارم حذر کنند
از جزو اجتماع یا استقبال مقدم که منحوس بوده باشد یا نحوس بروی مستولی بوده باشد پنجم
حذر باید کرد از خسوف یا کسوف که سخت بد باشد ششم احتراز نمایند از آنکه ماه زایل و تدبیر
یا منحوس یکی از آن مناحس که در مقدمه یاد کرده شد هفتم احتیاط کنند از نقصانی که ماه از
آفتاب منصرف بود که آن دلیل نقصان بود چهارم در لوا بستن آنچه در وی معتبرست چهار چیز
است اول باید که ماه در یکی از خانها عطارد یا زهره یا مشتری بود و اگر لوا بستن از بهر
حرب باشد باید که ماه در خانها مریخ باشد و بهترین عقرب دوم قصرانی گوید باید که ماه و
خداوند طالع در خانها مریخ یا مشتری باشد سوم باید که ماه از نظر مریخ خالی نباشد از
تسدیس یا از تثلیث و چهارم باید که طالع و خداوند او و ماه و خداوند خانهٔ وی سعود
باشند و باید که خداوند طالع و خداوند خانهٔ ماه مستقیم باشند و اما آنچه از وی حذر باید کرد
آنست که خداوند طالع یا خداوند خانهٔ قمر منحوس باشد یا راجع و یا بعداوت یا نحوس یا محترق
یا تحت الشعاع و پنجم در لوا گشادن درین معنی شش چیز مرعی باید داشت اول آنکه
ماه در برجی ذوجسدین باشد و همچنین طالع برجی ذوجسدین بود دوم باید که ماه زاید
بود در نور سوم باید که قمر متصل بود بسعود چهارم باید که ماه در اوتاد باشد پنجم
باید که قمر صاعد بود در شمال یعنی از راس گذشته بود و بغایت بعد ارتفاع در شمال
نرسیده ششم باید که طالع خالی بود از نحوس و اگر خواهند که بدان کار نرسد مرکز سه چیز

نگاه باید

نگاه باید داشت اول باید که طالع و خانهٔ ماه برجی ثابت بود دوم باید که ماه ساقط بود
از طالع و سوم باید که ماه منحوس باشد و اما آنچه اول مذکور گشته اختیار باید کرد ششم در تجارت
را در برجی منقلب مسعود بمشتری یا عطارد باید دانست که درین صورت شش چیز نگاه
باید داشت اول آنکه قمر در برجی منقلب باشد یا ذوجسدین و اگر خانها مشتری و
عطارد باشد بهتر بود دوم باید که طالع برجی منقلب بود و طالع و قمر هردو از مریخ
ساقط باشند سوم باید که خانهٔ قمر و طالع برجی باشد که منسوب بود بدان برج که عزیمت
سفرست چهارم آنکه نهم و دهم خالی باشد از نحوس خاصه از مریخ منحوس پنجم آنکه صاحب
دوم و نهم و دهم و یازدهم قوی الحال بود و ناظر طالع بمودت ششم آنکه صاحب هشتم در
دوم و صاحب دوم در طالع اما آنچه از وحذر واجب بود پنج چیزست اول حذر کنند از
آنکه مریخ در هفتم باشد که آن دلیل حرامی بود در راه دوم آنکه صاحب دوم راجع بود یا در
هشتم که آن دلیل نقصان و از دست رفتن مال بود سوم پرهیز کنند از آنکه صاحب طالع در
سادس یا ثامن بود که آن دلیل بیماری و خوف بود مرطالب را چهارم اجتناب نمایند از آنکه
رب ثانی در عاشر بود که آن دلیل آن بود که مال بدیوان تلف شود پنجم حذر کنند از آنکه
مریخ و بترین در دوم باشد هفتم بیع و شری را در برج منقلب اما در بیع منصرف از سعدی
و در شری متصل بسعدی و برین قیاس باید دانست که این منقسم میشود بدو قسم اول
خریدن و دوم فروختن و اما قسم اول نیز بر دو وجه است یکی آنکه خریدن بجهت نگاه
داشتن کالی باشد و دوم بجهت باز فروختن و مکسب بود اما خریدن درین باب منت

چیز نگاه باید داشت اول باید که قمر در برجهاء مستقیم الطلوع بود زیرا که این مشتری را بهتر
بود چه اگر در بروج معوج الطلوع بود سود بایع بر دستی مشتری دوم باید که ماه زاید النور
والحساب بود سوم باید که سهم السعاده در خانه مشتری بود ومتصل باشد بسعود چهارم ماه
از آن وقت که از اجتماع منصرف شود تا تربیع اول دلیل بود بر عدل و انصاف در معامله واز
تربیع اول تا مقابله دلیل بود بر حصول مقصود بایع واز مقابله تا تربیع دوم دالست بر نیک
حالی مشتری واز تربیع دوم تا مقارنه نیک بود خریدن چیزها در سر پنجم باید که ماه ساقط
بود از مریخ و عطارد والا خصومت آورد و همچنین باید که از ذنب ساقط بود ششم باید که ماه
متصل بسعود بود باتصال نظر پسندیده هفتم اگر این خریدن جهت نگاه داشتن بود باید که قمر
در برج ثابت بود وطالع نیز برج ثابت باشد واگر قمر در اوتاد طالع باشد بهتر بود واگر
بجهت فروختن بود باید که خانه قمر وطالع برج منقلب بود وقمر در مایل اوتاد و همیشه در خریدن و
فروختن باید که دوم وصاحبش قوی حال باشد و هفتم ورب او ضعیف حال و بروج ذوجسدین
در هر دو صورت میانه آمده فروختن پنج چیز محافظت باید کرد اول قمر باید که منصرف
بود از سعدی ومتصل بسعدی واگر بنحسی شود هم بایع را زیان ندارد دوم باید که ماه در
شرف باشد سوم باید که در بروج معوج الطلوع بود چهارم باید که ماه ناقص النور و
الحساب بود که اگر چنین باشد دلیل بود بر سود بایع و زیان مشتری پنجم باید که
قمر در برج ثابت بود چه این دلیل آن بود که آن بیع ثابت شود اما آنچه از وجوه
باطل کردن آنست که صاحب طالع ودوم راجع بود وطالع وقت برجی منقلب که

این همه

این همه دلیل بود بر آن که آن چیز را باز دهند البته واگر جهت احکام روشنتر
خواهند رسانه هادیه داعی را
مطالعه نماید که مطلوب بحصول
شود والله اعلم بالصواب.
فرغ من تحریر هذا الکتاب
بعون الله الملک الوهاب
فی لیلة الجمعه
۲۶ رمضان
من شهور
سنه ۱۲۸۴
م